

نگاهی به فرارهای تاریخی

و

فرار اشرف غنی



نصیرمهرین

اسد ۱۴۰۱ خورشیدی

فهرست

- نگاهی به فرارهای تاریخی و فرار اشرف غنی

بخش نخست

- انگیزش این برگها
- گذری به پیشینه ها
- روی آوردن به خراسان
- چند نمونه تاریخی
- شاه ایران در فکر فرار عبدالولی
- رهبران آماده فرار نجات یافتند
- تره کی را قربانی و خود فرار کردند
- فرار از ایدئولوژی و پیوستن به قومیت
- فرار ناموفق نجیب الله
- فرار فعالان اسلامی- سیاسی
- فراری های عربی در پشاور
- زن ستیزی فراری ها
- برگشت تبهکارانه
- نفوذ طالبان و فرار دیگران
- طالبان فرار دهنده مردم
- اسامه و ملا عمر هم فرار کردند
- برگشت حامد کرزی فراری.
- چاق سازی تصمیم امریکا، جلسه بُن در "لویه جرگه"
- "حامد کرزی با دو چهره..."
- خیانت جای خدمت را گرفت
- بازیگوشی های شیطننت آمیز کرزی "ما شیر استیم!"

- نقش زلمی خلیزاد(مهندسی تبهکارانه و سهیم در فرارها)
- خلیزاد گسترش دهنده فساد و تبعیض
- ز. خلیزاد، شیاطین را تذکره داد

بخش دوم

- نگاهی به عوامل فرار اشرف غنی
- سخنی در آغاز
- چیستی و کیستی اشرف غنی
- پیشینه محمد اشرف وشکل گیری ویژه گی های او
- وعده های اشرف غنی
- جذاب و با کشش
- وعده های هراس انگیز
- معیار گزینش و برخورد با معاونین
- دو اشرف غنی:
- اشرف غنی افغان
- اشرف غنی امریکایی شده
- بخوان دعای قنوت را
- آیا غنی کمبود ها و معایب خود را میشناخت
- حلقه سه نفری
- در باره شبکه یازنه ها
- فساد اخلاقی
- ایا جنایت نیست؟
- نقش زنان فساد گستر
- حمایت و فراز آوری خائنان
- تعصب و قبیله اندیشی غنی
- غنی و دهشت افگنی
- اندکی از دروغ های غنی
- تصمیم امریکا
- غنی به چه می اندیشید؟

- چند پیوست
- سخنی درد آمیز از یک نظامی (جنرال ارسلا خان زاده)
- غنی خاین و فراری دروغ میگوید (عبدالله خنجانی)
- چند بازتاب و واکنش
- سخنی در پایان

انگیزش این برگها

سخن گفتن از فرار بزدلانه محمد اشرف غنی احمدزی، بدون در نظر داشت آن فجایع دل آزار که وی و دارو و دسته اش در افغانستان زخمی تحمیل کرد، بدون در نظر داشت اندوه ها و زخم هایی که بر چهره و دل اکثریت عظیم مردم نشانند، ره به جایی که شایسته منزل مقصود است، نتواند ببرد. جدا کردن نگاه به فرار و انگیزه های فرار او از دریچه آلام و سختی های مردم با آنچه سایر جناح های مردم آزار و فاسد و یا مطبوعات سرکاری خارج، به سوی او دیده و می بینند، خط قرمز سزاوار مرزبندی های انسان اندیشی - مردم دوستی و انسان آزاری ها است. با نگاهی به کارکردهای جفا آمیز ضد مردمی و ضد ملی غنی ویژه گی هایی را می یابیم که در مجموع فرار مطابق نقشه و تصمیم قبلی او را تعیین کرده است.

از فرار غنی و سپردن تیغ انسانکشی به دستان سیاه جاهلانی که آراسته با ابعادی از تبعیض و تعصب هستند، حدود یکسال میگذرد. تصور میشود، این مدت برای دسترسی به اسناد و مدارک بسیار برای ابراز نظر مقتع پیرامون جزئیات بسنده نباشد. اما آنچه انتشار یافته است، برای تشخیص او این مزیت را دارد که بسیار قناعت بخش اند. پس از فرار چند بار سخن گفتن توجیهی اش، بار دیگر بر فرار مطابق برنامه و اینکه تکیه بیشتر او همواره بر دروغ بوده است، صحه میگذارد.

شنیدیم و دیدیم که اشرف غنی در توجیه فرارخفت بار و خیانت آمیز خود، بعد از چند روز "تفکر"، دلایلی! را آورد. در پایان هم از بازگشت خود در آینده خبرداد. نام هایی را هم از شاهان و امیران پیشینه یاد کرد که وطن را ترک گفته بودند، اما برگشتند. پیوند عمیق و موجودیت رشته های دوستی میان غنی - نماد قشری از خائنین- با طالبان، جای شک باقی نمیگذارد که وی وعده تداوم خدمت به عمال پاکستان و ستمگران دانش ستیز را میدهد. مگر میتوان چشم پوشید و تلاش های برخی از اعضای گروه وی (حلقه مشهور به خبیثه و برخی اعضای کابینه اش) را ندید که در خارج کشور مشغول گونه هایی از تلاش و توطئه هستند. توطئه هایی که علاقمندان خجالت زده و دل بسته گان گروه طالبان یا آنانی را

جلب خواهند کرد که خاموشانه جنایات رو به گسترش این گروه زن ستیز و در مجموع انسان آزار را می بینند.

آنچه در پایان می آید، در بخش نخست رویکردی دارد به عوامل مهاجرساز پیشینه و تصویر چهره های امیران و رؤسایی که وی از برخی از آنها نام برد. در بخش دوم نشان دادن ویژه گی های وی که دروغگو ترین همه و دارنده ابعادی از خیانت است، می آید.

این موضوع هم شایان یادآوری است که اشرف غنی از آن "زامدارانی" بود که در زنده گی اش، روزانه هزاران بار با اوصافی که شایسته اش شد، چون خائن، تروریست پرور، دزد، جنایت پیشه، متعصب، بیمار، دیوانه و... بمباردمان میشد. در واقع نتایج اعمالنامه خود را در زمان ریاست در کف داشت.

انگیزه تأمل پیرامون فرار او، هرگز نویسنده را از احساس فرار اندوهگین آنانی دور نداشته است که آینده خود و فرزندان خود را زیر تیغ جهل و انسان آزاری میدیدند و راه فرار می جستند. یا آنانی که با انگیزه های شناخته شده نسل کشی مجبور به فرار از خانه و کاشانه دیرینه خود شده اند. شایسته است که برگ تلخ و گریه آور، فرار مردم نیز روزی تکمیل شود. در این کتاب با آوردن چند قطعه عکس توانسته ام از آنها یاد کنم.

در گرد آوری مطالب این کتاب مواردی اتفاق افتاده است که منبع خبر، سخن و یا تصویری را سهواً یادداشت نکرده ام. ازین اشتباه پوزش میخواهم. نکته دیگر اینکه چون تمرکز بیشتر روی انگیزه های فرار غنی بود، در اینجا نباید آنچه بررسی جامع حکومت وی را احتوا میکند، در نظر باشد. تردیدی نیست که بررسی جامع حکومت وی، بهتر و بیشتر اطلاعات را برای فرارش در اختیار میگذارد. نیازی که باید چشم در راه آن باشیم.

با ابراز امتنان سترگ از انتشارات شاهنامه

نصیرمهرین

هامبورگ

اسد 1401 - اگست 2022

گذری به پیشینه ها

فرار و مهاجرت، آواره گی و از دست دادن سرزمینی که انسانها به آن تعلق داشته اند، شاید همزاد بیرون رفت آن بابای نخست، آدم و نسل او و یا باباهای بیشتر باشد. من از آنچه به ما رسیده است میگویم. از هرزایه و باور و برداشتی که به موضوع بیجای شده گان جمعی و یا فرار فردی ببینیم، در تاریخ جوامع بشری، عواملی سبب شده اند که انسانها، محل زاد و بزرگ شدن را در سنهاى متفاوت از دست بدهند و به سوی مناطق و یا کشورهای دیگر روی بیاورند.

مگر نشنیده و نخوانده ایم که بابا و مادر بزرگ تمام ما وطنداران و بی وطنان، به این دلیل از بهشت محروم شد و بار سرگردانی دایمی و یا مؤقتی را بردوش ما نهاد که گندم و یاسیبی را که نباید میخورد، با وسوسه پدر منافقان و فریبکاران، شیطان رجیم، بخورد. حتا با گذشت زمان اگر دیگران اعتراض بر پدر بزرگ را در سینه زندانی کردند، اما خواجه انصاری که پدرکلان هایش به مهاجران داخلی اسلامی در شبه جزیره عرب، کمک و نصرت کرده بودند، از جمله، ابویوب انصاری صحابه یا همصحبت پیامبر اسلام، با داشتن فرسنگها مسافه از خانه باباهایش در هرات، در حسرت بهشت از دست رفته، زارنالید و از دلک تنگ خود، شکوه و اعتراض سنت شکنانه را بر آفرید گار بابای بزرگ، نیز رواداری کرد که عبدالله را دوزخی گداخت و فردوسی نخواست و بیشتر خروشید که:

"الهی تو... خاک آدم کنی و بادی چندان احسان کنی، سعادتش بر سر دیوان کنی و به فردوس او را مهمان کنی، مجلسش روضه رضوان کنی، نا خوردن گندم با وی پیمان کنی و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی، آنگه او را زندان کنی و سالها گریان کنی..."

یعنی خواجه انصاری از درد هجرت پدر بزرگ و بیرون شدن یا بیرون کردن او از بهشت می نالد و خواننده شرح حال او، در زنده گی اش، باز هم مهاجرت می ببیند. اما اینکه چه شد پدران خواجه انصاری پای در هرات کشیدند. سزاوار تأمل بیشتر است. در هرات در روی مقبره ها که همه زیارت شده اند، اندک مهاجران عربی اسلامی مدفون نیستند. تعداد بیشتر مقبره ها حاکی از آنست که عامل و یا عواملی سبب ساز مهاجرت و فرار آنها از عربستان شده و در هرات نازنین و غمگین، جای امن یافته و شدند انصار مهاجر.

روی آوردن به خراسان

ناگزیر شدن به ترک دیار تنها زنده های عرب مسلمان را رهنمون نشده بود که به سوی خراسان زمین روی بیاورند. پیداست که نزد آنها ذهنیتی جای یافته بود که اگر قربانی ها، شهدا و اجساد بزرگان مذهبی، نظامی نیز در خراسان زمین انتقال داده شوند، جای امن می یابند. اگر ابراز نظر موجودیت پیکر خلیفه چهارم در نجف را احترام بگذاریم، همینکه از پیکر او در بلخ یاد میشود و نام مزار شریف را می گیرد و یا اینکه در لهوگر جایی را نشان میدهند که پیکر خونچکان مقهور حکام عرب قدر ناشناس، ابومسلم خراسانی نهفته است، و... معلوم ما میشود که تعدادی با توجه به عامل خشونت، جنگ بی وقفه، حضور مداوم دسیسه و توطئه و زشتی های دیگر، ناگزیر به فرار شده، تعدادی روی به سوی خراسان آورده اند و یا فرستاده شده اند.

*

چند نمونه تاریخی

- از شرح گونه های فرارها و مهاجرت های فردی و جمعی میگذریم که بسیار اند، اما اندکی را باید بیاوریم:

سلطان محمد خوارزمشاه

محمد خوارزمشاه که درباری آلوده با فساد، غرور، مردم آزاری و درونی پوسیده داشت، اما مداحان، ترسیده گان هیبت او با موافقت خودش به او "ظل الله فی الارض" (سایه خدا در زمین) لقب داده بودند، در روابط منطقه بی نیز آنرا نشان داد و با نماینده گان نیروی تازه نفس قد برافراشته، سرزمین خواه و بهانه جوی، به رهبری تموچین مشهور به چنگیزخان (شاهنشاه بزرگ) رفتاری در پیش گرفت، دور از آداب و سنن نیکو. نماینده گان چنگیز را بکشت. چنگیزخان هم بنای استفاده از نیرویی را نهاد که آماده شده بود. سلطان محمد گریخت. در راه فرار سرگردانی های زیاد دید. سرانجام بمرد. نیروی چنگیز خان مرده او را که هنوز خون ناخشکیده داشت از قبر بیرون کردند، آتش زدند و دنبال فرزند او رفتند. اینکه چه مقدار جواهرات در کجا دفن شد که کسی را بر آن وقوف نشاید و نباید، آشکار نیست، آنرا ما تا هنوز ندانیم.

شاه شجاع درانی

در برهه دیگری از تاریخ که بخشی از خراسان، شکل جداگانه گرفت و پسانتر نام افغانستان یافت، تاریخ، گواه جنگهای قدرت جویانه و فرساینده و به همان میزان گواه فرار و قرار و چشم کشیدن و مثله کردن است. فرزندان احمدشاه درانی و بعد فرزندان و نواسه های سردار پاینده محمد خان، آن همه گریزی ها، از ترس اعدام و چشم کشیدن و انتقام گیری، یا به جمع آوری سپاه و جنگ در داخل قلمرو و خاکی که به آن تعلق داشتند، روی می آوردند و یا می گریختند به سوی ایران. وقتی کار کمپنی شرارت پیشه بریتانیه در هند جای و رونق گرفت و قرار شد، سران بریتانیه به سرحدات کشورهای زیر نفوذ روسیه تزاری ببندیشند و سیاست پیشروی استعماری را دنبال کنند؛ خاک خون آلود، جنگزده و بیچاره شده ما، به عنوان زمینه های مساعد مداخله استعمار هموار شده بود. این سخن برای رویداد های تاریخ کشور ما بسیار مهم است. زیرا آنانی که آسیبها و پیامد های جنگهای قبيله یی، قدرت جویانه و زمینه ساز را دقیق تعقیب نکرده اند، ساده سازی کارشان این بوده است که در نتیجه، جنگهای فرسایشی و به عقب کشی افغانستان را نه در این عوامل درونی یا داخلی بلکه در طرح و نقشه انگلیس برجسته میکنند.

یکی از ویژه گیهای آن دوران یا دست فعال یافتن بریتانیه در سمت و سو دادن اوضاع، این هم است که کسانی را وادار به فرار میکرد. تعدادی را از کشورشان در مستعمره هند تبعید میکرد. در پیامد خود یک تعداد قدرت جویان را به این موضوع متقاعد می گردانید که اگر راحت جان طلبید و دارنده قدرت شوید به سوی زمامداران هند بریتانیه فرار کنید، حرف شنو باشید تا برگردانیده شوید.

سرنوشت شاه شجاع را چنین علاقه مندی و چارچوب اوضاع تعیین کرد. رفت هند و سی سال آنجا نظاره گر بود. سیر گل و گلشن داشت، نان و آب اش رامیدادند، شعر متوسط سرود و خاطرات نوشت. برگشتانده شد و در بالاحصار زیر نفوذ گرداننده گان اصلی یا بریتانیایی ها چندی پادشاهی کرد تا کشته شد.

دوست محمد

دوست محمد از نزد مردم و سپاه آماده در شمالی گریخت و در زیرپای مکنانن سوار در اسپ افتاد که عفو تقصیرات و آماده خدمات. مشهور است وقتی که هنگامه قدرت جویی، ستیز و گریز، جفاورزی در حق مردم و بالتبع خانواده های قدرت جویان را می آزد، دخترکی از اسپ می افتد و جان میداد، اما قدرت جو فرار میکرد. دوست محمد خان از آن نمونه ها است.

شیر علی

شیرعلی خان آنچنان و همه جانبه که بریتانیه میخواست، نپذیرفت، مطیع شود و گردن اطاعت و تسلیمی بر زمین بگذارد، اما با وجود قوای متشکل و منسجم و زمینه های مساعد در سهمگیری مردم، با سرگردانی روحی و بیماری بدنی و با امید واهی دریافت کمک از روسیه تزاری، از کابل فرار کرد رفت سوی شمال تا همانجا بمرد.

"شیربچه" محمد یعقوب

دست بالا داشتن بریتانیه، نقش خود فروشان و ضعف روحی محمد یعقوب، فرزند امیر شیرعلیخان که پیش از افتادن در زندان پدر، شیربچه لقب گرفته بود، او را فرار هند کرد. یعقوب معاهده گندمک را امضا کرد، اما با آنهم بریتانیه بی ها او را بردند به هند و فرار وطن اش کردند.

عبدالرحمن

عبدالرحمن فراری و ساکن تاشکند با تمام دیوانه گی هایش که در کار گرفتن قدرت هوشیار بود، روی به گرفتن قدرت کرد و به این ترتیب زمان فرار او پایان یافت. عبدالرحمن در کابل جای یعقوب را با پذیرش تمام آرزوهای بریتانیه و خفت و خواری گرفت. معاهده شهرت یافته به دیورند با امضا او رسمیت یافت، خاک فروخت و استقرار یافت. او همچنان که آرزوهای خود را نیز برآورد. خون ریخت و جهل گستراند و بسا نفرت ها را نهادینه کرد.

امان الله

اما داستان امان الله خان از گونه دیگر است. سهم و نقش فراموش نشدنی و سزاوار تحسین برای کسب استقلال دارد. تصور میشود که عامل فرار اختیار کردن او هم نزد بسا از هموطنان ما، حلقه مفقود است. امان الله خان، معجون مرکبی از آرزوهای خدمت به مردم و وطن، جمع استبداد رأی بود. دستگاه ناعادل، حرف ناشنوی شاه، یا رویکرد فزاینده به استبداد رأی از عواملی بود که میان او و مردم ایجاد فاصله بیشتر کرد.

وقتی روی این موضوع و جزئیات آن تأمل میشود، تعمق لازم این لطف شاید ناخوشایند را خواهان است که نگوئیم، مداخله انگلیس او را فراری و متواری کرد. با اینکه بریتانیه بی که از او دل خوش نداشت، اما بهتر است که عوامل را در خود جامعه و کارکرد های اشتباه آمیز آن شاه و وضعیت عصر و زمان سراغ گرفت.

شورشهای داخلی، برخاسته از ذهنیت و باورداشتهای موجود در میان کتله های از مردم، واکنش علیه اصلاحات او بودند. شورش شنوار و شورش جنوبی کمر حکومت اش را شکست و راه برای رسیدن شورشیان شمالی به کابل همواره شد.

اگر او در سرکوب های موفق و دربرخی ناموفق بود، علت آن، تصمیم گیریهای خودرأیانه، ضعف رو به تزايد توان حکومت بود، نه قوت و نیروی مخالفان یا نقشه کشی همه جانبه بریتانیه یی ها. بهترین گواه به رخ کشیدن و تاریخ تجرید و فراهم شدن مقدمات فرار امان الله خان، سخنان همان کسی است که در برابر سخنان شکوه آمیز شاه، با وضاحت از اشتباهات او گفت.

موضوع چنین است که شاه ساعت دوازده چاشت ۲۵ قوس سال ۱۳۰۷ خورشیدی، "از ارگ پیاده برآمده و در باغ عمومی، بین یک جمع بزرگ نطق مفصلی ایراد نمود. مفاد آن:

"بعد از حصول استقلال یگانه آرزوی من معرفی کردن افغانستان در عالم بود. ولی این اغتشاشات ما را در نزد عالم می شرماند. آیا برای استقرار امنیت از کجا آدم بیاوریم. باید به هر حال امنیت را در ملک خود قایم سازیم. پس اسلحه یی را که گرفته اید برای همین مقصد استعمال کنید. چرا برای خدمت امنیت به میدان نه برآمده خدمت نمی کنید.

بعد از آن راجع به تردید پروپاگند های تکفیر که نسبت به اوشان گفته شده بیانی نموده، اینرا هم در اخیر اضافه کرد که من بی حجابی را جبراً اعلان نکرده ام. در خاتمه ضعف عسکریت را مخصوصاً اشاره کرده گفتند، بعد از این به عسکر اعتنا خواهم کرد.

نفری از بین مردم بعد از ایراد یک تمهید مختصر، شکایت متعددی از کارداران نموده مخصوصاً وزیر دربار را تنقید نمود که مانع رسیدن صدای رعیت به شما میشود."

امان الله خان پیش از اینکه از مقام پادشاهی خود را خلع کند و از کابل برود به سوی قندهار، توافق دل ناخواسته برادرش، سردار عنایت الله خان برای جانشینی را جلب کرد. در قندهار شنید که او هم از مقام پادشاهی منصرف شد و افغانستان را ترک گفت، پس باز هم اعلان پادشاهی کرد و به صف آرایی پرداخت. با دیدن ناگواری دیگری، رفت به سوی هند، با رفتارهای نامناسب مواجه شد که هند را ترک بگوید، سرانجام به ایتالیا رفت و همانجا ماند تا وفات یافت.

شایان یادآوری است که این ادعاها و سخنان ابراز شده که او پول و طلای بسیاری را با خود برد، سزاوار تأمل است.

حبیب الله

امیر حبیب الله "خادم..." و یا کلکانی که بیشتر به "بچه سقو" شهرت یافته، پس از شکست در برابر جنگ منطقه یی و قومی به رهبری محمد نادرخان، از کابل فراری کرد به سوی شمالی با قصد جمع

آوری سپاه و تداوم جنگ. ولی در برابر اعضای هیأتی که از طرف محمد نادرشاه، قرآن به دست، نزد او با پیام آشتی و منصرف شدن از جنگ مراجعه کرده بودند، از جنگ فرار کرد و روی آورد به آشتی. محمد نادرشاه هم امر کرد که او و یارانش را بکشند.

محمد نادر

پدران محمد نادر با توجه به اختلافات داخلی سرداران و شکل گیری جناح های مختلف، در هند فراری شدند. محمد نادر و برادرانش در هند بزرگ شده و آنجا درس خواندند. هنگام دریافت اجازه بازگشت از هند به افغانستان، گویند زبان فارسی را اندک بلد بودند و پشتو را هیچ. محمد نادر در سالهای شاهی امان الله خان هوای رسیدن به سلطنت را برخلاف برنامه های امانی در سرداشت.

وقتی پادشاه شد او و برادرانش، به یک رفتار و سنت شریفانه مردم پشت کرده و رواج نا باوری، بی اطمینانی و بی اعتمادی را در برابر سوگند با قرآن نشان دادند. با همان لطایف الحیل بود که حبیب الله کلکانی را به کابل خواست و او پذیرفت و کشته شد. چهره های دیگر نامدار و با نفوذ اما فرار کرده از همکاری با شاه، مانند غلام نبی خان چرخي را به کابل کشانید و بیرحمانه اعدام کرد. از همین رو در بسا از کتابهای تاریخ که خارج از دایره نفوذ حکومت وقت، تألیف شده اند، به عنوان قرآن زده و فرار کرده از عهد و پیمان با قرآن شهرت دارند و از فرمان و محکومیت تاریخ، فراری نتوانسته اند.

عبدالخالق که او را کشت، فرار نکرد، تصمیم خود را عملی کرد و در جای خود ایستاد.

از زمان پادشاهی **چهل ساله محمد ظاهر شاه**، به اینسو، نسل و سن و سالی که من به آنها تعلق دارم، "پادشاه گردشی" بیش از ده پادشاه و امیر و رئیس جمهور را دیده اند. بیشتر قاتل و یا قاتل و مقتول.

محمد ظاهر پس از کودتای محمد داوود در ایتالیا بماند و سخنی در پیوند با قانون اساسی و آرزوهای خود نگفت. تسلیم نظام جمهوری محمد داوود خان شد. در باره ادعاها و گزارش هایی که از بردن پول توسط او سخن می گویند، نیاز به سند و مدرک مقتع داریم. اما آنچه در خاطرات اسدالله علم (صدر اعظم و بعد وزیر دربار شاه) بازتاب یافته است، محمد ظاهر خان نیاز به دریافت پول داشت و پول بسیاری را با خود نبرده بود. خلیفه نور محمد سلمانی که در سفر با شاه بود، پس از بازگشت همراه دکتور فتاح نجم و چند تن دیگر از ایتالیا به کابل، در خزان سال 1352 خورشیدی، روزی در محل کارش در شهرنو، وقتی تشبث نگارنده را شنید، گفت:

اگر پادشاه میفهمید که سردار صاحب قدرت را می گیرد، شاید غم خود را میخورد. اما اینطور نبود. مصارف برگشت ما را تهیه کرد و در وقت خدا حافظی روی ما را بوسید و گفت، پول بیشتر نداشتم که برایتان بدهم.

پیش از کودتای ثور، عبدالرحیم پنجشیری، یک تن از همراهان و یاران اش که درکارهای وزارت دربار نیز دارندهٔ صلاحیت بود و با شاه در ایتالیا می بود، روانهٔ افغانستان شد تا مطابق شایعات، برخی دارایی ها و ملکیت شخصی شاه، مانند کاریزمیر را به فروش رسانیده، به ایتالیا برگردد، اما کودتای "انقلابی"، بدخوی و خونخواه او را نیز بگرفت و بکشت.

از واپسین ساعت های حیات محمد داؤود گزارشهایی را داریم که بعضی از نزدیکان خانواده در ارگ، آرزوی رفتن به بیرون و رهایی یا فرار از مرگ احتمالی را داشتند. اما عرصه با آن آدم لجوج، خودرأی و یکدنده، تنگ شده بود. فضای مسلط و رویداد خونبار و مرگ آور حتی مجال اندیشیدن فرار را برای او نداد. پسرش ویس داؤود، با سلاح در دست داشته بیشترین اعضای خانواده را که زنده مانده بودند، بکشت تا خودش هم کشته شد.

جنرال حیدررسولی، وزیر دفاع که در حال فرار از محل کار و در فکر ایجاد مقاومت و سازمان دادن مخالفت های ارتشی ها بود، با خسته گی نزد دوستی پناه برد که دشمن جاننش شد. دوست اش به خلقی ها خبر فرستاد، او را توقیف و حوالی چاشت 8 ثور پس از توقف کوتاه که در وزارت دفاع زیر نظر اسلم و طنجار بود، به اعدامگاه فرستاده شد.

در زمان ریاست جمهوری محمد داؤود، فرار از بیکاری و رجوع به سوی ایران و کشورهای عربی جوانان بسیاری را از وطن دور کرد. در آن هنگام فرار های سیاسی، رهبران گروه های سیاسی-اسلامی به سوی پاکستان، عقبگاه دلخواه را بار آورد.

فرار بسیاری از رهبران و فعالان آنها در زمان حکومت برخاسته از کودتای اشتباهکار و مصیب بار 26 سرطان 1352 خورشیدی آغاز شد. محمد داؤود و همکاران تابع ماسکو کوشیدند که با استفاده از فرصت، گلیم مخالفان بالقوه را جمع کنند. در آن چارچوب، فیض محمد وزیر داخله و یاران اش، با استفاده از ولسوالها (حاکم ها) و علاقدارهای جوان دارندهٔ غیرت "ارتجاع ستیزی" در پهلوی توطئه های با جفاورزی بزرگ، از سرکوب آنها نیز کوتاهی نکردند. فعالانی که هنوز اخوانی یاد میشدند و زندانی نشده بودند، راه فرار به سوی پاکستان را در پیش گرفتند. نیاز به اقدامات عملی ذوالفقارعلی بوتو هم از خدا چنین وسیله یی را میخواست که از نزدیک در اختیارش قرار بگیرد. رویداد ماه اسد سال ۱۳۵۴ خورشیدی در پنجشیر و لغمان، در واقع نخستین وسیله و ابزار فشار، آزمایش و نشان دادن ضرب شصت به داؤود خان بود که ترس و تکانه یی راهم برایش ایجاد کرد. به سرنوشت این رهبران بعدتر بیشتر می پردازیم.

شاه ایران در فکر فرار عبدالولی

در قسمت پیشین از محمد داؤود یاد شد. در پیوند با انگیزه های او که به کودتا روی آورد، این موضوع هم شایان یادآوری است که با سردار عبدالولی میانه خوب نداشت. بدون تردید شنیدن نام سردار و نقش روبه فزونی او در دوایر لشکری و کشوری، برای داؤود خان بار آورنده عقده و رنج افزا بود.

مخالفت، فرارها و خونریزی هایی را که حدود دوسده پیشتر تاریخ افغانستان میان "اودرزاده" ها، برادران، برادراندرها و... دیده بود، با کودتای بیست و شش سرطان، چهره مدرن گرفت. سردار عبدالولی موفق به فرار نشد. لحظات بعد از آنکه قسمت بالایی منزلش را با سلاح داغان کردند، با لباس نظامی فرود آمد و با گفتن جمله پی که دست به سوی خانواده ام نبرید، تفنگچه اش را تسلیم کرد و خبر به سردار محمد داؤود رسید. شاید یکی از گره های زنده گی اش گشوده شد. چندی بعد عبدالولی را در ارگ زندانی کردند. در آن وقت محمد رضا، شاه ایران بقرار و نا آرام بود. چشم امید به عبدالولی دوخته بود. از همان رو با اسدالله الم، صدراعظم پیشین و بعد وزیر دربار، پیرامون فرار دادن وی صحبت می کند.

شاه: "ببینید، می توانید ترتیب فرار عبدالولی خان را از کابل بدهید"

پاسخ الم این است:

پاسخ دادم که جواب را بررسی می کنیم، اما با توجه به اینکه او تقریباً دیوار به دیوار اقامتگاه داؤود زندانی است، نمی شود او را مثل موسولینی از نوک کوهی دور افتاده فرار داد. (اشاره به طرح و عملیه نجات هتلر دارد که موسولینی را فرار داد) با وجود این، اگر نتوانستیم خطر فرستان یک گروه نجات را قبول کنیم، شاید ممکن باشد به زندانیانش رشوه داد.

چنان طرحی هنوز جامه عمل نپوشیده بود که محمد داؤود، به جزای دیده شده عبدالولی قناعت کرد و او را از چنگ دیگرانی نیز فرار داد که سعی در رساندن آزار واذیت به او داشتند.

رهبران آماده فرار نجات یافتند

وقتی حفیظ الله امین دستور کودتا را داد، سایر رهبران از جزئیات اطلاع نداشتند. پس از آنکه کودتاگران چاشت روز 7 ثور آنها را از توقیف ولایت کابل آزاد کردند، در سراسیمه گی به سر می بردند. در حالیکه هنوز از موفقیت و یا شکست کودتا اطمینانی نداشتند، پایگاه برزخ گونه را در ساختمان رادیو کابل برگزیدند.

فرارها و فرار دادن های رهبران خلق و پرچم را از قلم فرار دهنده آنها از توقیف ولایت کابل به رادیو افغانستان جالبتر یافته ام.

جنرال عمر صافی (جنرال عمرزی) که نورمحمد تره کی و بقیه رهبران توقیف شده را در روز هفت ثور، از توقیف ولایت کابل فرار و به رادیو کابل انتقال داده بود، بعدها به این نظر رسید که اگر میدانست آنها جنایت میکنند، به اعدامگاه فرارشان میداد.

تره کی را قربانی و خود فرار کردند

تره کی که طرح از میان برداشتن حفیظ الله امین را با ساده گی پذیرفته بود، با افشأ طرح نه توفیقی برای فرار یافت و نه فرار. سرانجام با گذاشتن بالشتی روی دهن اش، جایی فرستاده شد که برنگردد. چهار تن که به سفارت شوروی در کابل فرار کرده بودند، (اسدالله سروری، سیدمحمد گلابزوی، اسلم وطنجار و شیرجان مزدور یار) از سفارت در تابوت های ویژه نهاده شده و با این ادعا که مرده های کارمندان شوروی هستند، زنده و سلامت به شوروی فرار دادند.

حفیظ الله امین با خوردن غذایی مسموم و ساعتی از کار افتاد. اگر با غذا هم مسموم نشده بود، تصمیم گرفتن و کشتن او عملی میشد. امین برای فرار فرصتی نیافت. برخلاف دارنده گان این ادعا که او با پاکستان روابط دوستانه بی را برقرار کرده بود، حفیظ الله امین تا واپسین دقایق زنده گی چشم امید به سوی یار و ولی نعمت نامهربان شده، اتحاد جماهیر شوروی داشت.

رهبری خلقی و به ویژه امین، در حیات خود مسبب فرار و گونه بی از تبعید سیاسی، برخی از رهبران پرچمی شده بود. تعدادی از آنها را به سفارت خانه ها دارنده شغل سفارت فرستاد. آنها هم چندی بعد سفارت ها را ترک گفته و مطابق برخی ادعا های زمان حاکمیت خلقی ها با پولهای که در حساب بانکی سفارت ها بود، فرار کردند. آن فراری ها در شوروی جمع شدند و پس از خاطر جمعی از مرگ امین و اینکه قوای شوروی اداره امور را به دست دارد، با طیاره شوروی وارد افغانستان شدند.

همانگونه که در باره سلطان حسین (کارمل) میدانیم او را حکومت حامی اش (شوروی معدوم) به کابل فرستاد و ترکیب حکومت هم از پرزه های ماشین تره کی – امین و معاونیت جلال مشهور اسدالله سروری شکل گرفت. اما دیری نگذشت که دیدن روی سروری برای شکنجه دیده های حزبی، باز هم شکنجه آمیز شده بود. بالاخره او را با دادن وظیفه سفارت به مغولستان فرار دادند. در دوران جنگهای مجاهدین در کابل، هند رفت. از آنجا تحویل کابل شد. محبوس بود. محکمه اش کردند که از مزخرف ترین محکمه ها بود. با فرار قوای خسته و کوفته بافی مانده از جنگهای کابل زیر رهبری احمدشاه مسعود، سروری را نیز به سوی پنجشیر فرار دادند. با آمدن مجاهدین به کابل از برکت تشبث امریکا، اسدالله

سروری در زندان بود تا رها شد و اکنون ندانیم که کجاست. اما پشتواره از اعمال ضد انسانی و فرار دهنده را بر دوش حمل میکند.

دوران مصرف سلطان حسین، گویی مانند نام پیشین اش به پایان رسیده بود. اینکه چرا نام سلطان حسین که در زمان متعلمی نیز آنرا داشت، از او فرار داده شد، هنوز وضاحت نیافته است. بعد نام ببرک را گرفت و هنگام مبارزات پارلمانی دههٔ چهل خورشیدی با تخلص کارمل وارد میدان شد. امین او را به عنوان سفیر به چکوسلواکیای پیشین، به عنون سفیر فرار داد. همانگونه که در قسمت پیشین گفته شد، از آنجا فرار و به ماسکو رفت.

اما ریاست او که با تهاجم شوروی پیوند ناگسستنی داشت، نقطهٔ پایان می یافت. یعنی دورهٔ مصرف اش ختم شده بود. با بروز تمایلات و طرح های پایان دادن به حضور قوای شوروی در کرملن، می بایست کنار نهاده میشد.

چنان بود که نخست او را ظریفانه، گویا "محترمانه" با سبکدوشی از رهبری حزب در چوکی "ریاست شورای انقلابی" گذاشتند، اما وی با تمام استعداد و قریحه اش در امر سازماندهی، گویی شامهٔ سیاسی تشخیص اوضاع جدید و طرح های گورباچف یا قصد فرار از جنجال و زخم ناسور افغانستان را نداشت، آن احترام گورباچفی را درک نکرد.

و این گورباچف که گواه بود، تهاجم به افغانستان، دستاوردی برای شوروی نداشته، بلکه به گرفتاری های داخلی و جهانی اش افزوده است، با بلند کردن شعار "پروستروئیکا" و "گلاسنوست" کوشید، شوروی را از بحران های بیشتر فرار بدهد. پیاده کردن آن طرح، لازمه اش فرار دادن سلطان حسین نیز بود.

اما سلطان حسین که زورش به گورباچف نمیرسید، از نجیب الله، به قول یک تن از دوستان نمک خوار "لروبری" اش، "داکتر صیب نجیب الله" یا از چهره هایی که نام اش در کنار اسدالله سروری، در زمینهٔ مردم آزاری، شکنجه ها و اعدامها از برگهای تاریخ فرار نمیکند، عقده گرفت. سرانجام سران کرملن یا تصمیم گیرنده گان اصلی، با همنوایی نجیب الله، کارمل را از "ریاست شورای انقلابی" نیز "محترمانه" فراری شوروی کردند. در واقع زیر نظر بود که کاری خلاف برنامه های گورباچف و اجراءات نجیب نکند.

فرار از ایدئولوژی و پیوستن به قومیت

قوای شوروی با ترک گفتن و فرار از جنجال افغانستان، توفیق یافت. اما با فرار آنها اختلافات رنگارنگ و عقده های محفوظ ماندهٔ حزب فعلاً معدوم بار دیگر تبارز یافت. از جمله ذهنیت توسل به کودتا زمینه یافت. شهنوازتنی، سردمدار حرکت کودتای شکست دیده (حالا رهبر "تحریک صلح" و مدافع طالبان)، بعد

از خونریزی های که طرفداران وی و طرفداران "داکتر صیب" و بیگناهان دیدند، با بسیار سهولت فرار کرد و در آغوش حکومت پاکستان پناه برد. اطلاعات بعدی نشان داد که گلب الدین حکمتیار از فراری های پیشین، در بند و بست و طرح و همکاری کودتا با وی از هیچ نوع جانفشانی و نشست های تدارکاتی برای کودتا، دریغ نکرده بود.

آن فرار و هم آغوشی، با این اندرز در تاریخ که فرار از برخی باورداشت ها را، روی آورد به علایق دیرینه، سنتی و برجای مانده، جبران میکند، بار دیگر برجسته نمود. آغار همکاری نیروهای طرفداران شبکه تنی و حکمتیار، با وضوح حکایت از آن داشت که در افغانستان، احساسات و علایق قومی- قبیله پی، برجای مانده و چنان دست نخورده است که زمینه هر دم رویکرد و استفاده را از طرف قدرت جویان دارد.

آن تباری و مشارکت نشان داد که خدا ناپذیران دین ستیز، خدمتگارتهاجم، (اما باوجود آن، دارنده "وزارت شئون اسلامی") با پیروان وطنی محمد قطب، فرار کرده به پاکستان، پیروان جنرال ضیاءالحق شده گان، را به مشارکت میرساند. مشارکت و هم آغوشی هایی که نه در آنزمان و نه در اوضاع کنونی، ویژه علایق قومی - پشتونی آنها نبود و نیست. زمینه تعمیم دارد و شامل حال سایر اجزای قومی، هزاره ها، تاجیک ها، ازبیک ها و... نیز است.

همان عامل بود که در صف بندی های جمهوری افغانستان نجیب، نقش و نشان خود را برجای نهاد و او را نیز واداشت که با دلگرمی از سوی بنین سوان نماینده ملل متحد در امور افغانستان، تصمیم فرار را به سوی هند بگیرد.

فرار ناموفق نجیب الله

دکتور نجیب الله احمدزی، به تاریخ ۲۶ حمل سال ۱۳۷۱ خورشیدی برابر ۱۶ آوریل ۱۹۹۲ عیسوی، با چند تن دیگر از ارگ خارج شد و روی به سوی میدان هوایی کابل نهاد تا همراه با نماینده ملل متحد در یک طیاره، به طرف دهلی فرار کند.

و این حرکت هنگامی بود که ماسکو عملاً دست از حفاظت حکومت کابل برداشته بود. نجیب که میگفت: "خداوند بزرگ شاهد است که ما... دوستان قوی و وفادار و مطمئن یعنی اتحاد شوروی، کشورهای سوسیالیستی و کشورهای غیر منسلک و نیروهای مترقی را در کنار خود داریم، آنها ما را در مصیبت تنها نخواهند گذاشت" (1)، بدون پشتیبانی و محافظت پرمصرف تنها ماند.

آدمی که از مهارت های بسیاری بهره مند بود و ابلیس لعنت الله او را برنناقتی، برای عملی شدن فرار، موفق نشد و در دامی گرفتار شد که یاران و رفقای ناراضی برای او گسترده بودند. (گویی اشرف غنی، پیرامون آن برنامه نا تمام، دارنده تحقیق ویژه بود.)

مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمل بایدهش

رفقای ناراضی اش هم در همان روزها هم سخنانی داشتند:

" آیا ملل متحد علاقمند آسایش صرف یکنفر است؟ آیا نباید توجه را به تمام اعضای حکومت و برای همه کشور معطوف کرد؟ هرکس باید از کوشش های ملل متحد نفع ببرد. هیچکس در سایر افغانستان انتظار این عمل را نداشت. هیچگاهی در گذشته در تاریخ افغانستان چنین اتفاقی نیافتیده یک رئیس جمهور بدون اندکترین مشوره می گریزد. چرا با حکومت و قوای مسلح مشوره نکرد؟"

نجیب به دفتر "اسگاپ" ملل متحد در کابل فرار کرد. و اگر کاربرد واژه فرار برای او، دل همکارانش به ویژه اعضای خاد را بیازارد، که نجیب ریاست اش را داشت، مینویسم که به اداره اسگاپ ملل متحد در کابل "پناه برد."

نجیب با این فرار، شبها فلم دید و روزها ناوقت از خواب برخاست. اجازه دیدار و ملاقات داشت. بیشتر مامایش ستار او را میدید. (2)

طالبان نخست نجیب را از فرارگاه - پناهگاه فرار دادند و کشتند و بعد از ساعتی آمدند و برادرش را هم بردند و کشتند. اما دو تن از دست یارانش فرار کردند. نجیب آن شب آخر را هم واپسین شب در فرار گاه پنداشته بود. با این تصور که فردا شب در هند خواهد بود!

نجیب از چنگ محکومیت های دیگران نجات و فرار داده شد. یا شاید هم اگرمانند اسدالله سروری زنده میماند، میگفت ادعا ها در باره شکنجه و اعدام و کارنامه هایش، ناشی از جعل مخالفان است!

طالبان کشتارگر، غازی شدند. نجیب الله رئیس پیشین خاد و رئیس جمهور، مقتول شهید شد. برخی پیروانش گفتند که از "شهادت" اش یاد شود، اما از قاتلان اش سخنی نرود. زیرا سبب ایجاد درز در وحدت ملی و آزردگی طالبان میشود!

و این مسأله قاتل و مقتول و همه شهید و غازی و شهید پرور، هنوز به هر سوی دوره میکند.

*

(۱) - بیانیه نجیب در "کمیسیون عالی فوق العاده مصالحه ملی در افغانستان".

(۲) - از میان انبوه نوشته ها پیرامون این فرار و قتل، به نظر این نگارنده، کارجناب محمداکرام اندیشمند، با عنوان "دکتور نجیب الله چگونه به دام مرگ افتاد؟" برازنده گی و نکات سزاوار پذیرش

دارد. دسترسی اندیشمند به مدارک بسیار و در باره بردن او از طرف طالبان، دریافت اطلاعات دست اول از خان آقا جبل السراجی، راننده دفتر سازمان ملل متحد در کابل، زمینه پذیرش بیشتر می یابد.

فرار فعالان اسلامی- سیاسی

شروع حکومت مجاهدین در سال ۱۳۷۱ خورشیدی- ۱۹۹۲ع. در کابل، بعد از فرستادن شجاع الملک و پسانها سردار دوست محمد خان از طرف هند بریتانیه پی به کابل، آمدن سردار عبدالرحمن، کسب قدرت زیر فرمان، با تأیید جنرالهای انگلیسی و فرستادن سلطان حسین (بیرک کارمل) پنجمین حکومت فراری ها در تاریخ افغانستان است. با این تفاوت که شاه شجاع را با پذیرش عاشقانه قدرت خود سردار، هند بریتانیه به کابل فرستاد و سردار دوست محمد خان را موفقیت های نظامی مخالفان و سهم فرزندش سردار محمد اکبرخان. موفقیت هایی که به زودی در برابر پیروزی سیاسی سرش بر سنگ تسلیمی شکست. زیرا دوست محمد هم، رام و سر به راه شده بود.

پیرامون اکبر جوان، این هم شایان یادآوری است که هر وقت با رهبران و متنفذین محلی نیکنام همکاری داشت، حرف شنو بود و دارنده آداب مثبت و با متجاوزان سازشکار نبود. اما وقتی علایق و عواطف پدر ماجراجو و مطیع شده هند بریتانیه بر او غلبه داشت، خدمتگار او میشد. با توجه به چهره واقعی امیر، دردهای دل سردار جوان و نارضایتی هایش از او و حتا جوانمرگی اش میتواند دریافت شود.

کودتای ثور 1357 خورشیدی و در ادامه آن تهاجم اتحاد شوروی، با کارکردهای دل آزار و فرار دهنده، رهبران جهادی را که نخستین مراحل ناز و قهر، انشعاب و گروه سازی مستقل را در پشاور می آزمودند، یاری رسانید. زیرا هر اندازه به دامنه فرارها افزوده میشد، تعدادی را به عنوان سپاهی و یا سیاهی لشکر جذب کردند. سرازیر شدن کمک های کشورهای مخالف تهاجم شوروی، کار تنظیم سازی آنها را چاق تر کرد. تنظیمی که دارنده قریحه و استعداد و کارکردهای سازماندهی بیشتر بود و همزمان، در دل جنرال ضیاءالحق نیز جایگاه خاص داشت، حزب اسلامی گ. حکمتیار بود. از این حزب که شبکه اختطاف و ترور را با خود داشت، سایر تنظیم ها نیز میترسیدند. بارها گفته شده است که بیشترین کمک های بیرونی با ملاحظه ضیاءالحق نصیب همین حزب میشد.

شایان یادآوری است که تمامی فراری های داخل که رهسپار پاکستان میشدند، از آغاز در فکر رفتن به سایر کشورها نبودند. این ضوابط تنظیم ها و وضعیت ترساننده، دشمنی با تحصیل یافته گان، نیاز به افرادی که معتمد و "معتقد" به آرمان های تنظیم ها باشند، بود که هزاران آرزومند گرفتن سهم در مبارزه

با تهاجم و استبداد را اندوهگینانه روانه سایر کشورها کرد. اندکی را که "اتحاد سه گانه" متشکل از جبهه نجات ملی، محاذ ملی و حرکت انقلاب اسلامی، جذب میکردند، با روابط قومی، خویشاوندی و یا سفارش های دیگران بود که در واقع به دریافت معاش می پرداختند و یا افرادی مانند حامد کرزی (مربوط جبهه نجات ملی)، جوان بچه علاقه مند "دیگچه پذانی" و . . . میان پشاور، اسلام آباد و امریکا در رفت و آمد بودند که کسانی دانند و خدای داند که چه بود.

فراری های عربی در پشاور



اگر فراری های ستم و تهاجم داخل کشور، با دل افسرده گی پاکستان را هم ترک میگفتند، فراری ها یا زیردارگریخته گی های کشورهای عربی، ماجراجویان خشونت گستر و دوسیه داران و یا افراد و اشخاص خاصه طرف لطف خاندان سعودی مانند اسامه بن لادن، فرزند محمد بن عود بن لادن، به استخدام و سازماندهی آنها می پرداختند.

حالا که سخن از بن لادن رفت، اندکی از انگیزه های نخستین او را برای پیوستن به "جهاد افغانستان" بیاوریم بعد کارنامه های فراریان وطنی را پی می گیریم:

"اسامه در یک مصاحبه گفته بود: پدرم چهل سال انتظار ظهور مهدی را داشت. او برای مهدی مبلغ 12 میلیون دالر اختصاص داده بود. بعد از آنکه پدرم وفات نمود، جهاد افغانستان آغاز گردید. من با برادرانم مشوره نموده برایشان گفتم: چون وقت ظهور مهدی معلوم نیست، بنأ مبلغی که پدرما برای ظهور مهدی مختص کرده بود، باید در جهاد افغانستان به مصرف برسد که یقیناً این عمل مطابق آرزو و میل پدرما میباشد. زیرا آرمان پدر ما کامیابی اسلام توسط مهدی بود. در افغانستان نیز جنگ بخاطر نصرت اسلام شروع گردیده است. همه برادرانم این سخن مرا پذیرفتند.

اسامه میگوید: ما 25 برادر هستیم. قبل از اینکه پدرم وفات نماید، در یک مصاحبه خویش گفته بود: من برای جهاد 25 فرزند دنیا آورده ام." (عبدالغیور آرین. اسامه، افغانستان و جهان. 1379. خورشیدی. ناشر: دارالنشر.)

در برگهای پیشین گفتیم که هزاران تن از هموطنان فراری، با دل غمگین نیز از پاکستان به سوی کشورهای اروپایی، امریکا و . . . رفتند. تعدادی از درس خوانده ها هم که آنجا ماندند، شب را بی دغدغه خاطر به صبح نرسانیده اند. فراری های که سر در کف داشتند و بیشتر در پشاور آماج تیرکینه قرار گرفتند، اندک نیستند. موضوع و انگیزه های آنان و انگیزه قاتلان آنها صفحه غمگینانه و دردمندانه پی را تشکیل میدهد که باید ترتیب شود و پیوست سایر برگهای تاریخ آنزمان.

بخشی از خانواده هایی که از پاکستان هم فرار میکردند، یکی از عوامل را در فزونی یافتن دشواری ها در برابر زنان و دختران و اوضاع اذیت بار و مانع شونده درس و کار میتوان نشانی کرد. گرداننده گان وطنی کمیته های امور مهاجران که احتیاط خود را میکردند، ناگزیر بودند پای از گلیم محدودیت ها فراتر نگذارند. از همین رو زنان و دخترانی که خود را وقف کمک به مهاجران نمودند، اما با وجود دل ناخواسته، ناگزیر به ترک پشاور شدند، بسیار سزاوار ستایش و احترام استند. دریافت خاطرات آمیخته با دشواری ها و دردهای آنان، در تکمیل چهره دقیق وضعیت، نقش تنظیم های جهادی، نفوذ روبه تزاید عرب ها که از بهترین امکانات زنده گی بهره مند بودند، یاری رسان است.

از برخی عرب های رسیده به پشاور، به شمول زیر دارگریخته ها، اجیران پولداران عرب، و فرستاده شده ها، بیشتر یاد کرده ایم، این را هم بیفزائیم که بعضی از آنها با پول بسیار وارد پشاور میشدند. توزیع مستقیم پول به رهبری تنظیم ها، بدون عملی شدن پیش شرط های دلخواه آنها میسر نبود. یکی از راه ها تحقق بخشیدن به نیاز ژرفتر کردن نفوذ کشورهای صاحب زر و زور بود. اگر فردی از آنها از چارچوب لزوم دیدها گردنکشی میکرد، به سرنوشت عبدالله عزام مواجه میشد. او که در سازماندهی عرب های "کمک کننده به افغانستان" دست بالایی یافته بود، با یافتن نفوذ بیشتر بالای رهبران جهادی،

بوسیله بمب جاگذاری شده در زیر پل نزدیک یک مسجد در روز جمعه 24 نوامبر سال 1989 همراه با دوپسر و راننده موتر، تکه تکه شد.

با وجود اینکه تنظیمی را نمیتوان سراغ گرفت که از آن "کمک" بهره مند نشده باشد، اما نقش گ. حکمتیار و **عبدرب الرسول سیاف**، که دارنده مهارت های ویژه هم بودند، برجسته تر به نظر می آید. گ. حکمتیار اگر پس از متیقن شدن از تصمیم خروج قوای شروی از افغانستان، نماینده هایی را برای دید و بازدید با شهناز تنی مؤظف کرد که طرح کودتا را با هم ریختند، در تکمیل "مراومه حزب" مطابق اوضاع، پیهم به کشورهای نفوذ طلب و جوینده خود فروشی، با طرح "اخوت اسلامی" به جوینده ها چراغ سبز نشان میداد. از جمله در آن برنامه میخوانیم:

"برسمیت شناختن لسان عربی بحیث زبان بین المللی، مساعی مشترک در راه نشر واشاعه هرچه وسیعتر آن." (مراوم حزب اسلامی افغانستان. پشاور. پاکستان 1367. ص 69)

این نمونه کوچک را که آوردیم در کنار سایر شیطنت های پول آور، مشوق عرب های سعودی، کویتی، قطری و . . . بود و در پشاور با ایجاد کمیته های با نفوذ، فراری های از این قماش را با دادن دالرها، رام و سر به راه میکردند.

و اندر باب تغییر نام عبدالرسول سیاف به عبدرب الرسول سیاف شایان یادآوری است که همین تغییر دارنده باریکی، ره به جاهای بسیار باریکتر می برد. آن هنگام را در نظر آوریم که جنرال محمد ضیاء الحق پاکستانی در پرتو تصمیم "اسلامیزه کرده پاکستان"، افزون بر اقدامات دیگر، "کمک رسان های عرب" را موقع داد که تنظیم های جهادی افغانستان را تقویه کنند و خود از حکومت های آنها زر بسیار می ستانید و مسجد گستری هم میکرد.

رهبران تنظیم ها در رقابت با همدیگر، سعی داشتند، زودتر، بهتر و بیشتر دست شان به کیسه های زر فرستاده شده برسد. "اتحاد اسلامی" را که عبدالرسول سیاف رهبری میکرد، در زودترین فرصت صاحب آرگاه و بارگاه شد. اما پیش از این موضوع سزاوار گفتن است که سیاف، در زندان پلچرخی، در زمان حکومت خلقی ها محبوس بود. شایع بود که حفیظ الله امین در نگهداشت او در زندان و منصرف شدن از امر اعدام سهم داشت. بر بنیاد آن شایعه، تنی چند از موسفیدان پغمان راه دیدار با امین را در پیش گرفته، آرزوی رهایی دوتن از مخالفان دستگیر شده را کردند. یکی مولوی ملنگ نام داشت و دیگری عبدالرسول سیاف. حفیظ الله امین که اگر گنهکار نشویم، توان جانگرفتن و حفظ جان داشت! گفته بود، کاری می کنیم. در نتیجه به "جانگیرها" احوال داد که مولوی ملنگ راببرند و بکشند، اما سیاف را در زندان نگهدارند.

گفتیم چنین شایع شده بود. همانگونه که میدانیم شایعه را با سند و مدرک در دست داشته، تفاوتی است سزاوار اعتناً.

به هرحال، عبدالرسول سیاف پس از رهایی زندانیان در ماه جدی سال 1358 خورشیدی، رهایی یافت و در زودترین فرصت فرار کرد به سوی پاکستان. در آنجا نخست سایر فراریان با هم ناآشتی، زیر نام "اتحاد اسلامی" رهبری اش را پذیرفتند، اما دیری نگذشت که وی استقلال خود را با نام همان نهاد یافت و صاحب مقداری زر و زور شد. در جریان همان "شطارت های جهادی"، ابلاغ شد که از این پس، برادر مجاهد عبدالرسول سیاف، عبدرب الرسول سیاف نامیده میشود، برادران مجاهد مستحضر باشند(نقل با حافظه).

این تغییر و فرار از نام چندین دهه، دست وی را به کیسه زر عربها بیشترمیرسانید. شاخه و هابی عربها که در پشاور نیرو یافته و در شرق کشوربیشتر دانه افکار خود را بذر میکرد، همانگونه با آرامگاه های تزئین شده(قبرستان ها)، عکسها و . . . موافق نبودند وسخت شیعه ستیز هم بودند واستند، این پندار را داشتند که نام شخص، حکایت ازبنده گی او به رب العالمین داشته باشد، نه به پیغمبر یا رسول خدا. پنداری که پذیرش آن پول آوربود، زود پذیرفته شد وبه دنبال سیاف، تعداد دیگری ازیاران اش تغییر نام دادند .

اما این تغییر در واقع عقیده، بی واکنش هم نبود. از جمله، صبغت الله خان مجددی، (در پشاور مشهور به حضرت) که گذشت ازسنت پدری برایش آسان نبود و دست درجای های دیگر داشت، گفت: "... هستند کسانی که میخواهند در افغانستان مذاهب دیگری را بیاورند، اخلاق دیگری را پیاده نمایند، شرافت دیگری را به ملت پیاده نمایند که این خود از شرافت بدور است... میگویند خطاب عبدالرسول و عبدالنبی شرک است، میدانید نام کیست؟ که اکنون نام خود را عبد رب رسول مینویسد..." (جزوه متن بیانیه صبغت الله مجددی. ۱۰عقرب۱۳۶۶لاهور)

چون روزگاری بازهم به سرآمد و زورمندتر، آن آقای حکومت های و هابی و غیر و هابی آهنگ کابل کرد، هردو را در زیر درختی بنشانند که میوه چینی کنند. یکی را میدانیم که از این جهان رفته است، اما از فرار و قرار سیاف هنوز خبری است؟

زن ستیزی فراری ها

آشکارا شدن تصمیم شوروی- گورباچف که نیروهای نظامی اش را از افغانستان فرا میخواند، برداشت ها و ذهنیت های گوناگون را در قبال داشت. آنانی که ژرفتر به شوروی و تاریخ آن نگاه میکردند،

پایان تاریخ بنیادهای ایجاد شده با خشونت، دروغ و هراس افگنی را در چشم انداز می نهادند. سرنوشت محتوم حکومت هایی که با تحمیل زور و جبر در مدار شوروی قرار داده شده بودند، نیز وضاحت می یافت. مسلم بود که به رغم فرار شوروی از افغانستان، با آنها می توانست چند صباحی حکومت تحت حمایت اش را روی پای نگهدارد. زیرا همزمان با "مذاکرات ژنو"، بیشترین فشارهای نظامی نیز اعمال شد و سلاح و مهمات بسیاری در اختیار حکومت کابل قرار گرفته بود. اما مهمتر از همه این بود که بیکیفیتی، نداشتن ظرفیت لازم، نداشتن پاسخ و برنامه به نیازهای کشور جنگ دیده و زخمی شده در وجود تنظیم های جهادی، برای همه واضح و زمینه ساز تداوم چند وقت بیشتر حکومت نجیب بود. حکومت کابل و رئیس چتاق آن از این بیکیفیتی استفاده لازم کرد. اما رهبران تنظیم ها (تا حال از پشاور نشین گفته ایم، ایران نشین ها را نیز در نظر آوریم که ناگزیر به اطاعت از جمهوری اسلامی ایران و محروم از جیره های کشورهای عربی و غرب بودند) به تپ و تلاش افتادند که حکومتی را ایجاد کنند. نخست حکومتی را ایجاد کردند که صدراعظم اش انجینیر احمد شاه احمدزی از گروه عبد رب الرسول سیاف (پیش از آن عضو جمعیت اسلامی افغانستان) بود. اما کسی به گپ اش، پیازی را پوست نکرد. شورای مشورتی تشکیل دادند و جلسه کردند که حکومت دیگری تشکیل بدهند. بیشترین علاقمندی جنجال آمیز پیرامون مقام وزارت خانه ها بود. همان عادت و خوی گرفتن به جنگ قدرت که با رسیدن به کابل، شیرۀ جان زنده مانده ها را نیز کشید.

اما یک موضوع پیرامون آنها نیز نمایان میشد که کشورهای مخالف ورقیب شوروی از این نهادها به عنوان سلاح مشغول سازی و زله کردن شوروی بهره گرفته، اعتنایی به سرنوشت بعدی آنها ندارند. چه رسد به اینکه به حکومتداری آنها مشوره دهند و آنها را پشتیبانی کنند. در واقع با چرخش شوروی-گورباچف، میتوان گفت که دوره مصرف آنها سیر اتمام خود را می پیمود. تصور میشود، حکومت پاکستان که دست بالایی در امور افغانستان یافته بود، با مشاهده نفاق و شقاق مهارنشدنی و اختلاف مزمن رهبران، امید داشت که کار همه را از طریق گ. حکمتیار یکسره کند. دیدیم که بعد تر از آن هم نا امید شد و راه دیگر استفاده از فراری ها را در پیش گرفت که اکنون دست آنها است و گلوی مردم .

این بُعد تفاهم نداشتن، با هم جنگیدن و سایر مصیبت زایی ها را که در جایش بگذاریم، بُعد اجتماعی و تصورات آنها برای اداره افغانستان را با مثالی از رفتار با زنان می آوریم:

در پیامد جلسه کلان شوری قیادی و مشورتی (مدینه الحجاج راولپندی ۳۰ دلو سال ۱۳۶۷ خورشیدی)، گزارش داده شده بود که وزارت نکور و وزارت زنان نیز در نظر است. واکنش تند و مخالفت آمیز که از طرف یک تعداد تبارز یافت بود و امروز صورت رسمی و شرعی را گرفته است، سزاوار شناسایی است:

"مولوی ذاکری گفت: مکتب نسوان که در هیچ یک از مذاهب نیست، اما شما برایشان وزارت ایجاد میکنید..."

آوازهای اعتراض آمیز از هر گوشه و کنار تالار علیه وزارت نسوان بگوش میرسید. استاد سیاف مداخله نموده گفت: این وزارت برای یک مصلحت در نظر گرفته شده است. باز هم علما جمع شوند و با شوری قیادی صحبت کنند. اگر غیرشرعی بود و شما لازم ندید آنرا حذف میکنیم...

در همین وضع نا آرام مولوی نسیم آخوند زاده به چوکی بالا شده و علیه تعلیمات نسوان تبلیغ کرد و گفت: در افغانستان از زمان ظاهر شاه تا اکنون هر گونه فساد و بداخلاقی، بی حیایی، روی لچی (بی حجابی) که رایج شده است، از به مکتب فرستادن زنان ناشی شده است. پس نباید زمینه چنین فسادی فراهم شود. در اسلام حاکمیت زنان وجود ندارد در حالی که ما برایشان وزارت ایجاد می کنیم! این وزارت از طرف ما همه جانبه رد میشود..." (حقایق ناگفته از: جریان شورای مشورتی افغانستان. گردآورنده: م. خبرنگار. چاپ ۱۳۶۸. پاکستان)

این سخن کهنه پیشینه را از آنروی بازآوردیم که پیام زهرآگین اش، همان هنگام نیز زنان و دختران بیشماری را که با دل‌های پرداغ، از جفای حکومت ستمگر و دست نشانده به سوی پاکستان روی آورده بودند، با تهدید بی وقفه و فرار از پاکستان مواجه می کرد. سخن کهنه بی که نه تنها از کله یک تعداد فرار نکرده است، بلکه اکنون با زن آزاری و زن کشی در مسند قدرت نشسته است.

برگشت تبهکارانه

فرار نجیب الله به دفتر ملل متحد در کابل، حاکی از پایان یابی حاکمیت حزبی بود که از کودتای هفتم ثور با رهنمود های حفیظ الله امین، برآورنگ قدرت مردم آزاری و جفاورزی گسترده نشست و با پشتوانه تهاجم اتحاد شوروی، سرکوب قهری مخالفان، چند سالی عمر خشونت بار و غم آمیز یافت.

در قسمت های پیشین دیدیم که یکی از پیامد های آن، ایجاد موجهای فرار ملیون ها انسان از افغانستان بود. از آنجمله فرار رهبران گروه های جهادی به سوی پاکستان. در پیوند با فرار وه جرت آنها، این هم شایان یادآوری است که سند و مدرک و اطلاعی در دست نیست که پول هنگفت و سرمایه بی را با خود برده باشند. اما جان سخن در اینجاست که در پاکستان و به ویژه در پشاور و حومه، همه دارای آرگاه و بارگاه شدند. وقتی حکومت مؤقت ناگزیری و مجبوری را با ریاست سه ماهه حضرت صبغت الله مجددی و خشم توفانزای حکمتیار به سوی کابل فرستادند که یاران و رقیبان نجیب الله حکومت را به "برادران مجاهد" بسپارند، باز هم شنیده شده است که پول و سرمایه باد کرده را نه تنها به افغانستان نیاوردند بلکه هرگز گزارشی ندادند که به نام مجاهد بیچاره و مظلوم از کی و چه اندازه گرفتند و در

کدام راه به مصرف رسانیدند و در کدام بانک از بانکهای پاکستانی و سایر کشور ها چه مقدار ذخیره دارند.

سوگمندان آنچه را با خود آوردند و همواره آنرا نگهداشتند و از خود دور نکردند، جنگجویی و فقدان احترام و تحمل همدیگر بود. داشته‌یی را می‌گوئیم که کاردی بود خونریز و با استفاده از آن دمار از روزگار مردم در آوردند. جنگهای کابل که نماد این چهره از خشونت آنها در بازگشت از فرار بهره‌جویانه با کارکرد تبهکارانه است، رویدادی تعجب‌انگیز نبود. آنها در داخل افغانستان بارها در مناطقی که با هم روبرو میشدند، دست به تفنگ برده بودند. اگر در پشاور نازسیاسی و قهر و دست‌ندادن و یا نماز نخواندن یکی در عقب دیگری شهرت یافته بود، بازتاب آن در داخل کشور خونریزی بود. خونریزی در کنار خونریزی‌های ارتش خونریز و آتش افروز شوروی. اما آن خونریزی‌ها را در پاکستان نمیتوانستند انجام دهند. زیرکانه صبر ضیاًالحق لبریز میشد. جز موارد استثنایی و اندک.

چنان است که اگر پیرامون جنگهای دل‌آزار کابل، هرچه نوشته شود و هرچه هر فرد وابسته به هرگروهی بنویسد، هر اندازه هم که کاسه و کوزه را بر سر رقیب بشکنند و به توجیه‌گری خودی بپردازد، یک واقعیت را که مردم داغ‌دیده کابل نیز به وضاحت گواه بوده‌اند نمیتواند پنهان کند که همه در فکر جنگ بودند. زبان همه زبان خشونت و تفنگ و نشان دادن زور به رقیب بود. اما در این راستا، نقش گ. حکمتیار به عنوان آتش‌دهنده نخستین درباروت خانه تبهکاری در کابل و راکت فرستادن از چهارآسیاب ایفا کرد، برجسته‌تر به نظر می‌آید.

آنچه با نام جنگهای ویرانگرانه سران گروه‌های مختلف مجاهدین و جنبش ملی اسلامی در کابل شهرت گرفته است، تنها در کابل چهره ادنیبار اش را نشان نداد. در همه ولایات جنگها ادامه داشت. اما معلوم است که مرکز کشور با آن اهمیت سیاسی و نفوس زیاد متحمل بیشترین خسارات و قربانی‌ها گردید. با توجه به وضعیت آسیب‌دیده گان و خاطرات تلخ اکثریت مردم از نظام وابسته به شوروی، جمع‌آوری اطلاعات شفاهی حکایت دارد که با سقوط آن نظام؛ برخی این پندار را داشتند که دوره شکنجه و فرار و اعدام پایان یافته است. حتی تعداد فراریان پیشین اندک نبودند که امید برگشت را در سر می‌پرورانیدند. اما به زودی همه دیدند که گونه‌آزار دهی مردم، معیوب کردن و کشتن عوض شده است. از همه جالب که ویرانی‌ها و قتل‌ها با شعار الله اکبر چهره می‌نمود. آن وضعیت طاقت‌سوز، زمینه‌های دیگری از فرارها را فراهم آورد. این بود که افزون بر فرار برخی از کارمندان نظام پیشین به دلیل ترس از انتقام؛ ده‌ها هزار انسان با ترس و دلهره از جنگهای بی‌محابا، اندک داشت و نداشت بر شانه‌نهاد و دست‌زن و فرزند را گرفتند و پای به فرار نهادند. صف‌بندی‌های سیاسی و نظامی آروزگار این موضوع را دگر باره وضاحت داد که ادعای پذیرش کلمه واحد و آوردن آن بر زبان، علایق قومی و قبیله‌یی در جامعه را از گروه‌های قومی فرار نداده است.

ادامه جنگها، اضمحلال توانمندی نظامی، بحران اقتصادی و اجتماعی فراگیر، فرارهای داخلی رهبران جنگجوی و یاران نزدیک شان را در پی داشت.

دغدغه خاطر امریکا و متحدین اش که روزگاری حضور شوروی در افغانستان و زیر فشار قرارداد آن رقیب بود، دل به دست آوردن ماسکو شد و چگونه پس به دست آوردن و فرار دادن راکت های "استینگر".

پاکستان که دست نهادن چندین ساله بر سر حکمتیار را بی نتیجه یافت، با آرامش و بدون درسر، بسیج فراریانی را در پیش گرفت که چه بسا از رهبران خود فرار کرده بودند. میتوان پذیرفت که "آی.اس.آی" با کمترین مصرف، تعدادی را زیر فرمان آورد که آموزش های مدارس دینی پاکستانی را دیده بودند و برای آنها با آن دنیای غریب و تنگ ذهنی، ملا محمد عمر، عضو پیشین حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی و پیش نماز یک مسجد، میتوانست به عنوان امیر المؤمنین، پذیرفتنی باشد. آنچه که به زودی توجه عربستان و امریکا را نیز جلب کرد. پای یونیکال را در میان آورد. نفوذ القاعده هم در افغانستان ژرفتر شد.

همانگونه که در قسمت های پیشتر نیز یادآوری شده است، زبرداری گریخته های سرگردان و هردم در معرض خطر در چند کشور عربی و افریقایی به سوی افغانستان، یا جای امن رهسپار شدند و لانه یافتند. فرارها در سطح داخلی فزونی یافت و به سوی خارج بی وقف ادامه داشت.

در کنار ایجاد فضای فرار دهنده مردم مظلوم، فرار داخلی نظامی از یک جبهه به جبهه دیگر، دیدارها با گروه طالبان که به نیروی جدی تبدیل شده بود، رهبران تنظیم ها را نیز مشغول نگه میداشت. احمد شاه مسعود رفت نزد آنها در غزنی و عبدالعلی مزاری دیداری داشت با آنها در حومه کابل. این عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت اسلامی، از جمله رهبرانی بود که افزون بر عقاید ویژه دینی و مذهبی اش، صدای رسای مظلومیت و ستم تاریخی بر ملیت هزاره کشور نیز بود. در جنگهای کابل، جمهوری اسلامی ایران دست دفاع از او برداشت و بر دلش داغی نشاند. فشار جنگ و نیاز متحد جستن، او را به سوی طالبان فرستاد. توهمی که اسباب عمل وحشیانه و غیر انسانی مرگ او را از جانب طالبان فراهم کرد.

نفوذ طالبان و فرار دیگران

طالبان با سرعت بخش قابل ملاحظه افغانستان را گرفتند. اما نباید فراموش کرد که نیرو و توان و ساز و برگ بزرگی در اختیار نداشتند. به همان میزان مشکل آنها هم اندک بود. زیرا ضعف جنگره های پیشین و زله و مانده شدن و از دست دادن توان نیروهای مشغول در جنگ بود که زمینه اشغال با سهولت مناطق را برای طالبان فراهم کرد.

طالبان که در نزدیکی کابل رسیدند، رمقی در تن نیروهای برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود نمانده بود که به دفاع از آن پردازند. پس با گرفتن مقادیری از سلاح که در حد توان بود به سوی شمالی و به ویژه پنجشیر فرار کردند.

پیرامون گرفتن مناطق بیشتر از سوی طالبان یادآوری شود که گذشته از نسل هوادار که افکار جهالت آمیز و غیر انسانی اسمعیل یون را داشتند و دارند، اگر اکثریت خاموش را همواره در جوامع بیچاره مانند افغانستان می بینیم، تعدادی از آن مردم را فراموش نکنیم که با آمدن طالبان خوش بودند. تعدادی موسیقی دوست و الکل نوش و بیخبر از وضو و نماز... و حتی زنانی که رفتار و اطوارشان صد در صد در تقابل با طالبان بود نیز علنی و مخفی از طالبان دفاع کردند. زیرا معیار سنجش به نحو رشد یابنده و ادیت بار قومی شده بود.

اما دفاع این گروه آدمها از دنباله چی های طالبان، فرق دارد از آن تکسی ران و دکانداری که طالبان را از پشت عینک سطح و سویه خود و نیاز روز و کسب و کار خود می نگرستند. آنها پاتک سالاری، جنگ و مرگ هایی را دیده بودند که در نتیجه به تب طالبانی دل خوش بودند با چند سانتی ریش نیمه دراز و نماز های اجباری چه بسای وضو!

این بود که جهان محدود افکار و ذهنیت کوچک برداشت های ملا عمر و ملا عمر ها میتوانست به همان ساده گی از سوی "آی.اس.آی" شکل بگیرد، و در معرض استفاده افزون خواهی هخای پاکستان.



از آن ملای مفقود، محمد عمر (۱۹۶۰-۲۰۱۳) اندکی بیشتر بیاوریم که در کنجی در آنسوی قونسلگری پاکستان در قندهار گوشه نشینی یافت. پیشتر عضو تنظیم حرکت انقلاب اسلامی افغانستان تحت رهبری ملا محمد نبی بود. در گوشه از قندهار در مسجدی سمت ملایی داشت. هنگام جنگ با قوای شوروی

یک چشم اش را از دست داد. بعد از استخدام او که هنوز جزئیات روشن نیست که چگونه "سیا" و "ای.اس. آی" و با نقش زیاد نصیرالله بابر وزیر داخله آن زمان پاکستان، ویرا برای امارت برگزیدند، از انسانها "رویگیر" و از صحبت مستقیم فراری و گریزان بود. حتی به عربستان برای ادای حج هم نرفت.

اما در زمان امارت او، سرآزیرشدن دوستان جهانی و منطقه یی طالبان به افغانستان، روبه فزونی نهاد. در آن سالها در جمهوری های پیشین شوروی یی از میان رفته، فعل وانفعال فروپاشیده گی، غلبه کی بر کی را رقم میزد. ماسکو در پهلوی اینکه در بحران نگهداشت خود به سر میبرد، حواسش متوجه این جمهوری های استقلال یافته نیز بود. عربستان سعودی و ایران جنگهای موجود و زمینه های مساعد را در آن جمهوری ها در معرض استفاده و بهره برداری قرار داده و با جنگ پنهان خود، خشونت گستری را دامن میزدند. اعضای گروه های خواهان حکومت اسلامی در جمهوری های آسیایی و پیشین شوروی، با تحمل هر شکستی، افغانستان را جای امن برای فرار خود انتخاب میکردند. افزون بر آنها عرب های دارنده زن و فرزند در افغانستان ریشه های محکمتری میافتند. حتی سخن از خویشاوندی اسامه با ملامحمد عمر نیز رفته است.



آه، بیچاره بودا که با خاموشی همه را دید، اما توان فرار نداشت!

برعلاوه افغانستان، سودان نیز جای مساعدی برای زنده گی تندرو های اسلامی نظیر القاعده شده بود. امریکا بر حکومت سودان فشار آورد که بن لادن را میخواد. حکومت سودان برای اسامه بن لادن عذر محترمانه آورد و به فشار امریکا تن داد. اسامه مشکل بی خانه گی و بیجایی نداشت، فرار از سودان را به سوی جای شناخته شده اش افغانستان برگزید و برگشت.

در واقع آن همه تروریست و پیکار جوی اسلام خواه پیشین، دارنده قرائت های مختلف از اسلام، که وارد افغانستان شده بودند، دلسوزی به مردم افغانستان نداشتند، افغانستان برایشان جای امن زنده ماندن و اندیشیدن و عمل کردن، فراگیری فعالیت های نظامی و تدارک گشایش عقده های دیرینه بود که امریکا و اسرائیل نیز در آفریدن آن بسیار سهیم میباشند. مظلومی که در حق مردم فلسطین اعمال شده، انبوه ملیونی فرار ها و صحنه های دلخراش آنها که چند نسل به درازا کشیده است، بی تأثیر در گرایشات بسیار خشم آگین نیست.

طالبان فرار دهنده مردم

در حالیکه مانند پیامد هر تغییرخسونت بار، همزمان با فرار مجاهدین جنگجوی پیشین از کابل به سوی پنجشیر، شمال و کولاب، ده ها هزار دیگر نیز ناگزیر به فرار از کشور شدند. برهان الدین ربانی جمهوری اسلامی اش را با سرگردانی باردوش داشت و طالبان به گرفتن اسارت و شکنجه مردم یک جامعه زخمی با افکار و ابزار بسیار عقب مانده، گونه های تعصب، تبعیض و حرکات ضد مردمی مشغول شدند.

وقتی طالبان برنامه های خسونت بار و جفا آمیز را اعمال کردند، زنان و خانواده هایی که از کار و زحمت زنان، توان نان خوردن داشتند، بیشتر به فرار روی آوردند. در اینجا میخوام از جمله روزگار آن فراری های زیسته با غم و دشواری، خاطره بی را بیاورم که در گذشته ها آنرا نوشته و باری طی مصاحبه تلویزیونی نیز گفته ام:

در پشاور بودم و هوا گرم بود. دوستان رفتند به سوی یک دفتر تکت فروشی خط هوایی و من در موتر در انتظار آنها نشستم. خانمی چادری دار در کنار موتر ایستاد و دست طلب کمک دراز کرد. دست در جیب بردم و چیزی در دست اش نهادم. کوتاه سخنی گفت که فهمیده نشد. شاید ابراز تشکری بود. چند لحظه کوتاه نگذشته بود که برگشت و من باز هم شیشه موتر دوستان را پائین آوردم. با آهسته گی و صدای آمیخته بانوده گفت: آغا (ویا بچیم)، من در کابل معلمه بودم...

در آن روزگار دیدیم که ساختمان های مشهور نیویارک مورد حمله قرار گرفت. فروریختن آن دوساختمان و حمله بر پنتاگون، تنها در آن محدوده پایان نیافت. زخمی شدن حکومت امریکا، دولتمردان آن و لرزه در کاخ کبر و غرور و آقایی آنها و نهادهایی را در پی داشت که در خارج قلمرو خود دست به هر عملی

زده بودند. اما وارد کردن چنان ضربه را که به احتمالی از سوی فراری های مقیم در افغانستان مهندسی شده بود، در تصور خود نداشتند. گرچه تا حال ده هাজার صفحه پیرامون آن موضوع انتشار یافته است، اما نگارنده را عقیده بر این است که امریکا به تسلیم گیری اسامه از سوی طالبان و یا پاکستان بسنده نمی‌کرد. زیرا تنها دسترسی به اسامه فراری که در ظاهر مطرح میشد، قهر و غضب دولت امریکا را فرو نمی‌نشاند. امریکا دست به انجام کاری شد که بیشتر با سر و صدا همراه باشد. به بسیج جهانی روی آورد تا انتقام بزرگی بگیرد و "دموکراسی" بفرستد!

اسامه و ملا عمر هم فرار کردند

موج دیگری از فرارها، مخفی شدن ها و مخفی کردن ها آغاز گردید. اسامه و ملامحمد عمر و یارانش با مواظبت "آی. اس. آی" به زنده گی فراری و در گونه پرسش انگیز ادامه دادند. اینکه ملامحمد عمر نقد و یا جنسی را با خود به پاکستان برد، ما آنرا ندانیم، سمت و سو دهنده گان او "آی. اس. آی" دانند. اما یک موضوع را با اطمینان میتوان مطرح کرد و آن اینکه: ملای غریبی که با دشواری ها زیست، هنگام "جهاد" یک چشم را هم از دست داد. ملایی که اندر زهای ملای بزرگ مولوی محمد نبی و پندهای مدرسه دینی پاکستانی را درک کرده بود و با بازگشت به وطن اش، در مسجدی به ملایی اشتغال داشت، سینما، قمار خانه، هتل های لوکس دویی و سکس بازی ها و شب نشینی های ارگ کابل را که در زمان محمد اشرف غنی احمدزی شهرت یافت، ندیده بود و تا آنجا نرسید که مانند بلند منزل سازان پای در حوزه حرص دنیایی بگذارد، محتمل است که از اندوختن پول و سرمایه مبرا بوده است. تا آنجا که گفته شده است به داشتن سه زن قناعت ورزیده بود!

ملا عمر را "آی. اس. آی" بُرد پاکستان، یاران اش بعدها گفتند که در زابل بود. خانمی در پارلمان افغانستان ادعای هم صحبتی و دیدارش را داشت، در حالی که او مرده بود. با وجود همکاری نزدیک "سیا" و سازمان جاسوسی پاکستان که از نظر آنها محل زنده گی او نمیتوانست پنهان بماند، امریکا برای به دست آوردن آن ملای ساده و دست نشانده و فراری، ده ملیون دالر جایزه تعیین کرد.

برگشت حامد کرزی فراری



هنگامه جویی ها در امریکا و فرار دادن طالبان، پرسش انتخاب امیر، شاه و یا رئیس جمهوری را برای افغانستان مطرح میکرد. گویی برای برهان الدین ربانی که خود را رئیس جمهور می پنداشت، با قتل احمد شاه مسعود، از سوی اختیار یافته گان امور و به واسطه قدرت جویان خسته از جنگ و آماده برای هر معامله، چنان به وضاحت از تصمیم پشت پرده، انصراف از چنان ادعا گوشزد شده بود که تصورش را هم نکند. در آن هنگام سخن از برگشت پادشاه سابق محمد ظاهرخان و حکومت مؤقت عبدالستار سیرت در میان بود. اما در زودترین فرصت "دوستان عینک سیاه" که با هدایت های زلمی خلیلزاد مشغول بودند، به طرف های علاقمند به قدرت ابلاغ کردند که رئیس شما انتخاب شده است. این بود که ایالات متحده امریکا، یکتن از فراری های بیقرار را برای ریاست انتخاب کرد و ما دارنده رئیس جمهور حکومت مؤقت اسلامی افغانستان با نام حامد کرزی شدیم.

در باره حامد کرزی، نباید جای گمانه زنی باشد که مانند من و چند ملیون دیگر از هموطنان، فراری بود که بعد از کودتا و تهاجم شوروی در پاکستان و امریکا می زیست و یا مشغول مسافرت ها بود. عضویت "جبهه ملی - اسلامی افغانستان" را داشت که ریاست آن به عهده پیر استخاره گران، حضرت

صبغت الله مجددی بود. گویند از طرف مقام های با نفوذ امریکا یا همان "عینک سیاه" ها، به بوش (پسر) معرفی غیابی شد که شایسته فرستادن و نصب در قدرت است.

در قسمت های پیشین از او هنگامی یاد کردیم که در پشاور بود علاقمند دیگچه پزی. قصه یی از او را بیاوریم که از "سرشاری" اش حاکی است. رفته بود، نزد قوماندان مسعود و در بازگشت در تاجیکستان در هوتلی بود، ساعتی ناپدید شد. کسی از بیخبران جويا احوال شد، و یاران نزدیکش خود را از جواب دادن فرار میدادند. ساعت بعد آشکار شد که گاهگاهی با "بته فقیر" خلوت میکند.

چاق سازی تصمیم امریکا، جلسه بُن در "لویه جرگه"

این لزوم دید منبع زور و زر و هنگامه جویی، انتصاب کرزی، همراه با ادعایی به جهانیان که "تروریسم را ریشه کن می کنیم" را البته تعدادی پذیرفتند. اما با نگاهی اندک ژرفتر می یابیم که با آنهم، "لویه جرگه" دایر میشود که آن انتخاب را کار وطنی خود ما وانمود کنیم و سلاح سنت دیرینه تحریف شده و جعل آمیز را بیان خود ارادیت. در تأیید کرزی چنان نیز شد. وقتی به تصمیم زورمند می بینیم که چگونه یک فراری را رئیس تعیین کرد، با درک واقعی از "لویه جرگه" این را هم میدانیم که صد پدر "لویه جرگه" (گرد هم آبی بزرگ) به آن صحنه میگذاشت. در واقع دیدیم که تصمیم امریکا در شهر بن جمهوری فدرال آلمان چرب شد و لعاب دید. بعد در جرگه کابل مورد تأیید قرار گرفت. جان سخن در همچو موارد در تشخیص این باریکی و خود فریبی تاریخی شده هم نهفته است که تصمیم و اقدام زورمند داخلی و یا خارجی را با چنین جرگه یی، رنگ و روغن وطنی بخشیده ایم. یک تن از هموطنان نوشته است که:

"حامد کرزی با دو چهره"

(دوست طالبان، برادران نا راضی اش و دشمن طالبان بمباران آنها)

رابرت ال. گرینبیر ریس پیشین دفتر ساحوی سی آی ای در اسلام آباد، در کتاب خود (۸۸ روز تا قندهار، چرا امریکا به افغانستان آمد؟) صفحه ۱۹۰-۱۸۹ مینویسد: بعد از ورود حامد کرزی به افغانستان بواسطه یک موترسایکل که بتاریخ هشتم اکتوبر ۲۰۰۱ صورت گرفته بود، کرزی گاه و نا گاه با گریک (کارمند دفتر ساحوی سی آی ای در اسلام آباد) از طریق تیلوفون ستلایت در تماس بود. چند روز بعد حامد کرزی در تماس با گریک گفته بود که خودش را به ترین کوت مرکز ولایت ارزگان رسانده و در حدود ۴۰۰

نفر رزمنده دارد که اینها به غذا و سلاح ضرورت دارند. لیست نیازمندی های حامد کرزی از امریکا: ماشیندار، راکت آر پی جی، توپ های خفیه سر شانه ای و مخابره های دستی بود. بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۲۰۰۱ یکی از هوا پیما های سی ۱۳۰ امریکاهی نخستین محموله تسلیحاتی سی آی ای را توانست به نیرو های حامد کرزی پرتاب کند. طالبان بتاريخ ۲۶ اکتوبر ۲۰۰۱ حامد کرزی را تحت فشار قرار داده و کرزی مجبور شد مکان خود را عوض کند و از ما (دفتر ساحوی سی آی ای) خواست تا از طریق هوایی آنده از طالبانی را که در تعقیب او (کرزی) بودند، بمباران کنیم. این بود مختصری راجع به یک چهره کرزی.

وقتی حامد کرزی بخاطر گرفتن قدرت حاضر شد تا بر دگی امریکا را بپذیرد و توسط اسلحه امریکا و حمایت امریکا برادران طالب خود را بقتل رساند. زمانیکه به اریکه قدرت رسید، دشمنان دیروز حامد کرزی، امروز برادران نا راضی نامیده شدند و توسط برادران نا راضی کرزی بیست سال تمام خون ده ها هزار هموطن بیگناه ما ریخته شد. حال حامد کرزی باز پلان سیاه و ذلیل بار لویه جرگه را پیشنهاد میکند که باز باعث بد بختی، تباهی و نابودی مردم افغانستان گردد. "(فیسبوک. سمیع فرزام 18-12-21)

خیانت جای خدمت را گرفت

اما این حامد کرزی که مدتی در شروع حکومت مجاهدین، معین وزارت خارجه بود، بدنبال تیره گی پرشش انگیز روابط از آنجا نیز فرار کرد. گویند قسیم فهیم و تعداد دیگر، دلیل فرار او را میدانستند، اما وقتی دیدند که قدرت زورمند او را رئیس تعیین کرده و خود در کنار او می آسایند، مانند بسا خاموشی های دیگر، در باره تیره گی روابط و گریز کرزی نیز خاموشی اختیار شد. "تیر خود را آوردند."

میدانیم که پس از رئیس جمهور شدن اش، سیل پول به سوی افغانستان سرازیر شد. تعدادی از فراری های پیشین با بکس های خالی روانه وطن شدند که اگر سرنوشت آنها طرف مطالعه قرار بگیرد، بکس هایی بوده اند که در بازگشت خانه های گران قیمت و سرمایه های هنگفتی انتقال داده اند! از سوی دیگرگمانی نیست که امید بسیاری در سینه های مردم به شگوفه نشست. مردم که فرار ها و قرار ها را دیده بودند، پنداشتند که دوره آرامش، فرستادن کودک به مکتب و کار یابی آغاز شده است.

آه که برخلاف عهد و سوگند و ادعا، تهداب کج نهاده، راستی نگرفت. "بازار آزاد" دست آزار یافت. با گذشت اندک زمانی، شکوه و شکایت و اعتراض و انتقاد نیز بالا گرفت.

همینجا این یادآوری را نیز بیاوریم و بارها بیفزاییم که شکل‌گیری دستگاه فساد، چپاول، مافیاسازی، دروغ، تبعیض، نه اندیشیدن به نیازهای مردم، در محدوده تبارز ظرفیت حامد کرزی خلاصه نشده است. همه مگس‌های راه داده شده و راه یافته به دور دسترخوان با شربینی، در چرخاندن دستگاه متعفن سهیم هستند.

آنچه حامد کرزی را از بسا جهات ویژه‌گی می‌بخشد، یکی هم این است که زمینه بازگشت و تقویۀ تروریست‌های فراری را فراهم کرد. در آغاز از مبارزه با تروریسم می‌گفت. اندک اندک تمام سعی و کوشش کرزی تروریست‌پروری شد. جلو سرکوب تروریست‌ها را در شرق و جنوب و جنوب شرق کشور گرفت. همزمان آنها را بسیار با نقشه به شمال و جنوب فرستاد. یادمان باشد که وقتی از کرزی صحبت می‌کنیم، جناح و دارو دسته‌پی را در نظر آوریم که با اتکا به آنها رقبای حکومتی را نیز میتوانست کنار بزند. یکی از راه‌هایی را که این آدم بی پایه اجتماعی بر آن تکیه کرد، دادن امتیازهای مادی و بازگذاشتن دست یاران دسترخوان فساد گستر بود. تکیه دیگر که در افغانستان مانند سایر جوامع دارنده اقوام و قبایل، طرف توجه و استفاده می‌باشد، همین عنصر قومی بود. هنگامی که چنان رفتار غیرعقلانی، ضررهای خود را برای مردم و سیر رشد جامعه نشان داد، هنگامی که هزاران جوان قربانی تروریست‌ها شدند، کرزی گپ دل‌خود را زد و در توجیه نا بخردانه و عاری از مسؤولیت، آنها را برادران ناراضی نامید. گفت: طالبان برادرهای هموطن و ناراضی ما هستند. برادران ناراضی اش هم با رضایت از این ضمانت و مصوونیت و چراغ سبز نشان دادن، در زیر سایه امکانات "آی.اس.آی" بیشتر به انتحار و انفجار روی آورده، دهشت‌گستری تروریستی را رونق بخشیدند.

ای وای بر حال کودکان و جوانانی که از خانواده‌های فراری، غریب، بیچاره و بیسواد، به تقاضای این سیاست خیانت‌آمیز، بیشتر جلب و جذب شبکه‌های انتحاری در پاکستان، به افغانستان فرستاده شدند.

بازیگوشی‌های شیطنت‌آمیز کرزی

"ما شیر استیم!"

هر اندازه از فرار و فراری‌های پیشین فاصله می‌گیریم و به اوضاع بعدی نزدیک می‌شویم، گفتنی هم بیشتر میشوند. برخی سخنان کرزی به یاد ما می‌آیند. در حکومت حامد کرزی و همکاران دارنده رفتار ناز و قهر و تسلیم، نیازهای مردم کشور به برنامه‌های رفاهی و نهادن مرهم بر زخمها طرف توجه قرار نگرفت. کرزی با ایجاد و موقع دهی به شکل‌گیری شبکه‌های مافیایی، ایجاد فاصله میان اقشار

مردم و بی کفایتی های دیگر زیر نظر قوای خارجی، دست باز یافت که باران نفرین بر وی و یاران تبهکارش هنوز ادامه دارد. اما وی از بار مسئولیت و جوابدهی ها با چشمک و لبخند و پاره دیگر از ساده گی های ظاهری اما در کار خود هوشیار، خود را فرار میدهد. حتی هنگامی که نفرت علیه وی و گروه یاران دزد و فساد پیشه اش فزونی یافت و بُعد فرستاده شدن اش، شاه شجاع درانی را به یاد آورد، سخنان بی سر و ته، لاف های حتی نه عوام پسندانه بلکه خود پسندانه را در برابر امریکا سر داد و گفت "ما شیر استیم." آری تو شیر، اما ویژه گی های روباه را کی نتواند شمرد؟

شایان یادآوری دگر باره است که تیکه داران قدرت و مدعیان رهبری قومی، دقیق با داشتن خصلت مافیایی و روابط آن، جاده را برای این حرکت خیانت آمیز جناح کرزی هموار کردند و به زراندوزی و خود فروشی اشتغال یافتند. اگر گاهی صدایی اعتراض بلند کردند، صدای گرفتن امتیاز بود که با دادن خرده امتیازی، به زودی دهن های شان بسته میشد.

حکومت حامد کرزی با چنین ویژه گی ها که اندکی را آوردیم، زمینه های فقر گسترده، یأس، ناامیدی و سرانجام فرار کتله های وسیع از جوانان و خانواده ها را سبب شد که با امید پیدا کردن کار، نان و زنده گی دور از فقر و ترور و تبعیض، دشواری ها و سختی های بسیاری را دیده و می بینند.

نقش زلمی خلیلزاد

(مهندسی تبهکارانه و سهیم در فرارها*)



به زلمی خلیلزاد، یک تن از فراریان خود خواسته می پردازیم که در وطن مشکلی نداشت. بعد از تحصیل در لبنان، رفت امریکا، اما با دل چرکین و کله زهر آگین، مایه شقاوت های برای مردم افغانستان شد که جبران ناپذیر اند. برخلاف آنچه کسانی که اگر از وطن رفتند، نقش خائنانه یی را برجای نهند.

تهدایی که منزلگه منفور، عذاب دهنده و همراه با همه اشکال فساد، تبعیض و آزارسانی به مردم افغانستان را بار آورد و سرانجام دردانگیز و فرارهای بسیار بازتاب یافته دید، نشانی از سهم و مداخله زلمی خلیزاد یا عنصری را دارد که مانند کرزی، اشرف غنی احمدزی و سایر دزدان به زر و بلند منزل رسیده، تبهکار و خائن است.

مبالغه نتوان باشد اگر بیفزاییم که وی در انتخاب و نصب این افراد و سایر مقام ها، دست فعال داشت. قراین حکایت از آن دارند که استخدام وی به وظیفه پی که مردمان آزاد خوی و وارسته از خود فروشی، آنرا شریف ندانند، هنگام تحصیل در دانشگاه امریکایی بیروت، صورت گرفته است. او رفت به امریکا و هنگام حضور قوای شوروی در افغانستان که گاو امریکا، چین و بسا حکومت های دیگر به شیردادن و بهره گیری آغازید، وظایف مشخص افرادی مانند زلمی خلیزاد تأمین ارتباط با برخی رهبران جهادی و ترجمانی آنها با مقام ها و نهاد های امریکایی بود. از آن به بعد آشنایی بیشتری با مقامات دیپلماتیک و سایر نهادها یافت و در زمان جنگ های داخلی تنظیمی و تبارز طالبان، نردبان فراز آبی در زیر پای هایش نهاده شد. طی آنزمان وظایف وی، با هنر پیوند زدن منافع امریکا(به ویژه از موضع جمهوری خواهان) و لابی گری برای طالبان، تمرکز یافت. همچو امکانات وزمینه ها، تحقق آرزو های پس مانده وی را برای افغانستان کمک بسیار رسانید. با نگاه در کارکرد های خلیزاد، در واقع چهره پی را مینگریم که پیوند علایق محفوظ قبیله پی اش از افغانستان با منافع امریکا، زیان های جبران ناپذیر برجای نهاد. سعی وی هنگام همکاری با پروژه اونیگال مانند اشرف غنی هم اندیش وی، صعود طالبان در قدرت، استفاده ابزاری از آنها برای کار پروژه و در نهایت تحقق اهداف جمع شده پی بود که افکار وی را مشغول نگه میداشت. چنان افکار و رفتار در امریکا کدام مانع جدی را هم ندید.

هنگامی که رئیس جمهور بوش پسر، سعی کرد با سر و صدا و هنگامه جویی، در بستر مساعد وضعیت جهانی، طالبان را به گریز وادارد، دو گروه نارضایتی خود را در سینه نگهداشتند. یکی حکومتگران، آ.اس آی و روحانیت مدافع طالبان در پاکستان و دیگر، لابی های طالبان در بیرون و به ویژه در ایالات متحده امریکا.

خلیزاد سر دسته لابی ها، کار را از تعیین حامد کرزی به حیث رئیس با جدیت دنبال کرد. در جلسه بن و لویه جرگه به اصطلاح اضطراری کابل، با مداخله های آشکار شخص مورد نظر خود کرزی را تحمیل کرد.

خلیزاد گسترش دهنده فساد و تبعیض

اما چهره خلیزاد در امریکا در معرض افشأ قرار گرفت.

از دانا روهرابکر مقام امریکایی و در ضمن افغانستان شناس، عنوانی خلیل‌زاد میخوانیم: "... در اولین لویه جرگه در جولای 2002، شما باز هم به طرفداری کرزی مداخله کردید... کرزی شخصی مربوط شما بوده و بصورت وحشتناکی ناکام شده است..."

"... زلمی، دکتاتوری قانون اساسی فعلی که در افغانستان حکم میراند، زمانی شکل گرفت که شما بازیگر عمده و حتی سفیر بودید. شما از آن ببعده، مانند دوست تان آقای کرزی، برای خودتان کارهای خوبی کردید. (۱)

هنگامی که مداخله خیانت بار خلیل‌زاد بازتاب وسیع یافت و در امریکا نیز چهره سرشناسی مانند دانا روهرابکر طی نامه رسا و جامع عنوانی وی مداخله های اشکار و زیانبارش را برشمرد، وی سعی کرد در کتاب "فرستاده..." رندانه همراه با سانسور بسا موضوعات حایز اهمیت، سخنان توجیه یی بیاورد. اما همان اندک گزارش هایی را که می آورد، وضاحت میدهند که وی چرا دست روی حامد کرزی نهاده بود. نخست تنها از گزارش گوشه از لویه جرگه اضطراری کابل را از قلم وی می آورم:

"به دیدن کرزی رفتم، آشکارا عصبانی بود و میلرزید. لحظه یی که دستیارش در را بست، کرزی سخنان تندی به زبان آورد که قبلا نظیرش را ندیده بودم. کرزی در برابر شاه همواره از خود تمکین نشان میداد. حتی در خلوت... گذاشتم برای مدتی دلش را خالی کند و سپس از او خواستم که آرام شود. گفتم: "من خسته گی ات را درک میکنم اما مواظب باش که هیچ چیز منفی در باره شاه به دیگران نگوئی."

شنیدید. گفتم "اعتبار اصلی تو به عنوان رهبرناشی از این واقعیت است که تو به گروه روم نزدیک استی..." (۲)

این صحبت و دلداری به کرزی در آن زمانی است که کرزی فکر کرده بود، حکومت شاهی، در رأس آن محمد ظاهرخان و رهبری حکومت مؤقت را عبدالستار سیرت به دست می آورد. ازینرو سرو صدای کرزی نزد خلیل‌زاد بلند شده بود .

ز. خلیل‌زاد، شیاطین را تذکره داد

کرزی در جریان لویه جرگه اضطراری متوجه شده بود که رأی لازم به دست نمی آورد. خلیل‌زاد از وضعیت روحی؛ عصبانیت و لرزه کرزی مینویسد اما نه از سخنان کرزی. آیا بعید به نظر میرسد اگر بپذیریم که کرزی گفته است:

خلیلزاد صاحب، زیر پایم زینه گذاشتید و حالا مرا بی آب و رسوا کرده، زینه را بر میدارید و افراد جرگه مرا بیرون می اندازند...

وقتی خلیلزاد او را "رهبر" نامید و مداخله هایش پشتوانه قدرتی مانند امریکا را در کنار، معلوم بود که توان نصب کردن و تحمیل کرزی را هم داشت. از همان رو به دیدار های پشت پرده متوسل شده با تطمیع و تهدید، کرزی را رئیس مقرر کرد. زیرا با نصب کرزی و مداخله دوامدار در کارهای او، میتوانست اهداف و علایق شیطنت آمیز خود را آسانتر در ایجاد ساختارهای مورد علاقه اش عملی کند. چنان افکار و رفتار خلیلزاد، گونه از بیماری اجتماعی- سیاسی سایر افرادی را نیز میتواند به نمایش بگذارد که نتوانسته بودند جلو راندن طالبان را بگیرند، اما با کرزی و سایر خائنان حرف شنو خود میتوانستند زمینه های بازگشت گروه طالبان و دستگاه آغشته با فساد مافیایی را مساعد کنند. همان مساعدت پیهم بود که برداشتن گام خائنانه "پیمان دوحه" پاسخگویی شد، با ایجاد دشواری های بی مانند و فرارهای بیشتر.

زلمی خلیلزاد هر فکر و کسی را که در افغانستان فراز آورده است، مایه شر و فساد و فجایع بشمار شده است. اگر در نوشته ها و یا سخنان قالبی محافظه کارپسند و آقایی گسترده برای امریکا، ژست امریکایی خواهی گرفته است، برای افغانستان چهره انسان هایی را به نمایش نهاده که ناف نابریده از عقب مانده گی های قبیله یی و ساده گی های فاقد معرفت حد اقل دارند. سخنان ریشخند گونه چندی پیش وی که "وضع همینطور است در افغانستان، میان و میرون... بلی طالبان هم..." در کنار اینکه حاکی از توهین به مردم افغانستان، ساده سازی وضعیت غمبار و نقش خیانت آمیز وی است، دید عقب مانده وی را نیز به نمایش میگذارد.

000

من از هامبورگ در سال ۲۰۰۲. ع یک بار با وی در برنامه لایف چهره های آشنا- صدای امریکا، در ابراز نظر و پاسخ به شنونده گان حضور داشتم. خلیلزاد در کابل بود. از آنجایی که برخلاف متملقین، ابراز نظر به مشاجره رسید، بدون پایان یافتن برنامه، خلیلزاد صدا کرد که من کار دیگری دارم خدا حافظی میکنم. گرداننده برنامه افزود که حالا ما ماندیم و... مهرین. من این جمله را گفتم: بلی آقای زلمی خلیلزاد رفت و ما تنها ماندیم!

فردا دوستی برایم تلفونی یادآوری کرد که اگر اندکی احتیاط رعایت شود بد نیست زیرا همچو اشخاص که همواره مدح شنیده اند و بیماری شنیدن ستایش دارند، خطر آفرین و تبهکار هم هستند. ۱ سخنان دانا روهرابکر از یک نوشته دکتور لطیف طبیبی با عنوان انتخابات خلیفه گرفته شده که در وبلاگ خوشه و تارنمای خراسان زمین ۲۱ جدی ۱۳۹۲ به نشر رسیده است. دکتور طبیب طی یادداشتی

مینویسد که ترجمه نامه دانا روهر ابکر عنوانی خلیل زاد ۲۱ جون ۲۰۱۲ از طرف دکتور لعلزاد (مقیم لندن) به تاریخ ۳۱ جون ۲۰۱۳ انتشار یافته است.

۲ ز. خلیل زاد. فرستاده. از کابل تا کاخ سفید. سفر من در جهان آشفته. مترجم هارون نجفی زاده. ویراستار و توضیحات ایوب آروین. کتابخانه الکترونیکی امین. 1396 خورشیدی. ص 148

بخش دوم

نگاهی به عوامل فرار اشرف فنی

سخنی در آغاز

در برگهای های پیشین، اندک نگاهی به موضوع فرار در گذشته ها شد. در واقع مطابق وعده، نگاه به پیشینه فرارها، گونه از مقدمه و نگاهی به سیر آن را داشت، تا تصویری به دست آید برای توجه به ویژه

گیها و تفاوت های عوامل فراردهندهٔ پسین که با نام اشرف غنی گره خورده است. در پیوند با فرارمحمد اشرف غنی احمدزی، یادآوری چند نکته را در آغاز شایان توجه و یادآوری میدانم:

تا آنجا که طی چند ماه پسین نگریسته و شنیده ایم، بخش وسیعی به این نظر بوده اند که او در بخش وظایف، آنچه را که خدمت به طالبان و برگشت آن ها در قدرت بود، انجام داد و با نفرت گسترده پی که از جانب مردم مواجه شده بود، راه دیگری غیر از فرار نداشت. از سوی دیگر بیشترین ابراز گفتنی ها، چگونه گی فرار او از ارگ و احتمال برداشتن و بردن ۱۶۹ میلیون دالر امریکایی را در برگرفته است. مواردی هم دیده شده است که بار تمامی زشتی ها، تبعیض، مفاسد، خدمت به تروریسم طالبان و مردم آزاری های دیگر بر شانه وی و گروه کوچک مشهور به حلقهٔ خبیثه نهاده شده است.

تصورنگارنده این است که آنچه در دستگاه شناسی و زمینه ها و دریافت عوامل فرار اشرف غنی به ما کمک بهترمیرساند، میتواند این موضع باشد که به کارروایی او به عنوان جز مهم یک دستگاه و نظام ببینیم. نظامی که حیات اش در پرتو نیاز ها و ملزومات "نظم نوجوانی"، حضور پررنگ ایالات متحده آمریکا- متحدین و تکیه بر عناصر بومی - نظم کهن جامعه، فاصلهٔ ظهور و زوال را طی کرد. با چنین رویکردی، در آن دستگاه حکومتی، شبکه های مرتبط با هم را می یابیم. دستگاهی که کارکرد های پیشینه در حکومت حامد کرزی را در همه سطوح گسترده گی و ژرفا بخشید. اگر پیوندی درونی میان دو حکومت می یابیم، همان نکات مشترک هر دو است و آن بخش دیگر از منفور شده ها و مافیای قدرت، از شیرینی دسترخوان حکومت هردو و حامیان آنها بهره برده و در ایجاد زمینه ها و وضعیت مردم آزاری دارندهٔ سهم فعال بودند، نه پرزه های بیکاره و مرده.



تعدادی از مافیای قدرت که برای مکیدن خون مردم افغانستان در رقابت و رفاقت بودند



نام این زر اندوزان و شبکه های آسیب زا برای مردم افغانستان فراموش ناشدنی است.

اشرف غنی شخص امیر عبدالرحمن خان نبود و نیست. هرچند با آن امیر جاهل و مستبد، دلبسته گی های داشته است. استبداد قهار و مطلقه آن امیر تصمیم شخصی بود، افزون بر خاطر خواهی بریتانیه و در چارچوب اهداف بریتانیه از افغانستان. آن امیر قانونی نداشت، گرچه جزوه یی را با نام قانون انتشار داد، قانون امیر، لزوم دیده ها و فیصله های شخصی اش بود. اما اشرف غنی در موقعیتی بود که افغانستان قانون اساسی داشت (باوجود بحث ها و اعتراض ها بر آن)، دارای معاون ها، وزرا، مشاورها، والی ها، قوماندان ها، قاضی ها و پرزه های دیگری از ماشین دولتی بود. در کنار دستگاه او "شورای ملی" حضور داشت. پس اگر در پی دریافت نتایج صحیح هستیم، کلیت آن دستگاه را در پهلوی کارکردهای ارگ یا متمم آن، دسترخوان عبدالله عبدالله، قدرت جوی محیلی که در قصر سپیدار نشسته بود، در نظر داشته باشیم. آنگاه نقش غنی به عنوان فرد شماره یک کشور و در سطح مسؤولیت های بلندی که در دستگاه داشت، میتواند بدرستی تشخیص شود.

وقتی از این دریچه، دستگاه حکومت غنی در ادامه حکومت فساد زا و خائن کرزی در نظر می آید، با چشم داشت بر ایند جامع مواجه خواهیم بود .

این را نیز میدانیم که کارکرد شبکه های دستگاه، بدون آگاهی نیروهای حضور داشته و صلاحیتدار در افغانستان امکان پذیر نبود. اگر نقش این عامل را در نظر بگیریم، باز هم به ارزیابی اشتباه آمیز، ناقص و نتایج فاقد ارزش مواجه میشویم.

پیگیری موضوع بالا، گشایش برگ دیگری از توجه و تأمل به فراز آوردن چهره ها و فرجام کار افرادی مانند اشرف غنی را نیز پیش روی ما قرار میدهد.

هنگام عطف به عامل خارجی شکل دهنده شخصیت های مشهور شده به بروکرات ها، اگر مؤثریت و کارکرد آنها طرف توجه قرار میدهیم، دو چهره و کارکرد دوگانه اما تکمیلی را می یابیم.

یکی ناگسسته گی از علایق بومی- سنتی و اجتماعی ناشی از پرورش در داخل جامعه که هنگام برگشت و حضور در افغانستان، در افکار و رفتار آنها وضاحت می یابد .

دیگر مجبوری انجام وظایف برای نیروی خارجی. به ویژه افرادی که در گذشته ها و بیشتر در دهه هشتاد، با افتخار همکاری های پشت پرده را با برخی سازمان های جاسوسی کشورهای منطقه، اروپا و امریکا پذیرفته بودند.

ازینرو پیرامون نامبردن از محمداشرف غنی (احمدزی) و فرار وی، این گفتنی در آغاز آمد که هر جا سخن از خیانت ها و جرایم اشرف غنی احمدزی در میان می آید، فراموش کننده و به فراموشی سپارنده نقش دیگران در دستگاه، یا همان چهره هایی که در کنار وی با ناز و قهر و کرشمه، لگدخوری و امتیازگیری، نشسته بودند، همچنان نادیده گرفتن عامل خارجی، شخصیت ساز، "متفکر دوم" نامیدن وی، ره به جای مطلوب نمی برد.

امید است بر مبنای این برداشت، در برگرهایی که در این سلسله از نوشته ها می آیند، موضوع چپستی و کیستی و عوامل فرار وی بهتر توضیح شود. با این یادآوری که هنوز برای ارائه تصویر دقیق به زمان و اطلاعات بیشتر، نکات انتشار نا یافته و درخور توجه نیاز داریم.

چپستی و کیستی اشرف غنی احمدزی

آدمی که در شهر ابوظبی مرکز کشور امارات متحده عربی، ظاهراً آرمیده است، گویند از بسیاری خبرنگاران رمیده و در نا آرامی به سر می برد. بیشترین مشغولیت وی تماس های تلفونی است و گاهگاهی شبانه دیدار های پر رمز و راز دارد. در این اواخر که برادرش حشمت غنی عکس و خبری از او را به نشر سپرد، نشانی شد بر احتمال تداوم فعالیت هایی که طی چند سال در افغانستان انجام داد، اما در لباس دیگر. همچنان که تصدیق شد گوشت از ناخن جدایی ندارد. زیرا این دو برادر چند سال پیش ناسازگار شده و همدیگر را در واقع دیوانه نامیده بودند. باز هم تصدیق شد که دیوانه ها در کار خود هوشیار استند!

اگر اشتباهی در ابراز این سخن وجود داشته باشد سزاوار کمک اصلاحی است که مطابق برداشت نگارنده، کارکرد و فرار غنی و همچنان واکنش های که در سطح جامعه و خارج در برابر فرار وی تبارزیافت، بی مانند است و تحقیقات پروژه جرایم جهانی که وی را فاسد ترین فرد سال 2021 لقب داد، با توجه به نقش وی بسیار زیبنده اش.

پذیرفته میشود که این فاسد ترین فرد سال 2021 است. اما یاد ما باشد که پروژه مذکور بیشتر بر فرار این فاسد از نظر افتاده عطف کرده است، نه بر نقش پیشینه و وضعیت سالهایی که تعفن فساد حکومت او اکثریت عظیم مردم را می آزد و بیداد میکرد. بیدادی که سرانجام آن را دیدیم: تعدادی از فاسدان در هلیکوپترها (چرخ بال) نشسته بودند و چندین هزار انسان حیران و سرگردان، به سوی میدان هوایی کابل رفته یا در آبهای مدیترانه غرق میشدند. پروژه جرایم جهانی پیش از آن هنگام به فریاد و فغان و انواع فحش و ناسزای علنی که به سوی غنی و دستگاه اش فرستاده میشد، توجه نداشت. پس این لقب فاسد ترین فرد سال 2021 را غنی از طرف بخشی از مردم افغانستان بیشتر گرفته بود.

او در امارات است و امارات او و همسرش را با ملاحظات "بشر دوستانه" (فاسد دوستانه) پناه داده است. ببینیم که این فاسد چه پیشینه بی را دارا است و کی بود که کارش به چنین سر نوشت نکبت بار رسید.

پیشینه محمد اشرف و شکل گیری ویژه گی های او

محمد اشرف فرزند شاه پسند خان و بانو کوبه، از قبیله احمدزی- شاخه غلزاری در سال 1328 خورشیدی در لوگر تولد یافت. پدرش مامور یک شرکت ترانسپورتی در کابل و بعد در پاکستان بود.

مکتب ابتدائیه را در لوگر خواند و دوره عالی را در مکتب حبیبیه. در دانشگاه امریکایی بیروت - لبنان در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد. همانجا با بانو رولا عیسوی ازدواج کرد که بعد از ثمره آن دو فرزند است. دخترش با نام های مریم و پسرش طارق.

پس از بازگشت به افغانستان در دانشگاه کابل سالهای 1353-1356 سمت استادی یافت. دوباره رفت امریکا و به ادامه تحصیل و دریافت درجه دکتورا در رشته انسانشناسی پرداخت. "رساله دکترای او «تولید و تسلط: افغانستان، ۱۷۴۷-۱۹۰۱ نام دارد که جدی بودن یا طرف توجه بودن اهل تحقیق را به آن ندیده ام. همچنان بعدتر دارنده دو دکتورای افتخاری شد. پیش از کودتای ثور 1357 در امریکا بود، همانجا بماند.

۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ آموزگار دانشگاه جانز هایکینز امریکا بود و در این دوره به طور معمول به عنوان کارشناس در برنامه های بخش فارسی و پشتوی رادیو بی بی سی حضور پیدا می کرد. در سال 1991 در بانک جهانی کار یافت.

پس از تصمیم امریکا برای دور کردن طالبان و انتخاب حامد کرزی برای ریاست، اشرف غنی احمدزی نیز در قطار بازگشتی های "مهم" وارد تعاملات گردید و به عنوان یک افغان امریکایی روانه افغانستان شد. در سال 2002 به عنوان مشاور اخضر ابراهیمی وظیفه داشت. اینکه چه مشوره داده است، آنرا از نتایج گردش چرخ توان پایخ داد که به کار افتاده بود. سمت و سوی آنرا بوش پسر و آنجاهای دیگر بسیار قدرتمند تعیین کرده بودند. در پیروی از حرکت آن چرخ، کوفی عنان، اخضر ابراهیمی و قد بر افراشته مورد نظر، اشرف غنی احمدزی باید عمل میکردند.

غنی در حکومت مؤقت مشاور حامد کرزی بود و پست وزارت مالیه هم یافت. در انتخابات ریاست جمهوری حدود سه در صد رأی آورد. به عنوان رئیس دانشگاه کابل منصوب شد.

این هم گفته شده است که: او از سال ۲۰۰۴ از حضور در دولت خود داری کرد و رئیس دانشگاه کابل انتخاب شد.

آنچه را در این زمینه نوشته اند این هم است که حامد کرزی هنگام جلب و جذب، تطمیع و تهدید دیگران، با این درخواست مواجه شده بود که: کرزی صاحب از شما جانبداری می کنیم به شرطی که احمدزی در کابینه نباشد. کرزی آن پیشنهاد را پذیرف و بر دل احمدزی عقده نشاند.

غنی که رئیس دانشگاه شد، بیشتر در امریکا می بود. برگشت رفت وزارت مالیه، بار دیگر خود را در سال 1388 برای ریاست جمهوری آماده کرد، اما رأی لازم نیاورد. در سال ۲۰۱۰، مسؤل برنامه انتقال مسؤولیت های امنیتی از نیروهای خارجی به نیروهای افغانستان شد. چون به اصطلاح "ماندنی" نبود، باز هم برای ریاست جمهوری اقدام کرد. جنجالی ایجاد شد. سخن از تقلب بود. عمرخیل از خیل کمپیوترچی ها که بالفعل بند دستش گرفته شده بود، سرزبانها افتاد. بنده قدرت، ریاست دوست بیقرار و جنبش شکن عبدالله عبدالله در مقابل وی که توفان در دهن کرده بود، با مسافرت عاجل جان کری وزیر خارجه امریکا و نهادن کلوخ در آب همراه با غنی از بحران گذشتند و غنی شد رئیس جمهور، عبدالله بی مسؤولیت رئیس اجرائیه!

بار دوم نیز چنین جنجالی رونما شد که باز هم غنی رئیس جمهور شد. تا اینکه در هلیکوپتر (چرخبال) نشست که برود خوست، اما تقدیر او را به ازبیکستان و بالاخره به امارات عربی رسانید! از یاهو های شخص خود ووی است.

فراموش ما نشده است که پس از پایان کار حامد کرزی و آشکار شدن جلوه های تصمیم رئیس جمهور شدن اشرف غنی، برخی رسانه ها به چاق سازی و فربه نشان دادن غنی از نظر دانش اشتغال یافتند. از آنجمله صفتی که بسیار شهرت یافت، "مغز متفکر" نامیدن وی بود. این صفت هر چند برای هموطنان ما اسباب طنزگویی، تمسخر و یا نقدی را فراهم کرد اما در بیرون از افغانستان او را با دیده دیگر و پذیرش چنان صفات می آراستند و مردم متأثر از هنرمندی مطبوعات ویژه آنرا می پذیرفتند.

"کارلوس پسکوال از نهاد بروکینگز در تشویق غنی اظهار داشت: "عقل، استعداد و ظرفیت فوق العاده غنی باعث می شود وی دبیر کل سازمان ملل متحد پس از کوفی عنان باشد."

این صفات یکطرف موضوع، اما اشرف غنی برای افغانستان و مردم به ستوه آمده از تداوم بیعدالتی های اقتصادی و اجتماعی و لجام گسیخته گی "بازار آزاد" چه گفت و چه کرد. از کار کرد وی در مشاوریت کرزی و پست وزارت مالیه همین شاید بسنده باشد که پرزه فعال دستگاه حکومتی حامد کرزی و دارنده نتایج زیانبار امور مالی و رشد مفاسد مالی بود. وقتی متیقن شد که رئیس میشود و اقدام او در سال 2013 جدی تر تلقی شد، وعده های داد که در ضمن به نکوهش سیاست های حکومت قبلی می پرداخت، منهای شخص خودش.

وعده های اشرف غنی (زبانی- پنهانی و قلبی)

جذاب و با کشش

اشرف غنی که در کمپاین دوره های پیشین طرف توجه جدی نبود، در انتخابات سال 2013 دو گونه وعده ها را پیهم در سر زبان داشت. نخست وعده هایی که بردل تعدادی از مردم، مخالفان رهبران جهادی و منتقدین حکومت کرزی می نشست.



وعده های ایجاد تحول اقتصادی برای مردمی سالها به آن امید نشسته بودند، بذر امید میکاشت.

از لاف و بیهوده گویی او که گل لاله افغانستان را از هالند پس می گیرم" بگذریم، وعده های او: "حکومت داری خوب؛ یک اقتصاد پویا و فرصت های شغلی برای مردم افغانستان" و اینکه سبزیجات جلال آباد را به اروپا صادر می کنم؛ برای سبزی کار و تاجر سبزیجات تمایل خوشبینی ایجاد میکرد. نگارنده در سال 2013 در مسیر راه شمالی، مخصوصا در مسیر کهدامن - جبل السراج که از هر فرصتی استفاده میکردم تا نظر مردم را بیابم، از پیاز فروشی پرسیدم که در فاصله هر چند صد متر، انبوه پیاز را می نگرم، خریدار هم دارید؟ در پاسخ شنیدم: والله بسیار کم. وضع کشت و آبیاری خوب شد، حالا انگور، بعضی میوه های دیگر و پیاز سر دست ما مانده. ببینیم که چه میشود، شاید اشرف غنی که وعده داده کاری کند. این پرسش ها را در مسیر راه به سوی مزار شریف نیز داشتم.

بر علاوه این وعده ها، مرزبندی اش با رهبران تنظیم ها و وعده دادن اینکه دست شان را کوتاه می کنم، برای بخش دیگر مردم حتی سیاسی اندیشان منتقد امریکا پذیرفتنی شده بود. زیرا آن تعداد مردم نیز با این برداشت و یا انگیزه دیگری از خاطرات پیشینه، پذیرفته بودند که رهبران پیشتر جهادی برای بهبود و وضع مردم ظرفیتی ندارند، آنها برای جمع کردن پول، بلند منزل ساختن خود و داشتن موترهای قیمتی جهاد کرده اند. برای اینکار افراد تحصیل دیده ضرورت است و اشرف غنی که وعده کرده تغییری می آورد، کاری میکند.

پذیرش همچو وعده ها همزمان با توجه به تحصیل او در خارج، اگر امیدی می آفرید، تعدادی هم تلاش های زرانوزانه این تحصیلکردگان "بیروکرات" را نشان میدادند که در دستگاه فساد پرور کرزی نقش فعال داشتند. همچنان نقش وی در وزارت مالیه و مشاوریت حامد کرزی همراه بود با نتایج آشکار زیانبار و سزاوار اعتراض که بدبینی را در برابر وی بار می آورد. چنانکه آن وعده های وی را که میگفت پس از رئیس جمهور شدن انجام میدهم، زیر سوال می برد. در عنوان دروغ های غنی به این موضوع بیشتر میپردازیم.

وعده های هراس انگیز

برخی وعده های اشرف غنی همین که از دهنش خارج میشد، زشت و برای مردم افغانستان در مجموع از همان آغاز نا خوشایند و پرمخاطره بود. برخی هم دروغ، با انجام دادن آنچه که وعده نکرده بود. اما حوزه عمل و تبارز آنها در معرفی غنی و داشتن تصویر جامع از وی کمک کننده شد.

از وعده های هراس انگیز و مغایر با سطح و درک و فهم انانی که با معیار های دانش عصر به سوی مقابله با ناهنجاری ها میروند و یا دانسته وعده یی را میدهند، وعده رهایی زندانیان طالبان و با دلیل

بسیار سخیف و عقب مانده بود. غنی در صحبتی در قندهار گفت که اکثریت زندانیان از یک قوم (پشتون) استند. متعاقب آن وعده‌ رهایی آنها را داد.

در حالیکه جای تردیدی نبود که اکثریت زندانیان توقیف شده در ارتباط با فعالیت های دهشت افکنانه طالبان، پشتون بودند، اما این واقعیت، بر بنیاد نیازهای متعالی و تحول دهنده، می بایست به چرایی آن تأمل میشد و دارنده این پیام می بود که زمینه ها و عوامل جلب و جذب بیشترین پشتونها را از سوی طالبان و رهبری پاکستان، شناساند و دعوت کند که با موفقیت او در انتخابات ریاست جمهوری، بیکاری ریشه کن شود و جوانان به درس و تعلیم و تحصیل و فراگیری کمپیوتر، و... روی بیاورند، نه اینکه شکار شبکه های دهشت افکنان شوند. سخنانی که معمولاً مردم از درس خوانده گان و تحصیل یافته گان انتظار آن را دارند.

اما اشرف غنی، با این طرح و وعده زشت، اسباب نگرانی و هراس بیشتری را ایجاد کرد. زیرا راه حل او آزادی زندانیان پشتون- طالب و بالتبع برای برقراری موازنه! به زندان سپردن مردم از سایر ملیت ها و اقوام معنی میداد؟! کاری که با برابر کردن ده ها هزار جوان زیر تیغ تروریست ها انجام داد و گروه طالبان با کشتن و زندان سپردن آنها مشغول است.

این سخنان اگر هراس انگیز بود، اما خواستگاه و منظور اصلی اش، نشاندهنده رویکرد قومی- قبیله یی و استفاده جویانه بود. زیرا تحریک منفی و گمراه کننده یی را در قبال داشت که شنونده ها به وجد بیایند و در انتخابات از وی جانبداری کنند. نه اینکه ببیندیشند و بپرسند که چرا دهشت افگنی کردند و چرا این این دهشت افگنی ایجاد شده است. پرسش هایی که ایجاد ذهنیت تروریسم ستیزی رامیتواند در پی داشته باشد. اگر چنین میکرد همان بیشترین شنونده ها میتوانستند از سخنان خوب و دورنما دهنده مستفید شوند و آموزش ببینند.

مثلاً اگر میگفت: جای تأسف است که بیشترین زندانیان پشتون استند. باید فرزندان مان را نجات دهیم . نگذاریم که هم مرز بودن با پاکستان، بیکاری، مفاسد... بیشترین افراد اقوام ما را در معرض استفاده تروریستی قرار بدهد.

اما جای تأسف این بود که وی دارنده موضع ضد دهشت افگنی نبود. نبود چنان موضع که به دامنه خسارات، تلفات و آسیب های جبران ناپذیر جامعه افزود. به این موضوع بعدتر می پردازیم.

این لغزش های غنی را گزارش های حاکی از تعصب و رفتار زشت و تهدید آمیزی که در محیط شایع شده بود، صحه می نهاد. از جمله همان سخنی که باری برای یکتن از جهادی های پیشین تاجیک تبار گفته بود "که شما را بزور خارجی یا بزور مردم از کشور خارج میکنیم" زنگ تهدید عملی را به صدا می آورد.

معيار گزينش و برخوردار با معاونين

در انتخاب معاونين و رفتار با آنان نيز کارکردی داشت معامله گرانه.

عبدالرشيد دوستم را که قاتل و نامطلوب می ناميد، معاون اول نامزد کرد و سرور دانش را معاون دوم. با چنين گزينش آراء طرفداران آنها را کمایي کرد. هنگامی که جنجالهای قدرت جويانه بقايای جمعيت اسلامی افغانستان اوج گرفت و یک تن از تشنه گان رياست جویی ضياً مسعود به سوی اشرف غنی روی آورد، غنی دست او را بلند کرد و گفت تا ديروز سه برادر بوديم و حالا چهار برادر! بعد هم به او سپرد دفتري را با عنوان حکومتداری خوب!

در اینجا این موضوع شایان یادآوری است، در جامعه بی که توجه به استعداد سالاری مفقود باشد و عنصر قوم و قبیله با تمام رجعت شناخته شده اش کشش و جذابیت یافته باشد، رویکرد به "رهبران قومی" پولدار و پیرودار سکه روز میشود. اما اشرف غنی در همان سطح از وعده تعادل و حکومت متشکل از اقوام نيز عمل نکرد. عبدالرشيد دوستم که متوجه شد، لانه های تروریستی در شمال و آنجا ها که از یمن نفوذ وی زمینه جلب آراء به غنی را فراهم آورده بود، گسترش می یابد، از مقابله با آنها گفت و بعد از حضور موانع در رياست جمهوری. یعنی در واقع ابراز داشت که غنی نمیخواهد لانه های رو به گسترش در شمال سرکوب شوند. دوستم وقتی این را هم افزود که "رئيس صاحب جمهور" به مشوره و حرف های چند تن از نزدیکان خود گوش میدهد، قبر خود را کند! چه پس از آن برایش دامی نهادند که کشته شود، اما زنده ماند. بعدتر از آن موضوع کار دیگر، "تکلیف ایشچی" چاق شد. دوستم رفت ترکیه. تا زمانی در آنجا بماند که شورش های فاریاب و جوزجان به حرکت جدی تبدیل شد. با پایان شورش وظیفه دوستم در همان محدوده پایان یافت و کسی نگفت که معاون اش چه شد. فقط باری خانم اول کشور رولا غنی (بی بی گل) از حصر خانه گی او خبر داد.

دست آن رياست جوی دیگر، ضياً مسعود را که روزی با چيغ زدن بلند کرده بود، چنان از کار بگرفت که گویند وقتی ضياً مسعود به سوی دفتر کارش میرفت، کارمندی پائین رتبه مانع ورودش شده و برایش گفت، "صاحب شما موقوف (برطرف) استيد." چون تلاش کرد "رئيس صاحب" را ببیند، رئيس صاحب وقت نداشت.

معاون دیگر، سرور دانش که از دست رفتن چوکی دو تن را دید، با آرامش حفظ معاونیت، خاموشی و بلی گویی را ترجیح داد.

در تمام این گزينش ها که زمینه های موجود فریب خوردن در وجود خود معاونين نيز نقش داشت، غنی مانند کززی، تشدید اختلافات رهبران جهادی را نيز مطمح نظر داشت. این زمینه های مساعد همکاری معامله گرانه خود فروشان را که در نظر می آوريم، همکاران و زیربغل گرفته گان غنی، در چنين

معاملات همه مقصر استند. بطور مثال رشید دوستم هنگام عهد و پیمان و صفت اشرف غنی، هرگز تعهدی از او نگرفته بود که در چهار سال ریاست جمهوری شما (غنی) و معاونیت من (دوستم) توجه جدی به مبارزه با دهشت افگنی داشته باشیم. چنین تعامل را در وجود تعداد دیگر میتوان تعمیم داد. مبارزه با دهشت افگنی مفقود بود. دوستم در عمل با آن خطر مواجه شد. در مناطق مرکزی کشور، برخلاف پیشینه ها که کوچی ها با پایمال کردن اراضی زراعتی آسیب میرسانیدند، در زمان کرسی و به ویژه غنی، وسیله فشار طالبان را گرفته با سلاح و آتش سوزی مردم هزاره مناطق را زجر میدادند، سرور دانش چین در جبین نمی آورد.

اما خواستگاهی را که در وجود غنی میتوان نشانی کرد و در بالا از آن به عنوان کارهای در نظر داشته - با برنامه، یا وعده داده نشده که در دل خود داشت، یادآوری شد، شکل دهی و شکل گیری حلقه مخصوص است که بعد ها به ویژه در چهره سه تن، غنی، محب، فضلی و حلقات متمم آنها ایجاد شد. سهمیه بندی برای ولایات برای فارغ های مکاتب برای کسانی که به دانشگاه میرفتند در جای سطح نمره های کانکور، گزینش افراد، و... گوشه دیگر از این چهره هراس آور را به نمایش نهاد. آنها افغانستان زخمین و مردم محتاج به رشد و تغییر سالم را دراذیتگاه فرو بردند که آن وعده های دولت سازی، در عمل به دلیل نبود تصمیم و اراده مبارزه با دهشت افگنی، نتیجه تابوت سازی را بار آورد. لقبی که غنی از سوی مردم دارنده آن شد.

دو اشرف غنی

تاریخ چند سال صحبت، برداشت، انتظار، کارکرد و نقش وی در افغانستان، دو اشرف غنی را نشان میدهد.

- 1- غنی افغان. کسی که چند سال از کودکی، مکتب ابتدائیه و عالی را در لوگر و کابل دید و سه سال هم تدریس کرد.
- 2- غنی امریکایی شده.

1- اشرف احمدزی افغان

برداشت نگارنده این است که آنچه اشرف غنی احمدزی، در افغانستان فرا گرفت، از سطح کتاب های مکتب فرا نرفت. آموخته هایش نه تنها فراختر نشد بلکه آن اندکی را هم که فرا گرفته بود، به فراموشی سپرد و یا طی زمان با اشتباهات در هم آمیخت. آنچه اگر از نشریات فارسی در بیروت که هنگام تحصیل وی اندک نبود، دیده باشد، احتمال دارد، شوقی، لحظه یی بوده و فاقد مطالعه منسجم.

در چنین موقعیتی اشرف غنی احمدزی تنها نبود و نیست. اگر قرار باشد به کار ویژه بی در این زمینه توجه شود و نتیجه تحقیقی فراهم آید، کسان بیشماری را توان سراغ کرد که سرنوشت مشابه داشته اند. اما در مقابل کسانی را هم اندک نداریم که اگر روانه تحصیل به بیروت- لبنان، کشورهای اروپایی و یا امریکا و... شده اند، طی مطالعه مداوم و انس با زبان مادری، اندوخته های پیشین را غنا بخشیده اند. به یاد می آورم دو شخصیت دانشمند، جنید شریف و شجاعی را که نخستین در بیروت همزمان با احمدزی درس میخواند و شجاعی در آلمان تحصیل کرده بود. آنها اسیستانت استاد آگاه و با مطالعه سید بهالدین مجروح، استاد مضمون فلسفه ما بودند. استاد جنید شریف همراه یک تن از استادان مؤرخ هندی نیز حضور میرسانید که تاریخ منطقه را تدریس میکرد. آنگونه که عادت برخی محصلین بود، در حاشیه درس، به بحث و صحبت های حاشیه بی، شاید ابراز معلومات خود و یا جست و جوی بیشتر موضوع حتما خارج از مبحث می پرداختند. با گذشت زمان به یاد می آورم دانش آن دو استاد را پیرامون ادبیات، شعر، فلسفه، تاریخ و آنروزی را که استاد مجروح و هر دو اسیستانت، نمیتوانستند برای تدریس به صنف ما بیابند، پس از اشرف احمدزی خواهش شده بود که محصلین را مصروف بسازد. آنچه یادمانی شد و اینجا از آن می آورم، سخنان بی ربط اما گونه سیر کردن های غنی بود به سوی محصلین که وی آنرا شاید فیلسوفانه می پنداشت.

این کمبود وی از آنجا ناشی شد که در جوانی مرحله دیگری از زنده گی برایش آغوش گشوده بود.

2- اشرف احمدزی امریکایی

وقتی این جوان منظور نظر در بیروت در یک دانشگاه معروف امریکایی درس خواند، ازدواج کرد و صاحب فرزندان شد، افزون بر نیاز درس روزمره، فضای خانواده نیز از او می طلبید که انگلیسی صحبت کند. حدود سه سالی را هم که دانشگاه کابل در علوم بشری تدریس میکرد، از جمله کسانی نبود که در نشریات دانشگاه و یا نشریه ادب فاکولته ادبیات و علوم بشری مقاله و نوشته تخصصی، جدی و چشمگیر از وی روی انتشار دیده باشد. در ایام تعطیل دانشگاه نیز روانه خارج بود. رفتن به امریکا، درس، کار همه و همه از وی انسانی بار آورد که بعدتر در فضای سیاسی ناشی از تهاجم شوروی به افغانستان، با انتشار نوشته هایش به زبان انگلیسی خواننده داشت و اگر در برنامه های رادیویی پیرامون تهاجم شوروی چیزی میگفت، انبوه مواد مورد نیاز، روزانه در امریکا در اختیار وی بود.

این اشرف غنی دارنده همسری که امریکایی شد، همچنان فرزندان امریکایی مانند همسرش هیچکدام به زبان فارسی و یا پشتو هم بلد نبودند. خودش کارمند امریکایی مؤسسات آموزشی و

یا کارمند در بانک جهانی، از آنچه در بیروت و آمریکا فرا گرفته بود و شخصیت ذهنی و احساسات او را شکل داده بود، بهره می‌گرفت. در این زمینه گفتنی است که اگر شخصیت سازی های مورد نیاز دیپلماسی و آماده سازی افراد برای گماشتن به کارهای مهم و از جمله به حکومتداری را هم در نظر بگیریم با توجه به آنچه در آمریکا و به عنوان یک امریکایی ایفا میکرد، اگر تهمت "دومین مغز متفکر" اهانت به اهل تفکر بیابیم، در پذیرش گوشه ها و یا بخشی از این سخن جای تردید نتواند بماند که از کارلوس پسکوال از نهاد بروکینگز یک تن از دوستان احمدزی در باره وی پیشتر آوردیم: "عقل، استعداد و ظرفیت فوق العاده غنی باعث می‌شود وی دبیر کل سازمان ملل متحد پس از کوفی عنان باشد."

تصور میشود، غنی میتوانست با خاستگاه افغانستانی، اما امریکایی شده اش، در انجام آن ماموریت در ملل متحد، موفق باشد. تا آنجا که میدانیم عهده دار بودن آن سمت در ملل متحد دشوار نیست. در کنار نظارت بر کمیته های مختلف، رئیس ملل متحد، در بحرانی ترین اوضاع، بر فیصله و یا نتیجه سازشهای زورمندان جهانی صحنه میگذارد. حتی اگر کوفی عنان می بود که جلوه کوچکی از عدم همنوایی با تهاجم در عراق را نشان داد ولی مهر بر دهنش نهادند. اشرف غنی هم برای وطنداران ما که با دیدن وی در آن مقام دل خوش میکردند، زمینه دلخوشی بود و هم برای امریکایی ها و بهره گیری از اطلاعاتی که در آمریکا اندوخته بود. اما وقتی پس از سپتامبر 2001 و در چار چوب تصامیم ایالات متحده آمریکا و علایق خودش رهسپار افغانستان شد، اندوخته هایش کمک کننده نشد و آنچه به عنوان افغان انجام داد، بینی خود و هوادارانش را برید. چند نمونه از کمبود او که زمینه های تمسخر را فراهم کرد، با توجه به ویژه گی زنده گی او کاملاً طبیعی به نظر می آید.

بخوان "دعای قنوت" را

آن مواردی که بیشتر سر زبانها و رسانه ها افتاد و با تمسخر مواجه شد را کم و بیش همه اطلاع داریم. اندکی را می آوریم.

- وقتی حسین، نواسه های پیغمبر اسلام را از روی متن نوشته شده، نواسه های خدا نامید.
- "جلاله" الله جَلَّ جَلَّه (بزرگ است قدر و جلال خداوند) را که پس از بردن نام او یاد میکنند، اشتباه کرد. همچنان "صلای صلّم" در جای صلی الله علیه و السلام.

- هنگام ادای نماز مصلحتی و ناگزیری، وقتی در جای به رکوع رفتن میخواست سر به سجده بگذارد، گناهِش نبود. زیرا بیشتر توضیح دادیم که در دور دوم زنده گی اش نماز خواندن و سایر موارد و اطلاعات آشنایی پیشین را هم از دست داده بود.



استفاده سو از دین و دینداران در تاریخ افغانستان همواره حضور داشته است. یکی از نمونه هایی که با بی اطلاعی از ارکان دین، به تظاهر می پرداخت و رسانه های عصری به موقع به آن توجه می یافتند، اشرف غنی است.

وقتی قرار شد رئیس جمهور مقرر شود و یا انتخاب، فرصت جبران فراگیری آن نیاز ها را چنانکه برخی از سایر رهبران داشتند، یا نداشت و یا آنرا جدی نگرفت. این چنین بود که وقتی در انتخابات سال 1398 قرار شد، غنی و عبدالله در برنامه تلویزیونی در برابر خبرنگاران به پرسش ها پاسخ بگویند، گروه همکاران غنی از عدم شرکت وی خبر دادند. افواه و شایع این بود که تیم انتخاباتی و همکاران غنی اطلاعی دریافت کرده بودند که عبدالله در بخشی از مشاجره بر وی می تازد که اطلاعات اسلامی نداری. در همان روز ها غنی طی صحبت های از اسلام شناسی و اطلاعات بسیار خود نیز یادآوری کرده بود. ناقلان گوش به خبرهای جالب گفتند که عبدالله در آن مشاجره تلویزیونی در نظر داشت از غنی بپرسد که اگر مسلمان استی و اطلاعات اسلامی هم داری، لطف کرده دعای قنوت را بخوان! آشکار است که غنی در وقت کم نمیتوانست آنرا بیاموزد چنانکه من و تعدادی از بچه ها، در مکتب و مسجد جامع کلوله پشته آنرا آموختیم. پس بهترین پاسخ نپذیرفتن برنامه و لغو آن بود. دعای قنوت را که یادآوری کردیم اینرا هم بگوئیم که یاد داشته گان دعای قنوت و آنانی که بلبل وار و یا طوطی گونه هم

آنها فرا گرفته بودند و در رهبری حکومت های با تظاهر بر "فهم دینی" نشستند و یا همکاری کردند، خیری نصیب مردم و وطن نکردند.

چند مورد دیگر از کمبود وی که فراگیری های دوران متعلمی و یا مشوره مشاورین را هم نمیتوانست صحیح ابراز کند، نیز از همان ظرفیت غنی افغان ناشی شده است. بطور مثال:

در تاجیکستان گفت که ایرانی ها زبان فارسی را از ما دزدیده اند. در سمنگان. شعر فاریابی: "نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای" را چنین خواند: هفت کرسی اندیشه فلک زیر پا کند!

مسأله بسیار مهم یا حضور خونبار دهشت افگنی طالبان را که به چاره جویی جدی و تعیین مرزهای مشخص نیاز داشت، در سطح مسخره تر "برایتان آیسکریم" میدهیم، فروکاست.

اما گاهگاهی بر زخم ها بیشتر نمک می پاشید و پای از گلیم بیشتر دراز کرده و در باره خداوند هم به داوری می نشست. همان یاوه برائت دهنده اش را به یاد بیاوریم که ریختن خون جوانان، قربانیان ترور و دهشت را امتحان الهی نامید. ("خون مردم سرک ها ره بگیره، پارچه پارچه شوند، اینی امتحان الهی است")

واکنش مادری را به یاد می آورم که دست بر سر نهاده و ضمن دعای بد در حق غنی و همکارانش، میگفت "بچه های خودتان را برای امتحان الهی بیاورید"

این نمونه ها که نه تنها زمینه تمسخر و حتی تاخت و تاز همراه با توهین و تحقیر را برای او بار آورد، برای نگارنده از جانب دیگر پرسش انگیز بود که اگر وی را دیگران بر بنیاد داشتن شفر ویژه ماموریت دادند که برو افغانستان و این وظایف را انجام بده، واقعاً مقصر استند. تقصیری که بر شانه وی نیز باید حمل شود. زیرا وی خود و نارسایی خود را میشناخت. این هم واضح بود که برناقصی وی از بسا موضوعات افغانستان، گرفتن تسییح در دست و لباس و لنگی دارنده منظور در سر نمیتوانست و نتوانست پرده بکشد.

اما مقصد ما این است که غنی دارنده نام واحد اما ظرفیت های متفاوت و شخصیت دوگانه بود. کار در امریکا برای وی سهل بود تا کاری که در تاریخ افغانستان خیانت اش فرار بی مانند را بیان میکند. در این زمینه میتوان تا حدودی جوانب مقایسه یی وی را با خلیلزاد یار دانشگاهی اش در نظر گرفت. زلمی خلیلزاد باتوجه به علایق بومی، طالبان دوستی، همه احساسات و علایق محفوظ مانده خود را به نمایش نهاده است، اما هر چه را با مهارت و خیانت انجام داد، برای مقام آشکارا و رسمی وزیر و رئیس شدن در افغانستان اقدام نکرد. هر چند گاهگاهی با توجه به وضعیت ملک بی صاحب، از او می پرسیدند که خود را برای ریاست جمهوری افغانستان معرفی نمیکند؟!!

آیا غنی کمبود ها و معایب خود را میشناخت

پذیرش این احتمال که او نارسایی ها، کمبودهای معرفتی و آشنایی بسیار محدود اش را که از آن به عنوان درس های دوران مکتب یاد کردیم، نمی فهمیده است، دشوار است. اما تمایلات جنون آمیز قدرت جویی، ماموریت یافتن او برای افغانستان و ملاحظه ناهنجاری های دیگران، محدود شدن سخنان و مصاحبه در سطح شعار و وعده های غیر مسؤانه و مفت، حضور چاپلوسان و مداحان، شکل گیری تصمیم رسیدن به ارگ را در سرش شکل داد. در نتیجه نارسایی ها و یا ناهمی خود را کوچک شمرد و یا فراموش کرد.

شخصیت سازی تا مرز "دومین مغز متفکر جهان" او را بیشتر اغفال و از خود راضی تر بار آورد. عقل قاصرش با محدودیتی که داشت، مجال اندیشیدن به او نداد. نیندیشید که میتوان نام رولا سعاده را بی بی گل نهاد، اما نمیتوان بر آن نیازها و ابزاری چیره شد که مقام ریاست میخواید.

ویژه گی دیگری که دیدگاه و کلیت هیأت فکری و رفتار او را مجاب و محدود تر کرده بود و از آن موضع به قضایا میدید، ساختار ذهنیت قبیله یی حاکم بر وی بود. ساختاری که درس در بیروت و رفتن در امریکا، سبب گسستن از آن برای وی نشد. این دیدگاه و رفتار بر خاسته از آن، حصار ضخیم و وخیمی پیرامون امکان رشد وی کشید. اگر به آن ویژه حاکم بر غنی توجه نشود، هر نوع سعی در جهت ره بردن به سایر ویژه گیهای شخصیت غنی، نتیجه مطلوب را در دسترس نمیگذارد.

چنان وضعیت و علایق محدود سبب شد که عقب مانده گی های خود را توجیه کند و با در پیش گرفتن رفتار قبیله یی، رویکرد به تغییر و تحول با نتایج معکوس، محتوم و زیانبار، چهره اش را نشان بدهد. عدم رشد و نارسایی های غنی بیشتر در مصاحبه ها و سخنرانی های زنده Live چهره می نمود. از همین رو بود که اگر قرار میشد با او اندک صحبت جدی شود، همکاران نزدیک اش بیشتر برای مصاحبه کننده خط و نشان می کشیدند. اگر سخنرانی زنده داشت که در آن از موضوعات افغانستان، تاریخ و فرهنگ صحبت میشد، یاوه ها و چرندیات را با شعار می آمیخت.

در حالیکه در گذشته ها امیران و شاهان در این زمینه به گونه دیگر بودند. امیر حبیب الله "سراج..." با وجود داشتن پدر بیسواد (که اندک نوشتن غلط را فرا گرفته بود)، با استفاده از رسم روزگار موضوعات مهم برای آموزش را از آموزگاران می آموخت. اگر ملاها و مولوی هایی را در جایگاه آموزگار آنوقت می یابیم، گذشته از اینکه آنها "پنج کتاب" را حتماً میخواندند، در قلمرو بیشتری برای فراگیری اطلاعات دینی و حتی ادبی قدم می نهادند. امان الله خان فی المجلس آیت وحدیت و شعر را در

سخنان خود می آورد. تراویده حبیب الله "خادم..." همان بود که در کوزه داشت. محمد نادرشاه، برای رسیدن به اهداف و ابراز علایق سخنان سنجیده و دیپلمات مآبانه را رعایت میکرد. محمد ظاهرشاه که در بازگشت به وطن، مدتی بیشتر با زبان فرانسه پی محشور بود، کسانی را داشت که برایش سخنرانی را مینوشتند و در صحبت زنده با مردم هنگام مسافرت هایش مشکلی نداشت. در ضمن اگر امیران و شاهان پیشین مشاورینی داشتند که زیاد نبود، از مشوره آنها بهره میگرفتند.

اما اشرف غنی چه کرد؟

غنی با وجودیکه به ایجاد خیل کبوتران رنگارنگ از مشاوران پرداخت و مانند حکومت کرزی زمینۀ پول دهی برای آنها را فراهم کرد، اما شاید به ندرت از مشوره آنها بهره گرفت. او نیاز به مشوره گیری و وقت آنرا گویا نداشت. اصلاً در پی فراگیری از مشاورین نبود. یکی از دلایل مهم آن خود شیفته گی (نارسیسم) حاکم بر سلوک این عنصر بدبخت بود. خصوصیتی که پایبندی وی را به رفتارهای دیکتاتور منشانه مستحکم تر میکرد.

وقتی متملقان، مداحان و معاونینی (نظیر سخنان سخیف امرالله صالح در رنگ و روغن دادن به وی) را می شنید، میگفت، منم و تلوار و میدان!

در بالا از رفتار دیکتاتور منشانۀ وی گفتیم، باری عکسی در مطبوعات انتشار یافت که غنی رئسای دو مجلس را نزد خود خواسته بود، ترتیب چوکی ها، گذاشتن میز و رفتار دیدار وی با آنها چنان بود که گویی به مامورین پائین رتبه دستور میدهد.

چنین بود که روز تا روز باران اعتراض، نفرت و حتی فحش و دشنام بر وی باریدن گرفت. اما غنی این صفت را نیز داشت که با وجود اطلاع از همه نارضایتی ها حتی چنانکه خودش در مصاحبه بی گفت از دشنام ها هم اطلاع داشت و کار خود را میکرد.

گویند محفلی عروسی آراسته شده بود و نوازنده های دهل و صرنا همراهان داماد را تا خانۀ عروس همراهی میکردند. تعدادی از زنان نیز از روی بامهای خانه ها این صحنۀ پر جوش و خروش را میدیدند. صرنی نواز با ظرافتی به دهل نواز حالی کرد که آن بام را نگاه کن! دهل نواز هم با صدای دهل به او فهماند که من دیده ام تو کارت را کن! غنی همان کاری که در دل داشت انجام داد.

حلقه سه نفری



غنی و دو تن از نزدیکترین افراد حلقه خائنان (محب و فضلی)

پس از رئیس شدن غنی و راه یافتن او به ارگ، بزودی شایع شد که حلقه‌یی را از افراد راز دار جمع کرده با آنها تصمیم می‌گیرد و در قصه معاونین و وزراء، در فکر قانون و مولفه‌های از این دست نیست. حلقه و شبکه مافیا گونه به تدریج گسترش یافت و بعد تر در رأس حلقه از دو تن جوانان آشنا با کمپیوتر که مانند خود وی متعصب و فاقد رفتار و افکار مورد نیاز برای افغانستان بودند، نام گرفته میشد. این دو تن با نام‌های حمدالله محب و محمود فضلی به حلقه فساد گستر و خبیثه شهرت یافتند. البته عناصر دیگری نیز وارد تشکیلات اعلان نشده بود که در پیاده شدن برنامه‌ها سهیم بودند. سلام رحیمی، وحید عمر، متین بیگ، نورستانی و دیگران که شبکه آنها شکل مافیایی را گرفته بود. آنچه عملی شد، بعد واقعاً موجود در هیأت‌علاقیق و احساسات غنی بود: انحصار قدرت، تنگترکردن قدرت در حلقه خبیثه، بی‌اعتنایی و بی‌احترامی به دیگران. فساد زایی‌های کم مانند و شهرت یافته در سطح جهان، بیشتر محصول خیانت همین سه تن و دار و دسته‌یی است که برخی از آنها به دلیل ایجاد رشته‌های خویشاوندی و رازدارنه به عنوان "یازنه‌ها" نامیده شده‌اند.

در باره شبکه یازنه‌ها

در راستای اشاره به موارد فساد و نقش تشکیلات ویژه غنی، گونه‌یی از روابط جلب توجه میکند که آنرا از قلم یک تن از نویسندگان می‌آوریم:

"شاخه یازنه - خسربره جمهوریت مهره‌های اصلی فساد و انتقال قدرت به شبکه حقانی بود.

سلام رحیمی سرشاخه جمهوری یازنه ها یکی از عوامل عمده طالبان و استخبارات پاکستان در درون ارگ بود، محب و فضلی را هم رحیمی در ابتدا وارد حلقه فساد در ارگ نمود و بعد ها محب و فضلی از همه پیشی گرفت ، اگر یک روز یکی از این ها محاکمه شود راز و رمز انتقال قدرت به شبکه حقانی و سرنوشت میلیارد ها پول دزدیده شده معلوم می گردد ، بدی کار در این است که اینها میلیارد ها دالر را در اختیار دارند هم در خارج لابی‌گری می کنند و هم بخش از رهبری طالبان را با انتقال قدرت و دادن پول تطمیع کرده اند.

پدر سلام رحیمی مولوی خطیب قوماندان یونس خالص در ولایت فراه بود که بعداً همه طالب شدند و سلام رحیمی در پاکستان بزرگ و مکتب رفته است، با طالبان و استخبارات پاکستان ارتباط داشته است .

گروپ یازنه ها نقش زلمی خلیل زاد و حامد کرزی را در تقویت شاخه درانی ها به رهبری ملا برادر ضعیف کردند و به خاطر که فساد گسترده آنها پنهان بماند قدرت را به شاخه حقانی که وابسته به پاکستان است تسلیم نمودند.

نادر نادی یازنه سلام رحیمی، سلام رحیمی یازنه چخانسوری، چخانسوری یازنه فضلی و فضلی یازنه حمدالله محب و قیوم رحیمی برادر سلام رحیمی ...

اینها بیش از حد دزدیده اند، خارج از تصور در فحشا غرق بوده اند و تاجایی مسؤول گرسنگی مردم افغانستان همین ها و امثال همین ها اند.

اینها با انحصار قدرت و ثروت سران تاجیک ها ، هزاره ها و اوزبیک ها را هرگونه که میخواستند جراحی و خصی می کردند و هر روشنفکر مخالف را هم خریداری می کردند ". (فیسبوک حسن علی عدالت. 26 دسامبر 2021)

تا حال چند تن از همکاران حکومت های پیشین نیز در باره کارکرد های حلقه اصلی شهادت هایی داده اند

خالد پاینده از همکاران حکومت غنی در باره فضلی:

"مداخله های زیادی از طرف ارگ ریاست جمهوری صورت می گرفت و اداره امور [دفتر اجرایی رییس جمهور که نام مطلوب رییس آن «دروازه بان قدرت» بود، با یک پست در سطح کابینه] عملاً وزارتخانه را تصاحب کرده بود." (سرطان ۳۱ - ۱۴۰۱)

حضرت عمر زاخیلوال، وزیر پیشین مالیه در یک گفتگوی ویژه با آریانا نیوز مدعی شده است که فساد در حکومت اشرف غنی به اوجش رسیده بود تا جایی که حتی کرسی های وزارت مالیه از یکصد هزار تا میلیون ها دالر امریکایی خرید و فروش می شد.

آقای زاخیلوال دلیل گسترش فساد را انحصار قدرت در حکومت اشرف غنی می‌داند و از حکومت سرپرست می‌خواهد تا از انحصار قدرت جلوگیری کنند زیرا انحصار فساد را به وجود می‌آورد.

وی گفت: "ماموران گمرک به من می‌گفتند که کرسی‌ها میلیون‌ها دالر، پنج صد هزار و یک لک فروخته می‌شد."

فساد اخلاقی

از ویژه گی های دیگر گروه غنی و یارانش، شایع شدن دل آزار بی بند و باری اخلاقی، زیر فشار نهادن برخی از دختران همکار و پیش‌رط های استفاده جویانه جنسی برای استخدام کارمندان زن بود. "وزرا و مأمورین بلندپایه ارگ یکی از پی دیگر فساد گسترده و فحشای لجام گسیخته در درون ارگ را افشاء می‌کنند!

امروز بانو نرگس نهان، وزیر پیشین معادن و یکی از افراد نزدیک با رولا غنی در یک برنامه اسپیس تویتز به صورت زنده که از جانب مأمورین بلند پایه قبلی ارگ و سپیدار مدیریت می‌گردید، رازهای آزار و اذیت جنسی، سکس در بدل چوکی، ترویج فساد و فحشا را افشا نموده و در مورد آزار و اذیت دختران توسط دوستان و مشاوران اشرف غنی احمدزی به صراحت اظهار نظر کرد. به گفته نامبرده یک تعداد دختران جوان به طور سیستماتیک مورد آزار و اذیتهای جنسی قرار می‌گرفتند. البته مأمورین بلند پایه ارگ و سپیدار یکی از پی دیگر در مورد فساد و فحشا اظهار نظر می‌کردند.

کاش آنها در زمان ماموریت خود چنین افشا کاری می‌کردند و اکنون هم بد نیست امیدوارم با ارائه اسناد و مدارک ادامه دهند و چه خوب است که دخترانی که وادار به سکس در بدل چوکی شده اند و یا مجبور به سکس با تهدید ترک وظیفه شده اند، سکوت خود را بشکنند و همچنین وکلای پارلمان که در بدل سکس به عضویت پارلمان رسیده بودند برای عبرت آینده گان حقایق را بیان نمایند." (حسن علی عدالت 22-1-17)

ایا غنی از ظلم و جنایت و دامنه فساد در حق زنان معیوب آگاه نبود. اگر نبود، چه عنوان ولقبی میتوان بر او نهاد؟ گزارش حاکی از چنان جنایت در سطح جهانی و تبصره پیرامون آن در ماه آپریل سال 2020 انتشار یافته بود:

آیا جنایت نیست؟



در ادامه انتشار سلسله‌یی از خبرهای فضیحت بار از دستگاه حکومتی افغانستان، آنچه که مقامات مسؤول در برابر زنان و دختران معیوب و معلول انجام داده اند، حکومت افغانستان را در این زمینه و نیز خرابی نظام صحی، در سطح جهان مقام نخست بخشید.

به نقل از آژانس خبررسانی آلمان dpa، دیده بان حقوق بشر، شام دوشنبه (27 آپریل 2020) در نیویارک (همچنان در کابل) اعلام داشت که "در افغانستان، زنان معیوب در سطوح گوناگون در معرض استفاده سو مقامات مسؤول قرار گرفته اند."

در این گزارش در حالی که از بی مسؤولیتی مقامات حکومتی افغانستان در برابر همه معیوبین یادآوری شده، اما اشاره ویژه بر رفتارهای دارد که در برابر دختران و زنان چهره نموده است. بی اعتنایی در امور صحی، آموزشی و نیازهای اجتماعی معیوبین را عمل وحشیانه استفاده سو جنسی نیز به نمایش نهاده است که هنگام مراجعه برای رفع نیازها از طرف مقامات مسؤول حکومتی مواجه شده اند.

مظلومان و دردمندانی را در نظر آوریم که با تأثیر پذیری از ناهنجاری های گوناگون در جامعه، از نظر بدنی و یا روحی معیوب شده و ملیونها دالر برای آنها اختصاص داده شده است، اما حکومتی های فاسد، آنها را نه در خدمت معیوبین، بلکه معیوبین را در خدمت اغراض بیشترمانه خود قرار داده اند.

نمی گویم که شنیدن رفتار سو با زنان و دختران معلول و معیوب و ظلم در حق آنها برایم تکانه دهنده بود. حتا نمی گویم که آزار دهنده بود. زیرا شنیدن چنین خبری دور از تصور و انتظار نبود و نیست. امتیاز گیران و گرداننده گان حکومت های خائن، دست نشانده و پوشالی از جمله مافیایی که اشرف غنی گردآورده است، چنان لگام گسیخته بر جان و مال و ناموس مردم تاخته و آزارها رسانیده اند که من و مایی با آن آزارها زیسته و شب را به یاد آزار دیده گان به سحر برده، به قدر کافی رنج نویس و درد سرا شده ایم. شنیدن

چنین خبرها به دامنهٔ نفرت و اندیشیدن به نیازگم شدن روی این دارودسته های فاقد احساس انسانی و بی اعتنا به حد اقل وظایفی که در محافظت حتا انسان معیوب و معلول دارند، می انجامد.

*

یادآوری: عکس از متن انگلیسی گزارش Human Rights Watch گرفته شده است. برای مراجعه به این منابع: <https://www.hrw.org/video-photos/video/2020/04/27/afghanistan-women-disabilities-face-systemic-abuse>

*

نقش زنان فساد گستر



در سند بالا میخوانیم که یک تن از اعضای وابسته به حلقه سه نفری، برای مصارف رولا غنی پیشنهاد اختصاص بیش از یک میلیون افغانی را میکند و رئیس جمهور آن مبلغ را پذیرفته و امضاً میکند. آری،

"خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه" این شایعه را هم نمیتوان جدی نپنداشت که در هر سفر به سوی امریکا پول نقد بسیاری را با خود میداشت.

بربنیاد چنان فضا نیز در ساختار فساد گستر حکوت اشرف غنی، زنان گروه اصلی گرداننده با امتیازات زیاد و صلاحیت مداخله در قرار داد های با منفعت وارد عمل میشدند. برادر زن غنی که دارنده شرکت تعمیراتی است، با داشتن خواهری با عنوان بانوی نخست افغانستان، عایدات سرشاری را نصیب شد. رئیس جمهور معاش و خرچ دستر خوان همسرش را تعیین کرد، سلام رحیمی که اکنون با نهادن ریش و لنگوته در سر به طالبان پیوسته است، کویا آنرا پیشنهاد و منظوری غنی را گرفت. با آنکه این بیعدالتی افشاً شد اما به افشاگری و یادآوری هزاران تن از هموطنان اعتنایی نشد. و این درحالی بود که کودهای اختصاصی و پول های بیشمار دیگر در اختیار غنی قرار داشت و ملیون ها زن با فقر رو به گسترش روز و شب را سپری میکردند. بیشترین مشغولیت رولا غنی قهوه نوشی و غذا خوری در ارگ با چند تن از زنانی بود که بخشی از وقت را در کابل و بقیه را در دوبی و یا امریکا و جا های دیگر سپری میکردند. زهره یوسف خانم داوود سلطان زوی، عنصر زشت زبان بد کردار، سمت مشاوریت را داشت.

همسر حمدالله محب از گروه مشهور به حلقه خبیثه، که بیشتر وقت را در انگلستان سپری میکرد، ماهانه 18 هزار دالر معاش اشکار و رسمی داشت. اینکه چه فعالیت های اقتصادی- تجاری و دزدی های دیگر داشت، تردیدی نتواند بماند که روزی افشاً خواهد شد.

رولا غنی گاهی اسرار نیز هویدا میکرد. مدتها پیش از افشاً پیمان حکومت غنی با گلب الدین حکمتیار و آمدن حکمتیار به کابل، در یکی از سخنرانی ها در امریکا، اشاره نمود که حکمتیار پیر شده است و ادعایی ندارد. در حالیکه حکمتیار پیر نشده بود، اما در فریبکاری پخته شده بود. همچنان رولا غنی باری در اشاره به رشید دوستم، از حصر خانه گی او در کابل گفت. این در زمانی بود که هنوز منابع رسمی ابراز نظری پیرامون روابط با حکمتیار و یا دوستم نکرده بودند.

هنگام بازخوانی این نوشته مطلع شدم که زنان مطلع شدم که زنان مطلع از نقش فساد گستر رولا غنی در افغانستان معترضانه مانع درج نام زن غنی شده اند که قرار است در ماه اکتبر پیرامون وضعیت زنان افغانستان در امریکا سخنرانی کند. دامنه نفرت علیه همسر غنی در سطحی است که نه تنها با نام غنی و آزار شکنجه آمیز مردم افغانستان بلکه با همه بیعدالتی و ظلم و فساد گره خورده است. یادآوری میشود که "رولا غنی دارنده تابعیت های لبنانی، افغانستانی و امریکایی است." (10.11.2020.Merkur.de) زن محب ماهانه 18 هزار دالر معاش اشکار و رسمی داشت. اینکه چه فعالیت های اقتصادی- تجاری و دزدی های دیگر داشت، تردیدی نتواند بماند که روزی افشاً خواهد شد.

حالا که از این زنان گفتیم، این را نیز بگوئیم که همسر زلمی خلیلزاد به تاریخ نهم ماه مارچ 2019 در صحبتی با بی بی سی، در واکنش به نگرانی های ایجاد شده برای زنان در افغانستان که هراس برحق از برگشت طالبان داشتند، انتقاد کرد و خواست به تطهیر طالبان پردازد.

حمایت و فراز آوری خائنان

گزارشهای مؤسسات جهانی و خبرهای روزانه در افغانستان حاکی از آن بود که در حکومت حامد کرزی، فساد کم مانند رو به گسترش نهاده که فساد پیشه گان را فربه و اکثریت مردم را در همه سطوح می آزارد. غنی که از این فساد آگاه بود، در تبلیغات و مبارزات انتخابات ریاست جمهوری، بارها از آن گپ زد. اما در عمل فساد را عمق و گسترش داد. نمونه های اندکی را می آوریم. امید است روزی، زیر عنوان فساد در زمان غنی همه موارد ثبت و نشر شوند.

در شروع ریاست جمهوری اش، مکتب های معروف شده به مکتب های خیالی فاروق وردک، (از اعضای یکی از شاخه های حزب اسلامی حکمتیار و وزیر در کابینه فساد گستر کرزی) تکانه جدی ایجاد کرد. در گرما گرم این موضوع، که غنی سفری داشت به پاکستان، به صورت عاجل رحمت الله نبیل، رئیس امنیت ملی را سبکدوش کرد. شایعه قرین به واقعیت این بود که رئیس امنیت ملی با سیاست های پاکستان در امور افغانستان موافق نبود و ازینرو مقام های پاکستانی پیش از سفرش، از غنی خواهش سبکدوشی او را نموده بودند. پس از سفر غنی و یارانش به پاکستان که انتظار میرفت، موارد مشخص صحبت ها و فیصله ها به اطلاع مردم برسد، در جای آن نکات کلی ابراز شد. اما با سر زبان ها افتادن بیشتر مکتب های خیالی فاروق وردک که چند صد ملیون را در بر میگرفت، شاهدان نیز گواهی میدادند و اسناد در دسترس وزارت معارف بود، فاروق وردک ادعا کرد که فیصله با پاکستان و گرفتن پول را افشأ خواهم کرد. پس غنی موضوع مکتب های خیالی را نه اینکه به فراموشخانه سپرد، بلکه فاروق وردک را به اصطلاح آبرو داد و به عنوان اعضای بررسی کشتاری به پلخمری و بغلان فرستاد که والی حکومت وستون پنجمی ها در آن سهم داشتند.

غنی، ضیالحق امرخیل یا دزدی را که قوماندان امنیه کابل، (فردی مستقل و غیر وابسته و شهرت یافته به پاکنفسی)، با پشتواره ی از تقلب از بند دست اش گرفته بود، به همکاران نزدیک حلقه خبیثه رسانید و بعد تر او را والی ننگرهار تعیین کرد. این عنصر نه تنها از راه تقلب در کمیسیون انتخابات به نفع غنی کوشید و رسوا شد، بلکه پس از دریافت امتیاز مقام همسنگ با وزیر و والی شدن در ننگرهار، در جهت همکاری با طالبان پرداخت و آنقدر متعصب بود که لوحه های جاده های جلال اباد را به پشتو وانگلیسی تغییر داد.

این خائن به مردم اکنون در آغوش طالبان پناه برده است. اما محمد ظاهر عظیمی آن قوماندان وظیفه شناس طرف غضب حکومت قرار گرفت. بارها کوشیدند او را به وسیله همکاران تروریست بکشند، تا سرانجام تجربیش کردند.

غنی وزیر مخابرات وحیدی را که تشبث های مستقلانه را در پیش گرفته بود، سبکدوش و به محکمه سپرد که سرانجام برائت یافت.

و این همه در حالی بود که مردم میدیدند، خائنان، دزدان و فاسدان سرشناس طرف محبت و امتیاز بخشی قرار میگیرند، اما انسانهای که با حلقه خبیثه پیوندی نوکرمنشانه و رازدارانه نداشتند و گردن همه جانبه به هر آرزوی سخیف و خائنانه نمی نهادند، طرف غضب قرار میگیرند.

بررسی های جدی در هیچ زمینه صورت نگرفت و مردم با چنان دستگاه آلوده با فساد و آزاردهنده نفرت روزمره خود را ابراز میکردند. نفرت، انزجار و دشنام هایی که غنی همه را می شنید و با تمام آنها کار خود را میکرد. بی اعتنایی در این زمینه بجایی رسید که افغانستان را در صدر کشورهای آلوده با فساد حکومتی نشانند.

از آن میان، حتی خود دزدان صدای دزد بگیری را سر داده اند. یکی از آن دزدان عمر زاخیلوال (اکنون رفته در آغوش طالبان) است که وزیر مالیه و راز دار حامد کرزی بود که گواهی اش را پیرامون فساد در صفحات بیشتر هم دیدیم. این فرد در باره دستگاه غنی دیرتر چنین میگوید:

"... فساد در حکومت اشرف غنی به اوجش رسیده بود تا جایی که حتی کرسی های وزارت مالیه از

یکصد هزار تا میلیون ها دالر امریکایی خرید و فروش می شد..." (طلوع نیوز. سرطان ۳۱. ۱۴۰۱)

شایان یادآوری است که با وجود اختلافات میان جناح کرزی و غنی، تسلط بر وزارت مالیه را هر دو به عنوان شاهرگ عایدات مافیایی زیر نظر گرفته در داشتن آن مشارکت داشتند.



جمهوری اسلامی افغانستان
وزارت مالییه
ریاست دفتر



د افغانستان اسلامي جمهوریت
د مالییې وزارت
د دفتر ریاست

Islamic Republic of Afghanistan
Ministry of Finance

آمریت تحریرات
مدیریت عمومی تحریرات

۶۴

شماره: ۶۴/۱۳۳۱/۱۳۳۱
تاریخ: ۱۳۳۱/۱۳/۱۳

احکام	پېښه
<p>شماره حکم: ۲۸۷۷ تاریخ: ۱۳۳۱/۱۳/۱۳</p> <p>ملاحظه شده:</p> <p>تنقیص وجوه افغانی معادل مبلغ یک میلیون دالر امریکایی از کود (۹۰۰۰۰۲) حالت اضطرار و انتقال آن به بودجه ریاست مبارزه با حوادث ولایت خوست جهت توزیع به مهاجرین و زیرستان شمالی توسط یک هیئت منظور است.</p> <p>حامد کوزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان</p> <p>محمد اسماعیل محمد اسماعیل عبدالرزاق</p>	<p>به مقام عالی ریاست جمهوری افغانستان ا بنا بر شرایط دشوار محلی یک هاد از پانصدگان زیرستان شمالی از محلات اصلی شان به ولایت خوست مهاجر گردیده و به کمک مالی عاجل ضرورت دارند تا غرض رفع نیازمندی شان به آنها مساعدت لازم صورت گیرد.</p> <p>بنا منظور لقای وجیه اسان دوستی تعدیل ذیل را پیشنهاد مینماییم:</p> <ul style="list-style-type: none"> • تنقیص از کود (900002) حالات اضطراری معادل مبلغ یک میلیون دالر امریکایی به افغانی • توزیع بودجه وزارت مالییه معادل مبلغ یک میلیون دالر امریکایی به افغانی <p>تا بعد آنچه متذکره به فاسل های بیجا شده گمان فوق الذکر توسط هیات که از جانب مقام عالی توفیق میگردد بر طبق هدایت مقام معظم توزیع گردد.</p> <p>با احترام دکتر حضرت عمر "راخیلوال" وزیر عالییه</p>



تعصب و قبیله اندیشی غنی



پیشتر نیز کوتاه اشاره بی به ذهنیت قبیله بی و عوامل کارکردهای زیانبار غنی نمودیم. وقتی مواضع غنی را که در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، اداری همراه با صحبت هایش وضاحت یافته اند، در نظر آوریم، تعصب قبیله بی در آن بوی مشمنز کننده دارد. در گزینش افراد راز دار و دارنده تعصب مانند خودش، به ویژه وابسته گان به قبیله غلجایی علاقمند بود. یک تن از نزدیکترین همکاران وی که اکنون باران لعنت بر وی می بارد، حمدالله محب است. همانطوری که در عنوان پیشین دیدیم، خائنان را ناز و نعمت میداد و سخنی از محکمه سپردن آنها را تحمل نمی کرد. اما کسان دیگری را از کار برطرف و یا به محکمه می سپرد. عبدالرزاق وحیدی را که پیشتر نام بردیم از وزارت مخابرات، مانند داؤود نجفی زاده وزیر ترانسپورت برکنار کرد و نظیف شهرانی وزیر معادن و پترولیوم را به دادگاه عالی سپرد که اختلاس کرده است. خواستگاه نفرت زای این کارکرد جای دیگری جز احساسات قبیله بی نبود. موازی با آن افراد غیر مسلکی را که اندک انگلیسی فهم بودند و متهم به انواع کجرفتاری و خیانت میشدند، دوست میداشت. این ویژه گی غنی بر بنیاد مدارک بی شمار استوار است. متأسفانه آنانی که حتا ادای روشنفکری و روشنگری دارند، امانی پذیرند که عنصر قوم و قبیله در افغانستان کار کرد زیانبار و آسیب زا داشته، وقتی با این خواستگاه مواجه میشوند، پایشان می لنگد، در نتیجه از کاروان روشنگری و روشنفکری عقب می مانند و یا به دنباله روهای غنی تبدیل میشوند. تعدادی با حمله و رشدن به معترضین و منتقدینی که نقش عنصر قوم و قبیله را نیز می شناسند، با مستعار نویسی و یا چنان به تبلیغات مزاحمت آمیز روی می آورند. بر آنانی با نقاب می تازند که عطف به عنصر قوم و قبیله، محکومیت قبیله گرایی و دریافت این عنصر در تاریخ و در رویداد های چند دهه

پسین را در معرض سانسور قرار نمیدهند. در حالیکه الزامی در کار نیست که در تحلیل جامعه شناسانه، انگیزه یابی و پاسخ جویانه به چراها، مثلاً پاسخ به این پرسش که چرا کسانی محکوم میشوند که در و دیوار به خیانت آنها گواهی میدهند و قدرت بیشتر هم می یابند و در مقابل کسان دیگر به محکمه سپرده میشوند، عنصر نابخردانه قوم ستیزی چهره بنماید.

دور از امکان نبود اگر غنی در امریکا می ماند این بُعد از شخصیت او زمینه عملی نمی یافت و یا کمرنگ می بو. اما وقتی وی و اشخاص مانند وی وارد افغانستان شدند، در همیاری با افراد قبیله گرای داخلی، با سرنوشت یک جامعه چند قومی- قبیله پی و چند ملیتی بازی کردند. تعصب دل ناکنده قبیله پی که از فقدان تأثیر تحصیل بر وی نیز حاکی است، بود که در برخورد با جناح سلف فسادزای (حامدکرزی) آنرا در شکل اختلاف غلجایی و درانی به نمایش می نهاد. دنبال نکردن این ویژه گی موضوع تحویل دهی قدرت و خواستگاه تأمین ارتباط با طالبان را نیز روشن نمیکند.

در حالیکه خرد انسانی که در همچو جوامع میخواهد کار سالمی انجام دهد ایجاب میکند که انسان تحول طلب و ترقی جوی از چارچوب تنگ ذهنیت و علایق قوم و قبیله، برتری جویی و خوار شمردن دیگران بیرون آید، به استعداد سالاری (که در حکومت بیست ساله دو فاسد مفقود بود) توجه نماید و بر بنیاد آن عمل کند.

به یاد داشته باشیم:

غنی با داشتن علایق قبیله پی که کینه ورزی در برابر دیگران را در قبال دارد، نه اینکه مصدر خدمت سازنده به قبایل و اقوام پشتون کشور (جز تعدادی از افراد فاسد حلقه وی بودند)، نشد، بلکه آنها را نیز در وخیم ترین اوضاع و با دورنمای مهلکتری مواجه کرد.

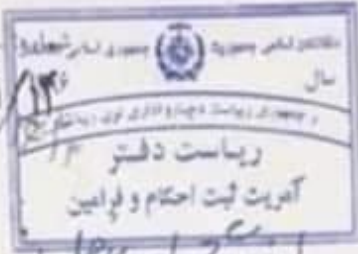
غنی و دهشت افگنی



پیرامون تمکین و دوستی گروه ویژه غنی یا حکومت اصلی در برابر تروریست ها و در مقابل موقع دهی به مرگ ده ها هزار افسر ارتش افغانستان، انبوهی از شکایت ها فریاد ها و اعتراض ها در زمان ریاست وی دامن گسترده بود. آنچه ابراز نظر پیرامون برخی ویژه گی های غنی را با اطمینان همراه میسازد، این است که ابعاد شخصیت وی، یا آن ویژه گی هایی که در واقع با نقش وی، افغانستان و مردم مظلوم را بالتبع با اندوه های بی مانند مواجه کرد و در زمان ریاست جمهوری زیانبارش شناخته شده اند، همین شکایات روزانه است که همواره یادآوری میشوند.

در پهلوی چند ویژه گی او که برشمردیم، آنچه نقش محوری بر جای نهاد و اسباب خونریزی ها و اندوه های بسیاری برجای گذاشت، شانه خالی کردن وی از انجام وظیفه ضد دهشت افگنانه تروریستی میباشد. غنی از آغاز دارنده طرح و برنامه ضد دهشت افگنان طالبان نبود که به راهگیری، گردن بری، انفجار و انتحار رو به گسترش روی آورده بودند. مانند چند مورد پیشین، در اینجا نیز خود را ناگزیر می بینیم که همکاران وی در سطوح رسمی، خارج از کابینه گروه و یا حلقه خبیثه مانند امرالله صالح، سرور دانش و اشخاص مشهور به تیکه داران قومی و قدرت جویی نیز سهامت ابراز موضع علیه آنها را نداشتند و نیافتند. آنچه به ابعاد مصیبت افزود این بود که غنی در سطح عدم اتخاذ موضع نماند، بلکه گزارش های همه روزه حکایت از آن داشت که فعالیت های مبنی بر تقویه و حمایت طالبان را در ادامه برنامه زمان کرزی در پیش گرفته است. برای انجام این برنامه مقام های اساس امنیتی، نظامی را زیر نفوذ حلقه خبیثه برد و به فریاد های خشم آگین اسیب دیده گان، اشخاص و رسانه های مطلع افزود.

۴۷
۱۳۹۹/۱/۱۳



حکم

رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

در مورد تقرر و تبدل قوماندانان امنیه ولسوالی ها

به منظور ایجاد اداره سالم و تعیین افراد متعهد، صادق و با تجربه در قوماندانی های امنیه ولسوالی ها که مستقیماً با اقشار مختلف مردم در ارتباط اند، وزارت امور داخله مکلف است تا منبهد تقرر و تبدل قوماندانان امنیه ولسوالی ها را در مشوره و هماهنگی با دفتر شورای امنیت ملی اجراء نماید.

محمد اشرف غنی

رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

در حکم و یا دستور عبدالرحمن خانی غنی از "ایجاد اداره سالم و تعیین افراد متعهد" تذکر رفته است. در حالیکه در چارچوب تعهد به همکاری با طالبان، وظیفه بی را که در حیطة صلاحیت وزارت داخله بود، به محب یا عضو گروه حلقه خائن سپرد.

راهی را که حکومت وی در پیش گرفت، کمک رسانی و دیدار های پشت پرده با طالبان بود و در مقابل، عدم اکمالات نیروهای امنیتی و نظامی، عدم توجه به غذا، به وسایل نظامی به قطعاتی بود که از طرف طالبان به قتل میرسیدند و یا زخمی میشدند. به کار گماشتن قوماندانها و کسانی که دلبستگی به طالبان داشتند، کوتاه کردن کسانی که آماده انجام وظایف قانونی بودند، سبب شد که ده ها هزار جوان به خون بگلطند و ده ها هزار خانواده در ماتم بنشینند.

به این ترتیب بود که روز تا روز طالبان تشویق بیشتر شدند که مناطق بیشتر را بگیرند، زیرا در سطح جهان چنین نمونه از حکومتداری خائنانه شاید دیده نشده باشد. پس پر واضح بود که گروه طالبان در اوضاعی که از نشست ها و جلسه آخرین دوحه دلخوشی داشتند و چراغ سبز را از سوی امریکا نیز میدیدند، در همنوایی با گروه غنی در غیاب آگاهی یک تعداد از فرزندان حیران و دارنده دل پرگریان، به سرعت در اشغال مناطق بیفزاید. در نتیجه وقتی مناطق پائین به تصرف طالبان در آمدند و یا دقیقتر تحویل شدند، دامنه نارضایتی و شکایت بالا گرفت، گروه خبیثه غنی لاف و گزاف، شکایت، روی آوردن به مسافرت به امریکا و سخن سخیف، خائنانه و شیطننت آمیز عقب نشینی تاکتیکی را مطرح کرد. در نتیجه چنان سیاست خائنانه بود که 26 ولایت در اختیار طالبان و بارهنمایی های پاکستان قرار گرفت.

"26 ولایت چطور و در کدام تاریخ به دست گروه طالبان سقوط کرد.

- 1- نیمروز بتاریخ 14 اسد 1400
- 2- جوزجان بتاریخ 15 اسد 1400
- 3- تخار بتاریخ 15 اسد 1400
- 4- کندز بتاریخ 16 اسد 1400
- 5- سرپل بتاریخ 17 اسد 1400
- 6- سمنگان بتاریخ 18 اسد 1400
- 7- فراه بتاریخ 19 اسد 1400
- 8- بغلان مرکز (پلخمری) بتاریخ 19 اسد 1400
- 9- بدخشان مرکز (فیض آباد) بتاریخ 20 اسد 1400
- 10- غزنی بتاریخ 21 اسد 1400

- 11- هرات بتاريخ 21 اسد 1400
- 12- هلمند بتاريخ 21 اسد 1400
- 13- کندهار بتاريخ 21 اسد 1400
- 14- بادغیس مرکز (قلعه نو) بتاريخ لیل 21/22 اسد 1400
- 15- زابل مرکز (قلات) بتاريخ لیل 21/22 اسد 1400
- 16- غور مرکز (فیروز کوه/چخچران) بتاريخ 21/22 اسد 1400
- 17- لوگر مرکز (محمدآغه) بتاريخ 22 اسد 1400
- 18- ارزگان مرکز (ترینکوت) بتاريخ 22 اسد 1400
- 19- وردگ مرکز (میدان شهر) بتاريخ لیل 22/23 اسد 1400
- 20- پکتیا مرکز (گردیز) بتاريخ لیل 22/23 اسد 1400
- 21- پکتیکا مرکز (شرنه) بتاريخ لیل 22/23 اسد 1400
- 22- کنر بتاريخ لیل 23 اسد 1400
- 23- فاریاب مرکز (میمنه) بتاريخ لیل 23 اسد 1400
- 24- دایکندی مرکز (نیلی) بتاريخ لیل 23 اسد 1400
- 25- بلخ مرکز (مزار شریف) بتاريخ لیل 23 اسد 1400
- 26- لغمان بتاريخ لیل 23 اسد 1400"

...

از جمله ولایات سقوط کرده 19 ولایت (نیمروز، کندز، سرپل، سمنگان، غزنی، بغلان، بدخشان، زابل، بادغیس، غور، لوگر، ارزگان، وردگ، پکتیا، پکتیکا دایکندی لغمان بلخ فاریاب) بدون درگیری سقوط کرده و صرف 6 ولایات (فراه، تخار، جوزجان، هرات، هلمند و کندهار) با اندک درگیری های وقفه دار سقوط کرده است.

میدان های هوایی که در اختیار طالبان قرار گرفت:

میدان هوای کندز.

میدان هوای شیندند.

میدان هوای هرات.

لوای های اردوی ملی که به طالبان واگذار شده:

لوای دوم فرا مربوط ظفر.

لوای سوم غزنی مربوط تندر.

لوای دوم شبرغان مربوط شاهین.

لوای دوم قلات مربوط آتل .
لوای پنجم سرحدی هرات مربوط ظفر.
لوای سوم بادغیس مربوط ظفر.
لوای چهارم غور مربوط ظفر
لوای اول هرات مربوط ظفر.
لوای چهارم ارزگان مربوط آتل.
قول اردو های که در اختیار طالبان قرار گرفته:
قول اردوی 217 پامیر در کندز.
قول اردوی 207 ظفر در هرات.
قول اردوی 215 میوند در هلمند.
قول اردوی 205 اتل در کندهار.
(بهترین نیوز)

اندکی از دروغ های غنی

"کفش هایت را بهانه مکن
رفتن دل میخواهد نه پا...!"
(مینا ساحل)

دروغ که در تاریخ حکومتگران اندک چهره ننموده است، گاهی شاخدار میشود. در باب دروغ شاخدار گفته اند که چنان دروغی را گویند که آدمی از شنیدن آن شاخ در آورد. "دروغ هر چند چربتر، بهتر. دکتر گوبلز وزیر تبلیغات آلمان نازی معتقد بود که دروغ هر چند بزرگتر باشد انکار و تکذیب آن دشوارتر خواهد بود، یعنی آن قدر بزرگ و با عظمت جلوه می کند که فرصت نمی دهد شنونده در صحت یا سقم آن تأمل و تفکر کند."

دریافت و شناخت دروغ در تاریخ افغانستان که میتواند برگهای جالب و دلچسپ و عبرت دهنده را برای ما نشان بدهد، خوب است که یکی از برگهای آن تشخیص بزرگترین دروغگوی باشد. اگر با اطلاعات حاشیه یی به سراغ آنها برویم، آنچه را اشرف غنی احمدزی گفته است، وی را در قطار بزرگترین دروغگویان و مکاران می نشاند.

"مکر و حيله، شغل آن شياد بود
حرف آرامش، فقط فرياد بود." (محمد جواد حسيني)

مثلاً هنگامي که گفت: "ما شير هستيم، شير، پيش نيای که ميخوريمت"، وقتی مخاطب اش، پيش آمد،
خلق خدای دیدند که وی شير نه، بلکه بدتر از روباه بود.

"وطن را به دشمن رها کرده رفتی

چه بيهوده کارخطا کرده رفتی...

همه گفته های تو باد هوا بود

چوپوقانه آخر هوا کرده رفتی

نکردی وفا عهد و پيمان خود را

به خویش و به مردم جفا کرده رفتی... " (نسيم اسير)

در گرم گرم پیشروی و یا در واقع موقع دهی به طالبان گفت: "ما مصمم هستيم که حملات آنها را دفع
کنيم." (رويتز) اما مصمم نبود .

در این موضع وگفتار وی نیز دو دروغ نهفته بود. نخست غنی مخالف تروريست ها نبود. دوم لافوک
دروغگوی بود که اندکی هم حتی برای ادعای مشارکت در قدرت مقاومت نکرد.

گفت: " سال ۱۳۹۹، سال اتحاد و اصلاحات است. افغانستان زمانی به صلح خواهد رسيد که همه مردم

بر عليه فساد مبارزه کنند." (فرياد نوری گزارشگر ویژه - اينديپندنت فارسی. شنبه ۲ فروردین ۱۳۹۹ برابر با ۲۱

مارس ۲۰۲۰)

اما خودش فساد گستر و چپاولگر بود.

رفت قندهار" با نیروهای ارتش در قول اردوی ۲۰۵ اتل دیدار کرد و در سخنانی گفت: گفتگوهای صلح

را بر اساس خواست و رهنمایی لویه جرگه مشورتی صلح به پيش می بریم، صلح هدف ماست، اما بالای

نیروهای امنیتی و دفاعی کشور هرگز معامله نمی کنم. رئیس جمهور تصریح کرد که پس از توافق صلح

در کمیت شما کاهش نخواهد آمد، چون حضور شما تا زمان تامین امنیت کامل در سراسر کشور،

ضروری و حتمی است. (جولای ۲۰۱۹- راه مدنیت) دروغ گفت و چنان نکرد.

گفت من فرار نمی کنم. از شاه امان الله و نجیب الله هم مثال آورد. اما فرار کرد و بد فراری!

مانند سایر موارد چيغ نفرت انگيز زد و گفت:

"دا می کور ده، دامی گور ده" (اینجا خانه ام است، اینجا قبرم است!) جرت!

دروغگویی های چنان شهرت یافت که در مطبوعات آماج افشأ گری و حملات جدی قرار میگرفت. دوست عزیزم، رگ و راست گویی به پیری رسیده، پرتو نادری ارجمند که ابعاد مفاسد و دروغگویی های غنی را میدید، پای قرینه یی را از سرچپه کاری های وی با داستانی از اکوان دیو که در شاهنامه است در میان آورد و هوشدار داد که آنچه این مردک میگوید، به آن عمل نمیکند، عمل مخالف انجام میدهد. اکوان دیو که باری رستم را به چنگ آورده بود، به او گفت که کجا بیندازمت، به کوه و یا به دریا؟

یکی آرزو کن که تا از هوا

کجات آید افگندن اکنون هوا

سوی آبت اندازم ار سوی کوه

کجا خواهی افتاد دور از گروه

چو رستم بگفتار او بنگرید

هوا در کف دیو واژونه دید

چنین گفت با خویشان پیلتن

که بد نامبردار هر انجمن

گر اندازدم گفت بر کوهسار

تن و استخوانم نیاید بکار

بدریا به آید که اندازدم

کفن سینه ماهیان سازدم

وگر گویم او را بدریا فگن

بکوه افگند بدگهر اهرمن

همه واژگونه بود کار دیو

که فریادرس باد کیهان خدیو...

رستم که او را میشناخت و در دل، افتادن به دریا را میخواست، در پاسخ اکوان دیو گفت، مرا به کوه بینداز. همان بود که دیو او را به دریا افگند.

ما نه اینکه رستمی نداریم، بلکه چشم در راه چنان رستم بودن، گره گشای چالش های کم مانند نتوان باشد. اما این اکوان دیو موجود و کنونی را مداحان و متملقان و مگس های نشسته بر دور دسترخوان جیره خواری آرایش هم دادند تا ملیونها انسان درد دیده و محتاج کمک و دلسوزی را در کام بلیه عظیم فرو برد و بعد راه فرار در پیش گرفت.

تا اینجا اندکی را از دروغ‌گویی های وی آوردیم. زیرا اگر عمر را چند صباى دیگر با ما وفا بودی، در آنچه با عنوان دروغ در تاریخ فغانستان در نظر گرفته شده است، از وی بیشتر بیاوریم.

اما گفتنی است که هنگام مکث به دروغ‌گویی های غنی، دروغ ها و دیده درایی او را طی دو مرحله باید در نظر داشت. یکی آنکه پس از آمدن با نیروهای امریکایی، در زمان همکاری با کرزی و ریاست جمهوری اش شنیده شده است و دیگری پس از فرارش. تصور میشود بار آزار و اذیت دروغ‌گویی وی پس از رفتن به امارات عربی، همچنان مردم را می آزارد. از آن میان است، نخستین دهن گشودن وی پس از فرار و دروغ فرصت نیافتن که پای در کفش کند. یا اینکه تصمیم داشت به سوی خوست برود. در پاسخ فرصت نیافتن و سخن از دسترسی به کفش نیافتن، بسیار پرداخته شده است. من در اینجا سخنی را باز می آورم که بسیار رسا است و سرشار از پاسخ جامع، سخنی را که در صدر این عنوان نیز نشاندم.

"کفش هایت را بهانه مکن

رفتن دل میخواهد نه پا...!"

(مینا ساحل)

و در باره چند دروغ دیگرش:

«اشرف غنی میگوید: "کسانیکه به زبان بیگانه صحبت میکردند، نه پشتو و نه دری، در ارگ داخل شده و اطاق به اطاق می گشتند تا مرا پیدا کنند".

واه واه، این هم شد دلیل فرار؟

نابغه درجه دوم دنیا، بعد از ۷ سال زعامت چنان بی خبر است که دشمن به اطاق های ارگ می رسد و او قادر نیست قطعات کماندو و گارد جمهوری را سوق دهد و به حرکت در آورد!

بعد میگوید که: "اگر می ماندم، در کابل خون ریزی می شد."

باید از او پرسید که بین کی و کی خون ریزی می شد؟ کسی به نفع تو و به دفاع از تو بر نخاست که خون ریزی شود. لذا منظور از خون، خون خودش است، نه دیگران.

راستی که بین درس دادن و معلم بودن، تا سر قوماندان اعلی بودن، از زمین تا آسمان فرق است.

"ترکانی د بیزو کار ندی!"» (داوود ملکیار. 19 اگست 2021. صفحه فیسبوک)

تصمیم امریکا

امریکایی ها از مدتها پیش تصمیم گرفته بودند که نیروهای نظامی خود را از افغانستان خارج کنند. آنها با کارگر افتادن برنامه های نهاد های امنیتی امریکا و پاکستان، بر بنیاد این برداشت که میتوانند طالب را "رام" کنند، نباید به سرکوب طالب بپردازند، میتوانند از طالبان استفاده کنند، بود که تصمیم بیرون کردن قوا را وضاحت میدادند. چنان تصمیم بود که عنصر شیاد و خائنی مانند زلمی خلیلزاد میتواند دست بازتر بیابد و تعهد نامه دوحه را سازمان بدهد. این در حالی بود که حکومت کرزی و غنی با توجه به علایق به طالبان، این تصمیم را تکمیل میکردند.

این سخنان واضح و قاطع گمانی برجای نمی نهاد که حکومتگران و نهاد های شکل گرفته در یک کشور در مدار تصامیم خارج، ناگزیر به اطاعت و فرو بردن سر تعظیم اند:

آمریکا خواهان پایان حضور نیروهایش از افغانستان است که تا پایان ماه آینده (اگست) به اتمام برسد. این موضوع را جو بایدن، رئیس جمهور امریکا اعلام کرد... " بایدن" گفت: ما برای ساختن کشور افغانستان به آنجا نرفتیم. این تنها وظیفه و مسؤولیت مردم افغانستان است که در مورد آینده خود و چگونگی اداره کشور شان تصمیم بگیرند. من نسل دیگری از امریکایی ها را به جنگ افغانستان نمی فرستم. (توسط یورونیوز با • dpa 2021/07/09)

ابلاغ چنین خبری که بدون گمانه زنی، پیشتر از کانال های دیگری نیز به سمع حکومت افغانستان رسانیده شده است، قدرت یافته گان وابسته را در دلهره و نگرانی فرو می برد.

وقتی برخی ماموریت یافته گان و دست نشسته گان در چوکی قدرت لم دادند، فراموش میکنند که آن مقام را دایم العمر نخواهند داشت. نمی اندیشند و نیندیشیده اند که با تغییر رهبرد ها، دوران مصرف مستخدمین هم میتواند به پایان برسد. آنانی که مانند اشرف غنی در سمت و سودادن هر حرکت پسر ونده وزینبار برای افغانستان دست باز یافتند، گمان کرده اند که در تغییر تصامیم قصر سفید هم دست باز دارند!

اما تجارب نشان داده اند که اگر شخص و حلقه وابسته به امکانات خارج سر مخالفت جنبانید، تصمیم گیرنده گوشمالی اش میدهد. این گوشمالی را ببرک کارمل دید. از روی حرکات اشرف غنی بر می آید که با توجه به حکمروایی- استبدادی و دست بازی که در اعمال جفا ها در حق مردم افغانستان یافته بود، همچنان سؤ استفاده از پولهای کمک شده؛ نخست این خواب و خیال را در برداشت که طالبان به ریاست او مانند گلبدین ببیوندند. بعد که سیر اوضاع و گوشزدهای جدی تصمیم گیرنده گان را شنید و دید، پای مشارکت در قدرت را در میان آورد. در واپسین ماه های حکومت واقعاً خانناشه اش، غنی خود شیفته، آغشته به امر و نهی و دست باز داشته در هر امری از امور، بیشتر با بحرانی روحی- سیاسی مواجه بود. اما میکانیسم علایق به طالبان به کار کرد خود او چنان ادامه می یافت که غنی حتا اگر در پی

تبارز نارضایتی می بود، جلو آنرا گرفته نمیتواست. گماشتن افراد طالبان دوست در ولایات و دیدار های پشت پرده از طریق حمدالله محب و دیگر خائنین که در تسریع تحویل گیری قدرت می انجامید، غنی را بیشتر بی پایه و بی مایه به سوی ورشکستگی می کشانید.

عنصری که به قدر کافی حرام خورد و اندوخت، یاران حلقه خبیثه را فربه تر کرد، اما توان رفتن به لوگر، زادگاه اش را نداشت، طالبان یا نیرویی را که حمایت کرد و تقویۀ مالی- نظامی، دید که او را دست نشانده امریکا می نامند و ناپذیرفتنی. دولت امریکا را که شهروندی آنرا دارد و با تصامیم آنها وارد کشور نخستین خود، افغانستان شد، دید که به وی نیازی بیشتر ندارد و از مدتی گواه تحقیر و توهین آن مانند رفتار دونالد ترامپ در میدان هوایی بگرام و یا آنچه از طرف آنها هنگام سفر با تمام "اراکین" در میدان هوایی واشنگتن دید و بسا رفتار ها و گوشزد هایی که تا هنوز ندانیم، در چنین وضعیت برای یک حکومتگر با ویژه گی های بز دلانه غنی چه راه دیگری جز فرار میتواند در چشم انداز قرار بگیرد. از اینجا بود که اومدتها پیش از فرار، تدارک آنرا دیده بود.

غنی به چه می اندیشید؟

اگر غنی و یا کرزی که دست نشسته گان بودند، با قدرت جویی، در برابر تصامیم مرکز فرستنده سر نارضایتی نشان داده اند، این پرسش را در میان می آورد که به چه و چگونه می اندیشیدند؟

حمایت دستگاه های کرزی و غنی از طالبان در پهلوی مشوره های زیانبخش زلمی خلیلزاد، تلاش های بی وقفۀ پاکستان و اطمینان از اینکه گروه طالبان نیز بار می برد، وضاحت میدهند که نهاد های مشوره دهنده و تصمیم گیرنده امریکا تشویق بیشتر شده اند تا از خروج قوا جدی تر صحبت کنند. اتخاذ تصمیم امریکا مبنی بر خروج قوا از افغانستان، تعهد نامه ابلاغ نشده دوحه (جز اندکی) را به نفع طالبان- پاکستان بیشتر و بهتر سمت داد. اما غنی با آن خود خواهی و خود شیفته گی شهرت یافته اش، باید به طعم تلخ تحقیر مواجه شده باشد. به رغم تمکین و حمایتی که برای طالبان داشت، نیندیشیده بود که او مرحله از استفادۀ شدن را سپری کرده، بلکه در چند ماه پس از تعهد دوحه، ضمن سراسیمگی، سخنان و حرکات اش نشان میداد که با سپری شدن هر ماه و هفته، در حالیکه ابتکار عمل مطابق برنامه استراتژیک مبنی بر تقویه طالبان، افزون بر کارکرد شبکه حلقه خبیثه در همه ولایات، در دست پاکستان و ستون پنجمی ها نیز می افتاد. همزمان غنی درمانده تر و بیمارتر به اوضاع می نگریست. گروه طالبان که برای تحویل گیری معامله گرانه قدرت به اصطلاح "شیرک" شده بود، شاید غنی بیمار جاه طلبی- خود شیفته در اندیشه دریافت حسن نیت و پاداش سیاسی خدماتی بود که برای طالبان انجام داده بود. مانند تحقیری که از سوی

ولینعمت دید، گروه طالبان هم دیگر نیازی به او که به حیث دست نشانده یادش کردند، نداشتند. طالبان دل امریکا را به دست آورده بودند. مشاطه گری های کشورهای منطقه را هم دریافته بودند.

پس آدم تحقیر شده، رانده شده از هر طرف و در مانده که طرف مردم را بیشتر از دست داده بود، در بستر چنان بحران که از همه جای بر او نفرت می بارید، نقشه یی را طرح ریزی کرد که به دلیل خود شیفته گی و کودنی حلقه خبیثه به دامنه دروغ ها و رسوایی های بیشتر او افزود.

"غنی امروز کشور را ترک کرد.

هفت سال پیش مردم غنی را ترک کرده بودند!

اما او مشغول چیغ زدن بود و صدای کسی را نمی شنید!" (احسان الله سلام)

همانطوری که بیشتر گفتیم، آدمی که نمی توانست حتی در وطن اصلی و زمان کودکی اش (لوگر) برود، به رغم آنکه شهروندی امریکا را داشت و همسرش از لبنان و امریکا را، به دروغ گویی ها و بدعهدی های بیشتر روی آورد.

در لافزنی و گزاف گویی "مقام سرقوماندانی اعلی کشور" را به رخ میکشید، مگر بطور بی مانندی به قوای دفاعی خیانت میکرد. جریان خائنه سپردن امکانات نظامی مناطق بیشمار و شهر ها را تسریع کرد. (به پیوست ها مراجعه شود). فرجامین اقدام او که با ترجیح دادن شبکه حقانی آشکار شد نا گهانی نبود. تیکه داران قدرت و زر اندوزی را که گاهی کرزی و وی بر زمین زده و باری بلند کرده بودند، با مهارت فرستاد پاکستان.

او از گذشته ها بنابر علایق قبیله یی آن گروه را در میان شاخه های طالبان طرف توجه ویژه داشت. دستیار همه کاره و شریک همه جنایات و خنجر زنی بر نیروهای امنیتی و ارتشی، حمدالله محب، در ادامه تماسهای پیشین، پیغام به کابل خوش بیاید، را فرستاده بود. چه بسا نیروهای آنها بیشتر در کابل جابجا شده بودند.

او فرار کرد. پیرامون جزییات فرار خاننانه اش، آنقدر نوشته و گفته شده و مردم کشور ما و جهان آنقدر مطلع استند که نیازی به تکرار نمی رود. نکاتی که در آینده منتشر شوند و ارزش تبصره را داشته باشند، میتوان به موقع به آنها پرداخت.

او فرار کرد زیرا خاین بود و خاین همواره خایف است.

..."

از فرار اش با کسی رازی نگفت

جز دروغ و جز دغلبازی نگفت

هیچ مهری از وطن بر دل نداشت
هم وفا بر آب و خاک گل نداشت
هم خودش هم همسرش بیگانه بود
بر سرش مغزی نداشت دیوانه بود
پول ملت را همه دزدید و رفت
بر شعور مردم اش خندید و رفت
مستشاران اش همه بد نام بود

مثل سگ بر صاحبان اش رام بود... "(محمد جواد حسینی)

غنی و دار و دسته اش پول بسیاری دزدیده بودند. هیچ ضمانتی نبود که با آن پول در افغانستان خوش بگذرانند. اندیشیده بود که با سرمایه دزدی شده در خارج میتواند بقیه عمر ننگین را با بهره مندی از همه امکانات سپری کند.

آری غنی رفت و به زودی به عنوان خائن ترین ها در تاریخ افغانستان شهرت یافت و با لقب فاسد ترین مرد سال 2021 در سطح جهان نیز نام یافت. اما کارکرد های او و فرارش درسی گوش آویز تاریخ کرده است که سزاوار توجه و گرفتن عبرت آینده گان است.

این هم همواره شایان یادآوری است، آنهایی که به پیشینه جهاد می نازیدند، همچنان زر اندوزان رفته از خارج که در دریای از دالره های فرستاده شده، شنا کردند، به دلیل بسته گی به دستگاه مافیایی چنان غرق شدند، که پاداش نصیب شده غنی به عنوان فاسدترین فرد، آنها را هم بی نصیب نگذاشته است. آنهایی که دنبالچه حقیرکری و غنی بودند و هیچکدام از همیاری های مختلف برای تحقق پروژه های خائنه و ضد مردمی دریغ نکردند، مانند غنی خائن از سرزنش تاریخ و مردم ستمدیده در امان نیستند. چنان است که همه خائنان خایف، راه فرار در پیش گرفتند.

ممکن است که گروه دهشت افکن طالبان با توجه به دامنه این نفرت، برای خوشنودی بخش هایی از مردم دادن جزا برای آنها را در دل داشته باشند، اما اکنون به جلب و بازگشت انانی بیشتر نیاز دارند که در گذشته به عنوان ستون پنجم در خدمت آنها و پاکستان بوده اند.

شایعه بازگشت غنی به افغانستان اگر به حقیقت بپیوندد، نه اینکه اندکی از چالش های فرا روی طالبان نخواهد کاست، بلکه لقب بزرگترین فاسد و خائن و فراری را از نام او دور نمیکند. جیره خواران و مگسان دور دسترخوان حرام او که هنوز از شکر افشانی و "بابا" گویی و توجیه فرار او ابا نورزیده اند، در تداوم اغراض خائنه، هیچ که نشد به نفع دهشت افکنان جهالت گستر دریغ نخواهند کرد. از شکر افشانی دست مزد بگیران غنی گفتیم، سخن نویسنده گرامی احسان سلام قد برافراشت که:

"حالا شماری، برای توجیه فرار غنی، چنان شکر افشانی‌هایی می‌کنند که می‌ترسم "تاریخ افغانستان" به «مرض شکر» گرفتار شود!"

چند پیوست

طی سالهای حکومت کرزی و غنی، گزارش‌هایی انتشار می‌یافت که به ارتشی‌ها رسیده‌گی نشده، غذا و سایر اکمالات مورد نیاز نمیرسد. همچنان گزارش‌های متعدد و روبه‌فزونی نهاده دریافت میشد که نفوذ ستون پنجم دهشت افگنان با حمایت حکومتی‌ها جان هزاران جوان را ستانیده است. در ماه‌های آخر عمر نکبت بار حکومت غنی که گروه خبیثه و همکاران‌شان مشغول تدارک فرار خود و سپردن امکانات و مناطق بیشتر به طالبان بودند، به رغم خیانت و تشریک مساعی سایر مسئولان، مانند وزیر دفاع و داخله و امنیت ملی، اندک نبودند آنانی که در تعهد و وظیفه ملی، وطنی و وجدانی وفادار بودند. اما تدارک دیده‌گان فرار و تحویل قدرت به طالبان مانع عمل و اقدام مقاومت جویانه آنها میشدند. تصمیم و گریستن افسر پاکدلی در رسانه‌ها بازتاب داشت که صاحب منصب وفادار به طالبان سلاح‌اش را میگرفت اما او از دادن سلاح و تسلیم آن با گریستن امتناع میورزید. نقشه چنان بود که تحویل دهی قدرت به طالبان چنان عملی شود که بینی طالبان خون نبیند. از میان انبوه گزارشها، به روایت و درد دل این نظامی گوش فرا دهیم:

سخنی درد آمیز از یک نظامی

"یادداشتی از جنرال ارسلا خان زاده:

ما تا آخرین لحظه جنگیدیم، گریستیم و گلوله خوردیم.

دو شب قبل از سقوط نظام، تماسی از طرف رئیس عمومی امنیت ملی، احمد ضیاء سراج صورت گرفت.

ما دقیق در همین شب آماده‌گی عملیات بالای یک زندان تروریستان را در ولسوالی مارجه هلمند داشتیم

که در آن تعداد از نظامی‌ها و مردم بیگناه اسیر بودند.

برای ما دستور داده شد که هیچ عملیات صورت نمی‌گیرد و عملیات‌ها را متوقف بسازید؛ هیچ عملیات صورت نمی‌گیرد و آماده شوید که چرخبال‌های UCH در 22 ساعت آینده می‌آیند و شما آماده‌گی عام و تام داشته باشید برای برگشت بر کابل.

فرمانده قطعات خاص ریاست 906 امنیت ملی هلمند، دگروال حضرت محمد محمدی بود. از سخن‌های رئیس عمومی امنیت ملی کشور همه ما تعجب کردیم. بار اول بود که رئیس عمومی برای ما اجازه عملیات را نمی‌دهد و دستور میدهد هلمند را با تمام پرسونل ترک کنید.

سخن او زهری بر وجود ما پاشید؛ همه یک سخن را میزدند: چرا ترک کنیم پایگاه را؟

فرمانده برای من گفت موضوع از چی قرار است جنرال صاحب؛ از چیزی که هراس داشتم همان صورت گرفت؛ معامله پنهان و ضمایم پنهان دوحه که جنرال انگلیس آقا برادلی برای من سال گذشته گفته بود همان به حقیقت تبدیل شد.

قوماندان قطعات خاص عملیاتی گفت من جای نمیرم و این پایگاه نزد من با ارزش تر از لباسم است. سوی دیوار اطاق اشاره نمود و با عصبانیت گفت این تصاویر را ببین جنرال صاحب اینان آنان است که بخاطر این هلمند نه بلکه برای جنوب غرب و آرامش وطن جانانه و جانبازانه از عزت و استقلالیت کشور دفاع کرده اند و شهید شدند و حالی من اینجا را بدون شلیک گلوله ترک کنم و برای چند تا اجیر و میجر پنجابی تحویل بدهم... هرگز نی هرگز نی.

برایش گفتم چی پلان داری چند روز مقاومت خواهد کردیم فکر کرده ای؟

با عصبانیت گفت فرق ندارد، ما می‌جنگیم شما اگر می‌روید بروید، هر کس می‌رود برود، من اینجا را زمانی رها میکنم که دیگر نفس در تن من نباشد.

دوباره با رئیس عمومی تماس گرفتم و گفتم ما هیچ جای نمی‌رویم من و حضرت محمد و تیم 121 نفری آماده دفاع از پایگاه ما، هلمند ما و اراضی او هستیم.

رئیس امنیت ملی از عقب تلیفون با فریاد گفت این یک دستور است! شما از دستور سر پیچی میکنید هشدار میدهم و برای بار آخر می‌گویم آماده‌گی ترک پایگاه را بگیریید در غیر آن مسؤولیت بعدی بر دوش تو و حضرت محمد قوماندان قطعات خاص امنیت ملی است .
و تماس قطع گردید.

به سوی تیم که تعداد ما در جلسه ۱۶ نفر بود دیده و گفتم دلگی مشرها، بریدمن‌های عزیز و تورن جنرال‌های دلیر گمنام در دقایق سختی قرار داریم. من نمی‌توانم با خون 121 نفر بازی کنم. جنرال دو ستاره از عقب میز بلند شد و اسلحه اش را بر میز گذاشت (و گفت) صاحب ما از روزی که وارد این وادی شده ایم ترک سر نموده ایم ما می‌جنگیم و من آماده ام هر کس که با ما نیست دروازه پایگاه باز است میتواند فرار کند.

جلسه با اکثریت آرا پایین یافت و تصمیم بر دفاع از لشکرگاه و کشور گرفته شد که با هماهنگی قول اردو 215 میوند که در راس آن سمیع سادات خائن قرار دارد و قومندانی امنیه پولیس جنرال خالد وردک تماس برقرار کردیم و خواهان تشکیل حقله زنجیری در بیرون از شهر و دروازه های شهر شدیم. بر خلاف تمام اصول سمیع سادات رفیق من و همکار ما بود تیم آماده شدیم و با تمام تجهیزات و موتر های نظامی به سوی قول اردو 215 میوند حرکت کردیم. جنگ در هلمند شدت گرفته بود. دشمن با تخنیک از تماس های افراد نفوذی و بزرگان کوشش به سقوط پوسته ها ، کندک ها ، و بیز های مقدس ما را داشت. والی هلمند اولین فردی بود که از لشکرگاه فرار نمود زمانی وارد محوطه قول اردو میوند در کمپ شوراب شدیم چرخبال Black Hack آماده پرواز بود سرباز ارتش را پرسیدم و گفتم آن چرخبال چرا روشن است .

سرباز گفت رئیس قول اردو نزد شما می آید. به همین خاطر با قومندان امنیه به سوی شما در حرکت اند. حضرت محمد فریاد نمود و گفت چرخبال را آماج قرار بدهید نگذارید فرار کنند... شلیک های پی هم ما بی نتیجه بود و رئیس قول اردو سمیع سادات، خالد وردک، قوماندان لوای اول، قوماندان لوجستیک قول اردو پا بر فرار گذاشتند. با وجود شلیک ها فکر نمودیم که چرخبال سقوط خواهد نمود مگر بخت به آن خائنان یاری نمود و توانستند تن به فرار دهند و ما در میان گرگ ها و معامله گران وطن تنها گذاشته شدیم. برای سربازان ارتش که از هر طرف و سو طرف ما می آمدن هیچ کدام آنان از معامله ننگین خبری نداشتند و همه در انبوهی از سوالات غرق شده بودند که چه جریان دارد؛ چرا نیروی های ریاست امنیت ملی چرخبال رئیس قول اردو را آماج قرار دادند؟

فرمانده نیروی های قطعه KKA ارتش هلمند نیز از موضوع تماس ما آگاهی نداشت و به همین خاطر از موضوع دور گذاشته شده بود که مبادا اگر یعقوبی خبر شود و سمیع نتواند فرار کند. خالد امیری نیز در پایگاه با ما در میان باقی مانده بود.

تصمیم را به رئیس قطعات خاص KKA صلاح الدین خان و جنرال خالد امیری جنرال سه ستاره و جوان دلیر ارتش سپردیم و در نبود وقت خواهان دفاع از پایگاه، تجهیزات نظامی و نیروی های نظامی شدیم..

چهار تصمیم اضطراری گرفتیم

1- بیشتر نظامی هایی را که صاحب فرزند و اولاد بودند بسیار با مشکلات قانع نمودیم تا با آمدن چرخبال به کابل بروند. با وجود که گلوی همه آنان را بغض گرفته بود و با چشمان اشک پر خدا حافظی با یک دیگر میکردیم.

2- تصمیم دوم این بود تمام شواهد استخباراتی اوراق و اسناد را به شمول دوسیه ها حریق بسازیم . این کار را به خاطر سپاهیان گمنام و سایر خطر های احتمالی آینده نمودیم.

- 3 تیم خالد امیری و فرمانده KKA باید نیز ترک پایگاه نمایند تا از تلفات بیشتر جلوگیری شود.

- 4 به نظامیان ارتش و کارمندان امنیت ملی که خانه های آنان در جنوب غرب بود، دستور دادیم که دو تصمیم بگیرند یا کابل بروند و یا با لباس های ملکی به سوی خانه های شان حرکت کنند و من و تیم ۳۷ نفری قطعات خاص امنیت ملی به رهبری حضرت محمد ، محمدی سوی ریاست امنیت ملی هلمند دوباره بر میگردیم تا در آنجا تا آخرین نفس بجنگیم. ما این تصمیم ها را بسیار با مشکلات سخت گرفتیم نمی خواستیم در این معامله ننگین اولاد های همکاران ما یتیم شوند. به همین خاطر ما تیم از جوانان را تشکیل دادیم.

توانستیم در 11 ساعت در 29 پرواز با سه هلیکوپتر UCH و C17 به شمول 691 نظامی را از کمپ شوراب بیرون بسازیم تعداد نیروی های ارتش کمپ شوراب بسیار زیاد بود ولی آنان در جریان یک هفته پیش به دستور سمیع سادات بر بهانه های رخصتی بر خانه های شان فرستاده شده بودند. قول اردو که ظرفیت هشت هزار نفر را داشت به تاریخ August 22 بیشتر از چیزی که تصور میکردیم باقی مانده بود.

در ضمن در پایگاه نظامی شوراب 7 دستگاه هلیکوپتر UH C60 BLACKHAWK نیز قبل از فرار سمیع سادات موجود بود در حالی که 6 عدد آن صبح یک شب قبل با تعداد از عساکر قطعات خاص بر کابل فرستاده شده بود. یک تیم ۱۷ نفری از بچه های قطعات خاص را وظیفه سپردیم تا از پایگاه و کمپ شوراب محافظت کنند که مبادا وسایل آن و سایر تجهیزات به غارت برده شود که بعد از دو روز سقوط کابل تیم ۱۷ نفری ما توانسته بود از کمپ محافظت کند. در حالی که در سراسر کشور تمام پایگاه ها و به شمول پایتخت در سقوط قرار گرفته بودند مگر نیروی های امنیت ملی ما بسیار با شهامت توانستند تا آخرین نفس های شان و گلوله های شان از آن کمپ محافظت کنند که متأسفانه در آن درگیری ها ۱۷ تن از نظامی های امنیت ملی قرار اسامی ذیل (خبیر ، اکبر ، میلاد ، وسیل خان، ریس خان، داود، هارون، ذبیح، جنت گل، صدیق، شکر الله، حبیب الله، عباس، ادريس، سنگر، مطیع الله و حمید الله به مقام والای شهادت نایل گردیدند.)

من و تیم ام با ۲۷ نفر از پرسونل بر سوی ریاست امنیت ملی کشور حرکت نمودیم و آنجا را پایگاه مستحکم برای دفاع ساختیم که متأسفانه با وجود کمبود نیروی ما بیشتر از ۲۱ ساعت مقاومت نتوانستیم چون ما در محوطه تعمیر قرار داشتیم و دشمن با استفاده از راکت های 82 , SPJ 9 , RPJ اطاق هایی را که ما از آن شلیک میکردیم هدف قرار میداد که با وجود انداختن های سنگین دشمن تیم ما ۲۱ ساعت در میان دود و باروت و گلوله های داغ نبرد جانانه و مردانه از عزت کشور و خاک مقدس ما محافظت کردیم و دیگر توان جنگیدن را نداشتیم.

متأسفانه با وجود یک شبانه روز جنگیدن با از دست دادن و شهادت ۲۲ تن از همسنگران و زخمی شدن من و ۵ همکار دیگر ما جنگ پایین یافت با وجود قوانین جنگی ما در جریان اسیر شدن و در حالی که زخمی بودیم شکنجه شدیم که این خلاف اصول جنگی می باشد. ولی ما به همکاری یک جنرال انگلیس و تیم صحنی صلیب سرخ با حالت زخمی بعد از هفت ساعت ما را تسلیم نمودند و بعد آن چیزی به یادم نه مانده است. چون زخمی بودم و دو گلوله بر بدنم اصابت کرده بود بعد از سه شبانه روز از حالت کوما بیرون شدم و آن زمان بود که فهمیدم من در تاریخ August 27 در شفاخانه نظامی داخل میدان هوایی کابل بستر بودم. "(استانبول- ترکیه موسسه مطالعات استراتژیک)

عبدالله خنجانی

غنی خاین و فراری دروغ میگوید

"من در هشت روز اول حضور طالب در کابل بودم و با شمار زیادی از مقامات امنیتی پیشین به شمول افسران ارشد رده اولی "پی پی اس" صحبت طولانی داشتم. هیچ اطلاع امنیتی مبنی بر تهدید جدی به جان غنی وجود نداشت، بلکه غنی پیش از فرار محافظین خود را اغفال کرده به وزارت دفاع فرستاده بود که گویا به سوق اداره می آید. در حالیکه ارشدترین مقامات امنیتی به شمول جنرال های محافظت اش منتظر آمدن غنی به وزارت دفاع بودند، از راه عقبی فرار کرد.

همزمان هیچ یکی از وزرای امنیتی خطر تهدید به جان غنی را تایید نکرده و نمی کنند. مهمتر از همه غنی و قبلن کرزی سالانه ده ها میلیون دالر را هزینه محافظت خود توسط "پی پی اس" میکرد و حتی اگر چنین تهدید هم وجود میداشت که برای رهبران کشور ها امر معمول است، تمام حکومت و نیروهای امنیتی را برای دفع تهدید در اختیار داشت.

همزمان غنی پیش از فرار از چنین تهدید با هیچ کس حتی معاونین خود و وزرای امنیتی صحبت نکرده بود و نمی خواست که پلان فرارش مثل داکتر نجیب افشا شود. مثلاً صالح چند ساعت بعد توسط شخص دیگری که من در مجلس حاضر بودم، از فرار غنی آگاه شد.

حقیقت این است که او خاین، بزدل و چپاولگر بود که لاش فزیک (بدون روح، وجدان و شرف) فرسوده اش را بر زنده گی ۳۵ میلیون انسان مظلوم ترجیح داد و بعد از غارت منابع مملکت راهی زنده گی رقت بار شد که لعنت دائمی خداوند، مردم و جهان تا ابد همراهی اش خواهد کرد.

در مورد دزدی پول چند موضوع جدی مطرح است:

۱ - پس از فرار غنی "پی پی اس" با پول باقی مانده درگیر شدند. جزییات باید واکاوی شود.

۲ - در هفته اخیر بخش بزرگ از پول فزیکي حکومت زیر نام "تخصیص اضطراري بخاطر جنگ" به اداره امور انتقال داده شده بود. خالد پاینده و نذیر کبیری به حیث سرپرست و معین وزارت مالیه مسؤولیت اخلاقي و وجداني دارند تا جزییات را باید با مردم شریک کنند.

۳ - ارگ و زیر مجموعه آن به ویژه اداره امور و شوراي امنیت، میلیارد ها افغاني پول "اوپراتیفي" داشتند که هیچ نوع سند رسمي برای هزینه اش نیاز نبود و فقط به حمایت سیاسی غني مصرف میشد.

۴ - شبکه وسیع اقتصادی محب در نهادهای امنیتی، فضلی در ریاست های خریداری، مالی و لوژیستیک وزارت ها، وافی امین در اداره امور و شبکه زنان و مردان فاسد رولا غزنی در وزارت های سکتوری انکشافی، مخابرات، گمرکات و معارف، صحت و صلح باید بررسی شود.

به ادعای شماری، شوراي امنیت، اداره امور و رولا غني از شماری مقامات باج هفته وار میگرفتند.

۵ - بررسی بین المللی باید در قرارداد های بزرگ تدارکات غني و رابطه چپاول کشور با شبکه دزدان گروهک محب، فضلی و رولا غني صورت گیرد.

حق مردم است که سایر همکاران سکتور مالی افراد با وجدان و وطن پرست در برابر این خاین و فرزندان سیاسی و زن چپاول گرش افشاگری کنند تا این خاین، بزدل، دروغگو مجالی برای توجیه و سفید کاری بربادی مردم و وطن را هرگز پیدا نکند.

ضمناً باید يك دادگاه بی طرف اخلاقي بین المللی برگزار شود تا همه فرصت افشاگری خیانت را داشته باشیم. البته من خودم بابت ۱۱ ماه کار در وزارت صلح آماده هر نوع دادگاه رفتن هستم. عبدالله خنجانی" (برگرفته از صفحه محمد اکرام اندیشمند)



با تحویل دادن قدرت به طالبان ده ها هزار راه فرار در پیش گرفتند. حکومت پاکستان در سرحدات با افغانستان، مانع رفتن به آنسوی شد. تعداد زیادی در گرمی روان سوز با تشنه گی و گرسنه گی در انتظار بودند.



آنانی که موفق میشدند خود را در میدان هوایی کابل به طیاره های فرار دهنده برسانند.



ترس از دهشت طالبان، چنان بود که برخی در بالهای طیاره های امریکایی جای گرفته بودند. پس از آنکه طیاره سرعت گرفت و ارتفاع، آنان به زمین افتادند و جان دادند. تاریخ چنین نمونه یی را ندیده بود.

چند بازتاب و واکنش



هنوز ساعتی از فرار خیانت آمیز غنی نگذشته بود که تاثیرات آن با ابعادی از پیامد ها وضاحت یافت. معلوم است وقتی "سرقوماندان اعلی"، فردی که حتی امور کوچکتری را نیز در حیطة نفوذ و مداخله حلقه اصلی ارگ می آورد، فرار کرد، نیروهای تسلیم نشده هم خلع سلاح شدند. خصوصاً که وزیر دفاع اش نیز ضمن انتشار خبر فرار رئیس جمهور و رسیدن موتر های طالبان به ارگ، فرار را بر قرار ترجیح داد. نخست شایع شد که غنی تا جیکستان رفته است، اما بعد معلوم شد که 52 نفر با چهار هلیکوپتر در تاشکند مرکز ازبیکستان فرود آمده اند.



فرار غنی و آمدن طالبان در کابل، موج گسترده‌یی از هراس و فرار از کشور را ایجاد کرد. هراسی که موجه بود و از برداشت دقیق از مارهای زخمی و برگشت آنها حکایت میکرد. صحنه‌های دلخراش و اشک آور میدان هوایی کابل که بازتاب جهانی داشت، همراه بود با نكوهش و محکومیت فرد مقصر بیشتر و دارو دسته اش.

در مطبوعات غربی و آنانی که در گذشته برای غنی لقب "متفکر دوم" را ارزانی کرده بودند، نكوهش وی تا جایی رسید که در نام یافتن "بزرگترین فرد فاسد سال 2021 بی تأثیر نبود. از میان انبوهی گزارش های محکوم کننده وی، در اینجا اندکی را می آوریم:

" هیچ کس در افغانستان مانند اشرف غنی، رئیس جمهور فراری تا این سطح منفور نبوده است..." (20.08.2021 Die «Neue Zürcher Zeitung. Andrea Spalinger

اما در رسانه های گوناگون هموطنان ما، اطلاع از اوضاع درد انگیز مردم و صحنه های میدان هوایی سبب شد که بیشتر به فرار غنی همراه با محکومیت وی پرداخته شود.

هنرمندان، نقاشان، شاعران، طنز نویسان، تحلیل گران و کنشگران سیاسی چنان بر وی و خیانت مرتکب شده اش پرداختند که مدافعین و "بابا" خوانده هایش را به سکوت کشانید و یا با مستعار نویسی، راه دفاع از طالبان و فحاشی معترضان را در پیش گرفتند.

پائین میخوانیم:

لطیف ناظمی

صبحدم ناگه بساط خویش را برچید و رفت
هستی و دارایی یک ملک را دزدید و رفت
روی دوش مردم بیگانه آمد سوی ما
از کنار ما نهران یک روز رخ تابید و رفت
سالها دامی برای فتنه‌اش افگند و ماند
سالها تخم نفاقی هر طرف پاشید و رفت
جیغ زد؛ دستان خود لرزاند؛ حرف یاوه گفت
عاقبت با حرف‌های یاوه‌اش کوچید و رفت
رفت پنهان همچو دزدان از بر مادروطن
تخم ننگی در کنار نام خود پاشید و رفت
لاف زد، پیمان سپرد و بر سر پیمان نماند
ابر بود اما نبارید و فقط غرید و رفت
گفت هرگز مثل آن شاه فراری نیستم
*خود فراری شد به ریش ملتش خندید و رفت. (صفحه لطیف ناظمی)

شریف حکیم

قتل گاه

سالی گذشت و سلطه دیو سیاه ماند
برنامه های وحشت و وحشی سپاه ماند
رفتند حامیان تمدن ولی به جا
این خانه خرابه و مطلق تباه ماند
دادند ما به گله گرگان خون مست
دنیا که بارها به سر ما کلاه ماند
دنیا فراخ و لیک به دل های تنگ ما

امید دست یابی یک سرپناه ماند
خورشید برنگشت و سحر چشم وانکرد
چشمان سرخ صبح اگر چه براه ماند
قاتل که رفت جانب می خانه خدا
آدم کشی چو رسم در این قتل گاه ماند
آن که به فکر کوچک ما بود بس بزرگ
آن دورها نشست و فقط یک گواه ماند
شریف حکیم
اگست ۲۰۲۲ سدنی

افغانهای آسترالیا

"در یک طیاره اشرف غنی، رونالدو، شاهرخ خان و یک مرد دیگر به همراه پسرش بود؛ که ناگهان طیاره خراب می شود و در حالت سقوط قرار گرفته و زنگ خطر به صدا در می آید.
در آن وقت فقط چهار چتر نجات (فراشوت) بود.
اولتر از همه رونالدو می گوید: من بهترین بازیکن جهان هستم و جهان به من نیاز دارد. یک فراشوت را گرفته و خود را از طیاره بیرون انداخت.
دوم شاهرخ خان می گوید: من بهترین سینماگر هستم و وطنم به من نیاز دارد و یک چتر نجات را گرفته او هم خود را از طیاره بیرون انداخت.
سوم اشرف غنی می گوید: من مغز متفکر جهان هستم و دنیا به من نیاز دارد و یک چتر نجات را گرفته، او هم خود را از طیاره بیرون انداخت.
مرد بیچاره که با پسرش تنها در داخل طیاره باقی ماندند، برای پسرش می گوید: پسر من گذشته و اما تو آینده پیش رو داری، یک چتر نجات باقی مانده، خود را نجات بده و برو.
پسرک گفت: نی پدرجان، دو دانه چتر نجات مانده است.
پدرش گفت: چطور؟

پسر گفت: همین نفر بیشتر که خود را مغز متفکر می گفت، کیف (بیک) مکتب من را گرفته و خود را از طیاره بیرون انداخت و حالا دو تا چتر نجات برای هر دوی مان باقی مانده است." () روبرداشت. افغانهای آسترالیا

*

عتیق الله خیل

نامه اشرف غنی به "سازمان گزارش دهی فساد و جرایم... " و جوابیه این سازمان "

"...اخیراً مطلع گردیدم که آن سازمان محترم از رهگذر فساد و ناشایسته گی فاحش و خیره کننده من، از میان هزاران نامزد، مرا مستحق درجه اول جایزه دانسته است. بنابراین خواهشمندم هرچه زودتر این جایزه به صورت نقدی برایم پرداخت گردد تا چند روزی در این ایام سخت مهاجرت فوت و لایموت من و بانوی اول کشور گردد.

همچنان به اطلاع شما می رسانم که من این جایزه را با برادرم حامد کرزی، دبل عبدالله، صالح و محقق و چند برادر دیگر تقسیم می نمایم زیرا آن ها نیز در بوجود آوردن این اوضاع سهم برارنده یی داشته اند. بناءً آن ها را نیز مستحق درجه اول می دانم..."

از جوابیه سازمان گزارش دهی...

"...چندسال قبل لقب دومین مغزمتفکر جهان به شما داده شده بود. ما در مورد صحت و سقم آن چیزی نگفتیم و هم ندانستیم که اگر شما دومین مغز متفکر بودید، پس اولین مغز متفکر جهان کی بود؟ حالا اما معلوم شده است که شخص اعطا کننده این لقب برای شما، اولین احمق درجهان بوده است! بنابراین از روی همکاری لطف نموده و آن شخص را برای ما معرفی نمایید تا جایزه اولین احمق درجهان را به او اعطا نمایم تا در اسرع وقت نوبت تق دیم کردن جایزه به شما هم برسد!..." ()

*

مسعود خلیلی

ای اشرف غنی!

ای بزدل قبیح!

ای زشت بد کلام!

ای خود فروش قرن!

ای کرگس زمان!

ای گرگ پیر ناکس نامرد بی وقار!

ای روبه مکار!

ای خرس بد ضمیر!
ای برده ی اسیر!
ای خود فروش قرن،!
ای رهن کبیر!
ای کلب پاچه گیر!
ای بیحیای قوم!
ای شرم روزگار!
ای عار ملت!
ای ننگ شرق و مردم پر افتخار ما!
ای آنکه موش وار!
با پول بیشمار!
با چند دزد و رهن خاین گریختی.
آری گریختی.
ای اشرف غنی!
با آنکه روزها،
در پیشگاه ملت بیچاره و فقیر،
فریاد میزدی:
"بر من فرار، شرم و فضولی و ناکسیست."
اما گریختی،
آری گریختی،
چون موش در سیاهی شب ها گریختی،
آری گریختی.

*

سخنی در پایان

هنگامیکه یک جامعه، فاقد نیرو و یا نیروهای خودی برای تأمین حاکمیت ملی، دفاع از تمامیت ارضی، سمت دادن آن در مسیر رشد و تحول اجتماعی و پاسخگو به نیازهای مردم باشد، نتواند و نتوانسته باشد، نیازهای اتکا به خود را رفع کند، دست مداخله خارج در همه زمینه ها وسطوح میتواند و نتوانسته است، فعال عمل کند. جامعه شکسته و ریخته کنونی افغانستان پس از کودتای سرطان سال 1352 خورشیدی، بگونه فزاینده بی دستخوش مداخله های گوناگون شد. تا آنجا که حتی زبرداری گریخته گی های کشورهای عربی و کشورهای منطقه، افغانستان را با سهولت محل مناسب برای تمرینات و تدارکات تروریستی، با توان اعمال نفوذ و عمل یافتند. در واقع، هر اندازه کشوری فروپاشیده تر باشد، میزان مداخله و سمت و سو دادن از جانب دیگران بیشتر است. این مداخله میتواند (و نتوانسته است) حتا در سطح نشان دادن امیر، شاه و رئیس جمهور در کشور ضعیف نمود بیابد.

عدم درک و دریافت عوامل درونی و تاریخی چنین تصویر و در جای آن نشان دادن ساده انگاری با احاله همه عوامل و زمینه ها به نقش بیرونی ها و بیگانگان، مصیبت ندیدن و نشناختن نیروهای داخلی را در پی دارد. آنچه که میتواند در میان تعدادی از مردم، طرز تفکر تکیه بر بیگانه را القا کند. اما آرزویی که باید از طرف خود مردم تحقق بیابد، مردم جامعه را در نظر داشته و وظایف مورد نیاز آنرا در دستور کار قرار میدهد.

وقتی اخته شده گان با طرز تفکر اتکا به امکانات بیگانه وارد کشور و حاکمیت شده اند، همین که دوران مصرف شان به پایان میرسد، داد و ببداد و شکایت سر میدهند که باید در اریکه قدرت نگهداری شوند. در حالی که مصرف کننده آنها به این اشخاص به عنوان اشیاء و دارنده زمان مصرف می نگرند. تاریخ چند دهه پسین افغانستان چنین طرز تفکر و کارکرد متأثر از آن را بارها دیده است.

نمونه پسین را در چهره حیات سیاسی اشرف غنی احمدزی میتوان با وضاحت دید. آنچه در این طرز تفکر مفقود است، افزون بر بی توجهی به نیازهایی که از دل جامعه فریاد گر استند، نیافتن منظور همیشه گی کشور ها و نهاد های بیگانه نیز میباشد.

به گواهی تاریخ رسیده است که کشورهای دیگر، تعهد و الزامی ندارند که کشور و جامعه ناتوان را چنان توانایی ببخشند و روی پای ایستاده کنند که دل بهبود خواهان آنکشور میخواهد.

اما آرزوی غنی این بود که امریکا او را همچنان رئیس جمهور افغانستان داشته باشد. همانگونه که کارمل از تصمیم گورباچف رضایت نداشت، وی نیز این نارضایتی را تبارز میدهد.

پیرامون موقف کشور های همسایه نیز میتوان انگیزه های آنها را دریافت و با توجه حدود و نقش امکانات آنها، نفوذ طلبی ها و اهداف شوم را شناخت.

درواقع کشور و یا کشورهای خارجی، همسایه و منطقه، برخاسته از علایق و منافع ملی خود، در چارچوب مناسبات با دوستان و دشمنان، رقبا و مخالفان جهانی، طرح سیاست خارجی را می ریزند. به

سخن دیگر با گواهی رویداد های تاریخی، چنان طرح مورد نیاز خود را ریخته اند. حدود و سطح مناسبات با کشور از پای افتاده و فاقد شیرازه بندی های اقتصادی و اجتماعی- سیاسی نیز از دو خاستگاه ناشی میشود:

- 1- کشور ضعیف و از پای افتاده که زمینه های داخلی مردم میسر برای مداخله بیگانگان را دارد.
- 2- کشور و یا کشور های مداخله گر، دست باز می یابند که نیاز های اقتصادی، یا سیاسی- رهبردی را بدون دشواری با مداخله در آن کشور عملی کنند.

بر بنیاد این تجارب عمومی- تاریخی یاد شده، سرزمینی را در نظر آوریم که طی جنگ های قدرت طلبانه - فرسایشی، فرزندان احمدشاه سدوزایی و پسانتر فرزندان دوست محمد خان محمد زایی، کشور به ضعف و ناتوانی مزید رسید و زمینه حتی برای سلب استقلال خارجی افغانستان از سوی بریتانیه مساعد شد.

پس از کودتای ثور 1357 و تهاجم شوروی در سال 1358 خورشیدی، راه برای این استفاده سؤ و مداخله های مختلف بار دیگر به گونه عذاب دهنده تری هموار گردید. گواه بوده ایم که در پیامد آن، افغانستان کنونی با گونه هایی از اغراض و امیال شوم مواجه شده است.

آنچه بیشتر از همه، به هم آغوشی مداخله گر و افراد و نهادهای آماده برای مزدوری و دست نشاندگی موقع داد، این است که طی چند دهه پسین، افغانستان دارنده نیرویی نشد که خدمتگار مردم، پاسخگوی نیاز های آنها و مخالف دست اندازی بیگانگان باشد. بدون اینکه از وجود شخصیت ها گروه ها و سازمان های دارنده چنین آرزوها انکار شود، نبود نیروی مؤثر و جدی را نمیتوان انکار کرد. نیرویی که عوامل و امکانات بیرونی را نمیگذارد، دارنده قدرت و عملکرد استعماری شوند. سایر نیاز ها از جمله موقع ندادن به عنصر فساد، تبعیض قومی و زبانی را در گفتار و کردار مهم تلقی کرده، برنامه های آموزنده، پرورش دهنده در مسیر رفتار انسانی و تحمل آمیز را در دستور کار قرار میدهد.

اما متأسفانه افغانستان پس از فرستادن کرزی به افغانستان نه تنها از داشتن چنان نیرو و جبهه یی محروم بود، بلکه بنابر ظرفیت و تقاضای نیروهای مؤثر با نفوذ بسیار امریکا و نهادهای نا آشنا به رفتار سالم و دورنما دهنده، سیر رشد منفی و ناهنجاری ها را در چشم انداز گذاشت. اگر رئیس جمهور بایدن گفت که ما برای ساختن افغانستان به آنجا نرفته ایم و عساکر امریکایی را بیرون کرد، معنی اش نبود مداخله و نبود علاقه و تداوم نفوذ نبود. دیدیم که سلاح هنگفتی در دسترس طالبان قرار گرفت. زیرا دوران استفاده از غنی و غنی ها از سوی امریکا، آنچنان که رئیس باشند، سپری شد. امریکا و با نقش پاکستان به پروژه طالبان چشم دوختند. پروژه طالبان، پروژه یی است که اوضاع خطرناکتری را ترسیم میکند. اگر فشار طاقت سوز و بی مانند اصلی را مردم مظلوم افغانستان می بینند، پاکستان و

امریکا بر بنیاد پروژه بهره‌گیری از خشونت موجود در طالبان، وضع منطقه را با نا آرامی‌های بیشتر مواجه می‌کنند.

برای موقع ندادن برنامه‌های دیگران، باید افغانستان از نیرو و نهاد‌هایی بهره‌مند باشد که مانند خدمتگاران به بیگانه و قشری خائن عمل نکنند.

بهبود خواهی و رشد جامعه به ایجاد نیرویی نیاز است که با اهداف محافل بیرونی مرز دقیق بکشد. به دموکراسی که یگانه راه پایان دهی به اشکال دید شده استبداد در افغانستان است، وفادار باشد. ساختارهای استبدادی و شبه استبدادی متمرکز که به نیازهای بزرگ افغانستان پاسخ نگفته‌اند، جای را برای آغاز کار از انتخابی بودن والی‌ها خالی کند. نباید از آزمایش چنین طرحی هراس داشت. آنانی از تغییر سیستم سنتی و زیانبار هراس دارند که منافع جز را بر کل ترجیح داده و با سرنوشت مردم و کشور افغانستان بازی کرده‌اند.

افغانستان با وجودی که کشور اقلیت‌های قومی-ملی در تناسب با همسایگان است، هرگز صدای جدایی طلبی را ندیده است. اما نباید پنهان داشت که غلبه قومی و تمامیت خواهی‌ها هم زیانبار بوده‌اند و هم سخت نارضایتی آفرین و واکنش برانگیز. تجارب بسا کشورهای جهان نشان می‌دهد که ظلم و ستم و تمامیت خواهی‌های برخی اجزا نیز سبب شده است که از "باهم بودن" تحمیلی، بهبودی نصیب سایر اجزا نشده، فریاد جدایی طلبی بلند کنند. نمونه‌یی را که در گفتار و رفتار بسیار جاهلانه و مستبدانه طالبان می‌نگریم، بسیار نگران کننده است. کوچ دادن، نسل کشی، گرفتن رسمیت زبان، تحمیل دین و آئین، تشدید ستم بر زنان و دختران و... را همه نمی‌خواهند. جز کوچکی می‌خواهد.

افغانستان با زیست مسالمت آمیز و رسمیت شناختن سرحدات موجود، میتواند فضای متفاوتی را ایجاد کند و با اتکا به مردم و جلب اعتماد آنها میتواند جلو مداخلات دیگران را بگیرد.

با بهره‌مندی از چنان افغانستان، نه چشم در راه نتایج کار فرستنده گان و فرستاده شده گان خواهیم بود و نه اسباب فرارهای اسیب‌زا و ماتمسرا کننده را. فراری که در کار کرد خیانت آمیز غنی خلاصه نشد، بلکه به فرار مغزها، به فرار بسا داشتنی‌های دیگر انجامید و اندوه بسیار را بر لب و دل نشانید. توطئه‌های پشت پرده، فلج کردن نهادهایی که برای مقاومت ظرفیت داشتند، فرار غنی، اشکی که جامعه ریخت (نه جامعه بیمار و آنانی که محیلانه قدم حکومت بیگانه و طالبان را همواره گرامی داشته‌اند)، آنانی که از بال طیاره بر زمین افتادند، همه و همه میتوانند، تکانه‌دهنده باشند، برای توجه به ایجاد جبهه سالم و مستقل و افغانستانی که دیگر روی همچو فرارها را نبیند. این آرزو را آنانی میتوانند متحقق گردانند که هم صدایی را رهنمای هم‌گامی قرار بدهند، گذشته‌های ویرانگر و اذیتبار را انتقاد کنند و به پیشواز آینده متفاوت، با آینده‌نگری در حرکت باشند.

